

۱۲۱

۱۲۱

رسالہ شریف

پند صحیح

نام کتاب : پند صالح

نویسنده : حضرت آقای حاج شیخ محمد حسن - صالح علیشاه قدس سره

چاپ اول : یکم اردیبهشت ماه ۱۳۱۸

چاپ دوم : سوم محرم الحرام ۱۳۷۲ برابر با اول مهرماه ۱۳۳۱ شمسی

چاپ سوم : بیستم جمادی الثانی میلاد حضرت زهرا علیها سلام برابر با

۲۴ مهرماه ۱۳۴۴

چاپ چهارم : سیزدهم رجب ۱۳۹۳ برابر با ۲۱ مردادماه ۱۳۵۲

چاپ پنجم : سیزدهم رجب ۱۴۰۶ برابر با ۴ فروردین ماه ۱۳۶۵

چاپ ششم : سیزدهم رجب المرجب ۱۴۱۳ برابر با ۱۷ دی ماه ۱۳۷۱

چاپ هفتم : نیمه شعبان میلاد با سعادت حضرت حجة بن الحسن العسگری

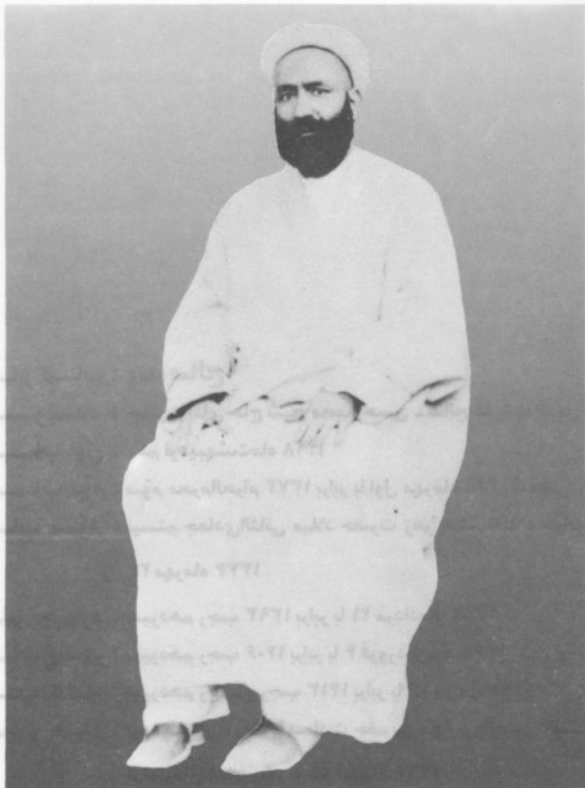
امام زمان (عج) برابر با ۲۵ آذرماه ۱۳۷۶

تیراژ : ۱۰/۰۰۰ جلد

چاپ و صحافی : شرکت چاپ جامی

ناشر : انتشارات حقیقت

شابك : ۹۶۴-۹۰۹۰۷-۱-۱



این کتاب شامل آثار و فتاویٰ حضرت غیب العارفین جناب آقای صاحب قُدس سرالیزر را در بر گرفته و جمیع آراء و عقاید آن بزرگوار در آن درج شده است

تفصیله تا اول کتاب : ۱-۱۰۷۰۶۰۶۰۶۹۹۶

شماره کتاب : ۱-۱۰۷۰۶۰۶۰۶۹۹۶

هون

۱۲۱

رساله شریفه

پندصالح

اثر غاضد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَشْكُرَهُ لَوْلَا رَحْمَتُ اللَّهِ عَلَيْنَا لَكُنَّا مِنَ الْخَاسِرِينَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



تهران

نیز در مجلد جب ۱۳۹۳ - بیت و یکم مرداد ۱۳۵۲

« بسم الله الرحمن الرحيم و به ثقتی و رجائی »

شبهای هجر را گذرانیدیم و زنده ایم

ما را به سخت جانی خود این گمان نبود

حضرت صالح‌شاه، حضرت رضا علی‌شاه، حضرت محبوب علی‌شاه
قدس الله اسرارهم بوصول جانان رسیدند و ندای ارجعی را لبیک گفتند
مرا چه طاقت آنکه خود را خلف آن بزرگواران بدانم ولی بمصدق :

دادحق را قابلیت شرط نیست بلکه شرط قابلیت داد اوست

مرا مأمور خدمت اخوان فرمودند، خود را که لایق نمی‌بینم و التماس
دعا از همه اخوان دارم از خدا بخواهند این خدمت را که بمن ارجاع
شده است بتوانم انجام دهم و با زو سفیدی به گذشتگان بپیوندم.
اینک چاپ هفتم رساله پند صالح بهمت برادر مکرم آقای دکتر حسن
شفیعیان راد و در چاپخانه جامی به مدیریت برادر مکرم آقای میریونس
جعفری انجام می‌شود. کمال تشکر از آنان دارم و یقیناً اخوان هم با
مطالعه این رساله آنان را دعا خواهند نمود. رساله مذکور مقرر بود در

زمان حیات مولا انا المعظم جناب آقای حاج علی تابنده محبوب
علیشاه طاب ثراه منتشر شود ولی فشارهایی موجب تأخیر چاپ
هفتم آن تا این زمان شد. حضرت محبوب علیشاه که بمصداق الاسماء
تنزل من السماء در دل‌های ارادتمندان محبوبیت فوق‌العاده یافته
بودند متأسفانه در ۶ رمضان ۱۴۱۷ - ۷۵/۱۰/۲۹ رحلت فرمودند آن
بزرگوار در ایام ظاهر آکوتاه رهبری و قطبیت چنان در دل‌ها جای گرفتند
که گویی این مهر با خمیره وجود همگی عجین شده بود. هنوز هم دل‌ها
در فراق ایشان می‌سوزد چشم‌ها باران می‌بارد. رحمت الله علیه رحمة
واسعة اعلى الله مقامه الشریف

فقیر حاج دکتر نور علی تابنده مجذوب علیشاه
سوم شعبان ۱۴۱۸ (میلاد مسعود حضرت امام حسین علیه السلام)
مطابق با ۱۳ آذر ۱۳۷۶ شمسی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَهُوَ وِلیّی وَهُوَ یَتَوَلّٰی الصّٰلِحِیْنَ

الحمد لله الذی خَلَقَ الْاِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبِیَانَ وَالصَّلٰوةَ وَالسَّلَامَ عَلٰی خَاتَمِ الْاَنْبِیَاءِ وَ الْمُرْسَلِیْنَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ وَ عَلٰی آلِهِ الطَّیِّبِیْنَ وَ الطَّاهِرِیْنَ اَللّٰهُمَّ رَبِّ اَوْزَعْنِیْ اَنْ اَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِیْ اَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلٰی الْوَالِدِیْنِ وَ اَنْ اَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضٰهُ وَ اَدْخِلْنِیْ بِرَحْمَتِكَ فِیْ عِبَادِكَ الصّٰلِحِیْنَ.

و بعد، رساله شریفه پند صالح تألیف جدّ امجد بزرگوارم جناب آقای حاج شیخ محمد حسن صالحعلیشاه قدس الله سره عزیز هنگامی مهبای چاپ ششم می گردد که فقیر والد عزیز جسمانی و روحانی و مولای معظم خود حضرت آقای رضاعلیشاه را از دست داده است. چگونه می توانم با غمی چنین دردآور که در نهانخانه دل نشسته و زخم آن هر روز جراحت بارتر می گردد، قلم بر دست گیرم و در ذکر رساله ای که مورد علاقه تام پدر عزیزم و سایر فقرا و غیر فقرا بوده و

هست، مقدمه‌ای بنگارم:

سینه خواهم شرحه، شرحه از فراق

تا بگویم شرح درد اشتیاق

ولی برای اینکه قلب خود را با یاد محبوب عزیزم تسلی دهم، لازم دیدم مختصری از شرح احوال ایشان تیمناً و تبرکاً در این مقدمه ذکر کنم که می‌فرمایند: *عِنْدَ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ تَنْزَلُ الرَّحْمَةُ.*

حضرت آقای حاج سلطان حسین تابنده رضاعلی‌شاه نجل جلیل و جانشین حضرت آقای صالح‌علیشاه طاب‌ثراهما در ۲۸ ذیحجه سال ۱۳۳۲ قمری مطابق با ۲۵ آبان ۱۲۹۳ شمسی در بیدخت گناباد قدم به دنیا نهادند.

پس از ایام صباوت، مقدمات علوم ادبیه و نقلیه را از محضر انور پدر بزرگوار و سایر اساتید محلی استفاده نمودند. سپس در سال ۱۳۵۰ قمری به امر پدر محترم برای تکمیل تحصیلات علمی عازم اصفهان گردیدند و در آنجا فلسفه مشاء و اشراق و حکمت متعالیه و نیز شرح فصوص الحکم ابن عربی و همچنین درس خارج فقه و اصول را نزد

اساتید مشهور فن به کمال اخذ نمودند. در علوم نقلی نیز موفق به اخذ چندین اجازه روایت شدند. در عین حال که از تحصیل علوم دیگری مثل ریاضیات، نجوم، طب و همچنین علوم غریبه نیز غافل نبودند. و به دلیل هوش و ذکاوت فراوان، در اندک زمانی تسلط کافی بر علوم مذکور یافتند و لذا مدت اقامت ایشان در اصفهان متجاوز از ۵ سال نشد. و سپس برای درک تحصیلات جدید وارد دانشسرای عالی و دانشکده معقول و منقول شده، نزد اساتید محترم و دانشمند ادامه تحصیل داده، در سال ۱۳۵۸ قمری گواهینامه لیسانس را نیز اخذ نمودند. در این ایام به امر والد معظمشان به گناباد رجعت کرده، مستقیماً تحت تربیت و مراقبت حضرت آقای صالحعلیشاه به ریاضت و مجاهده نفسانی پرداختند.

تا اینکه در ۱۵ شعبان ۱۳۶۹ قمری موفق به اخذ اجازه اقامه جماعت و تلقین اذکار و اوراد لسانی از طرف معظم له گردیدند و در یازدهم ذیقعه همان سال مفتخر به اجازه دستگیری طالبین و ارشاد سالکین با لقب مبارک «رضاعلی» شدند و بالاخره در ذیقعه سال ۱۳۷۹ قمری فرمان جانشینی پدر عالیقدرشان با لقب «رضاعلیشاه» صادر گردید. در سال ۱۳۷۰ قمری نیز که به عتبات عالیات مشرف

شده بودند، در نجف اشرف از حضرت آیت الله آل کاشف الغطاء طاب ثراه موفق به اخذ اجازه اجتهاد گردیدند.

جنابش در همه این ایام سعی داشتند ملازمت و خدمت پدر بزرگوار خویش را ترک نکنند تا اینکه در نهم ربیع الثانی ۱۳۸۶ قمری (ششم مرداد ۱۳۴۵) شمسی به مشیت الهی مبتلا به فراق ایشان گردیدند و روح مطهر حضرت آقای صالحعلیشاه به وصال محبوب رسید و به موجب فرمان و وصیتشان، سرپرستی امور فقرای نعمت الهی و مسند ارشاد به وجود حضرت آقای رضاعلیشاه مزین شد.

معظم له در عین اشتغال تام و تمام به رسیدگی به امور فقرا و راهنمایی طالبین، به کار کشاورزی اشتغال داشته و از این راه امرار معاش می کردند و فقرا را نیز دستور به کار داده، از بی کاری و خصوصاً اعتیاد نهی می نمودند. اسفار متعددی نیز به زیارت عتبات عالیات و انجام مناسک حج مشرف شدند، چندین سفر نیز به ممالک اسلامی دیگری مثل افغانستان و پاکستان، همچنین کشورهای اروپایی به سیر آفاق و انفس تشریف بردند.

ایشان نیز مانند سایر بزرگان فقر و عرفان در آداب دینی و امور عبادی تقید کامل داشته و حتی از اتیان به مستحبات غفلت

نمی فرمودند. در اقامه مجالس عزا و مصیبت حضرت خامس آل عبا و سایر ائمه هدی (ع) سعی وافی مبذول می داشتند. آثار خیریه زیادی از حضرتش چه در بیدخت و چه در تهران و چه در جاهای دیگر بر جای مانده که آخرین آنها تأسیس در مانگه مجلل خیریه صالح در کنار حسینیه امیر سلیمانی در تهران است.

جنابش در تعظیم و تحکیم شعائر اسلامی توجه خاصی داشته و لذا حضرات آیات عظام و علماء اعلام را عموماً ملاقات کرده و یا مکاتبه می فرمودند و کمال احترام را می گذاردند و اگر قانون مصوب خلاف شرعی در گذشته می دیدند، با استشاره با حضرات آیات عظام مسئولین امر را متذکر می ساختند. بهمین منظور هم کتابی به نام «نظریه مذهبی به اعلامیه جهانی حقوق بشر» در سال ۱۳۴۵ شمسی تالیف نمودند و در آن اولیاء امور را متذکر و متنبه تطبیق قوانین مصوب حکومتی با احکام شریعت مطهره ساختند.

و با وجود اشتغالات کثیره، از امور علمی نیز غافل نبودند و قریب به بیست جلد کتاب در موضوعات مختلفه دینی، عرفانی، تفسیری، فلسفی و تاریخی و جغرافیایی از ایشان بر جای مانده که حاکی از مراتب عالیه علمی ایشان است و معروفترین آنها عبارتند از: «تجلی

حقیقت در اسرار کربلا»، «فلسفه فلوطین»، «نابغه علم و عرفان در قرن چهاردهم»، «تاریخ و جغرافیای گناباد»، «رساله رفع شبهات» و بالاخره «سه گوهر تابناک از دریای پر فیض کلام الهی» که آخرین تالیف ایشان است.

معظم له در چند سال اخیر موقتاً ساکن تهران شده بودند و در سال آخر حیات، کسالت‌های ایشان و ضعف بنیه در تزیید بود ولی با وجود اصرار اطباء لحظه‌ای از وظایف محوله غفلت نداشته و استراحت نمی کردند تا اینکه دو هفته آخر به بیمارستان منتقل شدند و متأسفانه در سحرگاه روز ۱۱ ربیع الاول سال ۱۴۱۳ قمری مطابق با ۱۸ شهریور ۱۳۷۱ شمسی پس از اقامه نماز صبح شوق وصال دوست باعث شد قالب جسمانی را تهی و جان به محبوب حقیقی تسلیم کنند، و همه فقرا و دوستان و آشنایان را یتیم و عزادار نمایند. با غروب این آفتاب عالم تاب، جامعه فقر و عرفان و بلکه تشیع و اسلام دچار ضایعه‌ای جبران ناپذیر شد. عظم الله اجورنا و اجورکم بمصا بنا بسیدنا و مولانا قدس سره العزیز.

جسد مطهر ایشان را بر طبق وصیتی که خودشان فرموده بودند به بیدخت گناباد حمل و در آنجا با تجلیل بی سابقه‌ای تشییع و در جوار

قبور مطهر جدّ اعلا جناب آقای سلطانعلیشاه و پدر بزرگوار جناب آقای صالحعلیشاه به خاک سپردند، قدس الله مرقدهم الشریف.

جنابش در سال ۱۳۵۶ قمری با صبیبه مکرمه مرحوم آقای دکتر نورالحکماء ازدواج کردند که ثمره آن ۵ فرزند، دو ذکور و سه اناث، و اسامی فرزندان ذکور از این قرار است، ۱- فقیر حاج علی تابنده ملقب به محبوب علیشاه وصی و جانشین منصوص ایشان ۲- آقای حاج محمد تابنده برادر بزرگوار فقیر.

اما رساله شریفه پند صالح به قدری مورد علاقه و توجه پدر بزرگوارم بود که ایشان دستور داده بودند در مجالس فقری پس از اتمام قرائت هر کتاب، مجدداً این رساله خوانده شود و این از جهت جامعیت توأم با اجمال و سادگی بیان حقایق عالیه عرفانی در آن بود، چرا که مطالبش حاصل واردات قلبیه مؤلف معظم و ثمرهٔ حال بود نه قال و از اسرار بود، نه از تکرار. لذا نزدیکترین کلام به قرآن و احادیث چنین کلامی است که لبّ حقایق عرفانی و دستورات اسلامی و ایمانی در آن ذکر شده:

من نمی گویم که آن عالیجناب

هست پیغمبر ولی دارد کتاب

و نظر به همین محاسن است که این رساله از زمان طبع همواره مقبول نظر فقرا و غیر فقرا بوده و تا کنون ۵ بار به طبع رسیده است و اکنون که چاپ پنجم آن در شرف اتمام است و طالبینش بسیارند، برادر محترم ایمانی آقای دکتر شفیعیان راد زید توفیق که همواره در امور خیریه پیش قدم می‌باشند و قبلاً نیز عهده دار سه چاپ اخیر بودند، تقاضای چاپ ششم آن را نموده‌اند که عیناً به صورت افسست از چاپ گذشته، منتشر شود که فقیر موافقت کردم. امیدوارم خداوند منان ایشان را مشمول رحمت و اسعه خود در دنیا و آخرت قرار دهد و ارواح پر فتوح حضرات جدّ معظم و والد مکرم فقیر طاب ثراهما را از ما راضی و خشنود بگرداند.

والسلام علینا و علی عبادالله الصالحین والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

فقیر علی تابنده محبو بعلی‌شاه غفرالله ذنوبه

مورخه ۱۳ رجب المرجب ۱۴۱۳ میلاد مسعود حضرت مولی الموالی علی (ع)

مطابق با ۱۷ دی ۱۳۷۱

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والصلوة والسلام على رسول الله محمد بن عبد الله وعلى آله

بعد الحمد والصلوة وخبر بسیار: رساله ترمذی بنده عالم که از حدیث مستدرک علی بن ابی حمزه در روز عاشورا حضرت امام علی

عاج نیز در ضمن حال صلوات بر سید عالم و آستان مبارک ایشان خبری شده با یکبار تمام در اسطر اشغال بر حقائق و مناقب عرفانی و ادبیه
بر اساس کمالی اسلام است. هر روز در محله قزوین زیاد داشته اند این عالی از غرض خدا و محرم ترمذی بنده مصنف و در روز

واقع گردید و هرگز از زمان از اسطر لغو نماند به زیرا با مختصر نامی که دارد و حدیث است که در حدیث ترمذی بنده در حدیث ترمذی بنده
و اهل حق در آن شده است. خرابی در اسطر است که در آن باطله بیشتر می باشد و بیشتر می باشد و بیشتر می باشد و بیشتر می باشد

دست بسته اند و از دست راست آن بهره نماند که در آن نیز با آنکه تاکنون چهار مرتبه چاپ شده و بی بازم این بار نیز چاپ خواهد شد
نیز که چاپ گردیده و در پیش تمام است لذا بار دیگر هم در آن نیز در حدیث که چاپ خواهد شد و بازم خواهد شد و بازم خواهد شد

در سیاحت است در آن نیز چهار مرتبه چاپ شده و نیز در حدیث که چاپ خواهد شد و بازم خواهد شد و بازم خواهد شد
هر روز به آن نسبت با در حدیث ایشان و بافتند که از هزاره سال از روز عاشورا در آن روز بر ایشان خواهد شد

و السلام علی جمیع المؤمنین و المؤمنات و علی جمیع الصالحین و الصالحات

فهرست نسخ چاپ شده در محله قزوین

روز نهم جمعه در محله قزوین در سال ۱۳۰۵ هجری

مطابق ۱۳۰۵ هجری

مقدمہ چابچسارم

۱۲۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وہو الہادی الی الدین القیوم والصلوٰۃ المستقیمۃ والسلام علی رسلہ وخلفائہ فی الارض
 ولایئنا علی اشرف خلقہ وصادع امرہ یدنا ونبیننا ابی القاسم محمد المصطفیٰ خیر المرسلین وعلی آلہ
 الطاہرین الائمة الاثنی عشر المعصومین وعلی جمیع عباد اللہ الصالحین .

و بعد رسالہ شریفہ پند صاحب تالیف پربزرگوار صورتی و منہوی جناب آقاسی حاج
 شیخ محمد حسن صاحب مجلس شاہ قدس سرہ الیغز کہ باقلت لفظ و ایجاز تام دریا فی تحقیقت
 و معنی دشمنان ارتحائق و دقاتق و مصداق الموعظۃ الحسنیہ باشد و ارامی تمام دستورات نکات

منه دینی و اخلاقی و اجتماعی برای سالکین الی الله است با اختصار و ایجاز تامی که دارد و این چمکت
از دستورات لازم برای مومن سالک فرود خرد گردیده است .

این رساله مویزه مورد توجه عموم میندیشین منصف که خالی از تعصب بیجا و دراز سباج و عنادند
گردیده و همه آنرا پسندیده اند، فقر احم برای اینکه دستور عمومیت عموماً از آن فیض یاب بهره مند می‌شوند
و تاکنون سه مرتبه سچاپ رسیده است اخیراً باز تکلیف گردیدند از پیش از دو سالست که برادر
مکرم آقاسی و کتر حسن شفیعیان را در زید توفیق که عهده دار چاپ سوم بودند مجدداً برای چاپ
چهارم نیز تقاضا نمودند و با آنکه چندین نفر دیگر از فقر انیر پس از ایشان تقاضا نموده بودند ولی چون
ایشان متصدی چاپ سوم بوده و در تهاتر که این درخواست برابر چاپ چهارم هم نموده و تقاضای
ایشان زماناً مقدم بود ولی فقیر تعبیل در آنرا مناسب ندانستم و ندانم که قدر می صبر کنند تا آنکه
در این چند ماه نسخه چاپی سوم تقریباً با تمام رسیده و لازم بود که درخواست کنندگان کتاب از تقاضا

از آن محروم نگردند لذا برای تجدید چاپ آن موافقت نمودم

از طرفی برادر محترم آقای تقی عبدالرسولی که از خوشنویسان بنام و ذوق فرامی بسیار با محبت میباشد
 اظهار علاقه کردند که آنرا با خط خود بنویسند تا چاپ افت شود و یادگاری از ایشان نیز باقی بماند
 فقیر هم موافقت نمودم و اکنون نسخه خط ایشان با چاپ افت بجهت دلگوشش آقای دکتر شفیع
 طبع میشود تعدادی هم با قطع بزرگتر بجهت برادر محترم آقایهندس سلیمان عبدالرسولی طبع گردید.
 از خداوند مهربان آرزو باد تو فیض اجر و این برای آن برادر محترم خواستار و امیدوارم عتقا
 الهمی و شفاحت بزرگان شامل حال هر سه بشود.

والسلام علی جمیع المؤمنین و عباد الله الصالحین رحمۃ الله وبرکاته

فقیر سلفا تحسین تاننده رضا علیشاه

نورخیز یازدهم شهر ذی قعدة الاحرام میلاد مسعود حضرت رضا علیه السلام

مطابق خجسته آذرماه ۱۳۵۳

مقدمه چاپ سوم

۱۲۱

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والسلام على عباده الصالحين ولا سيما على سيد المرسلين محمد واهل بيته
الائمة الاثني عشر المرصنين .

رساله شريفه ، پسند صحاح ، كه دستور عمومي از طرف حضرت مستطاب العليل جناب آقاي
حاج شيخ محمد حسن صاحب مجلس شاه رويفنده برامی قراي سلسله عظيمه نعمة اللهيه ميا شد از بهير
رساله ناست كه تا كنون نوشته شده و خود مي ديگانه از مطالعه آن بهره مند گرديده و هر كس آنرا
ديده پسنديده و ميتوان گفت تا كنون رساله نبي اين اختصاص و جامعيت كمر نوشته شده است

چند نفر از فضلا و دانشمندان تقاضا داشتند که اجازه بفرمایند بزبان عربی و زبانهای لاتین نیز ترجمه شود که مورد استفاده دیگران نیز واقع گردد. بسیاری از فقهاء هم بواسطه علاقه زیادی که بدان دارند بقدری مطالعه نموده اند که بیشتر جملات و مطالب آنرا حفظ کرده اند.

برادر ایمانی آقای مهندس نصرت الله اربابی کاشانی نیز روی علاقه وافری که بدان ابراز میدارند آنرا با اجازه والد معظم بنظم در آورده اند.

چون منظور از نوشتن این رساله شریفه دستور کلی برای عموم فقهاء میباشد لذا نهایت احتیاط و برزنا خیلی ساده مطابق فهم عموم نوشته شده و حتی مطالب مفصله علمی اصطلاحات با جملات ساده و عبارات شیوا تحریر فرموده اند که دلیل بر تبحر معظم که در تفهیم حقایق اخلاقی و علمی میباشد.

این رساله خیلی مختصر نوشته شده و جا دارد که شرحهای مفصل علمی بر آن نوشته شود ولی از نظر اینکه مورد استفاده عموم واقع گردد با نوشتن شرح موافقت فرمودند و فقط برای توضیح بعضی مطالب آن اجازه فرمودند که حضرت عالم حارف بانی آقای محمد مهدی محمد سلیمانی تگابنی دام الله توفیقاته فرزند

عالم جلیل مرحوم آقای میرزا محمد محمد صاحب قصص العلماء که از شیخ بزرگ سلسله ماوار مجتهدین
 مسلم میباشند بعضی مطالب با عبارات ساده که همه کس آنرا استفاده کنند اختصاراً توضیح داده
 بعنوان یادرتی بنویسند و معظم لذیر توضیحات مختصری نوشته و در چاپ دوم بعنوان یادرتی ضمیمه گردید
 و چون بعد از این نسخه محترم یادرتی از هزار نظر فرمودند که بعضی قسمتهای آن تکرار نماید بعضی هم چون
 جنبه علمی و تحقیقی دارد و خارج از فهم عمومست لذا در یادداشت‌های خود تجدید نظر فرموده آنها را برآ
 یادرتی چاپ سوم مختصرتر نمودند .

چاپ اول آن بهجت بلند آقای حاج سید علی قاروح الایمن حفظه الله که از برادران ایمانی بسیار
 با محبت میباشند و از حضور حضرت آقای الدقضا نموده بودند انجام شد و ایشان تعهد مناجح چاپ
 آن گردیدند . چاپ دوم هم بهجت عده فی از برادران دینی و مراقبت جناب آقای حاج سید
 هبته الله جدنی که از شیخ ما میباشند تمام یافت .

و چون نسخه‌های هر دو چاپ خیلی کمیاب گردیده متنی بود آقای دکتر حسن شفیعیان را داد که از

اخوان خلی باعلاقه و محبت میباشند از حضورشان تقاضا نمودند که اجازه تجدید چاپ آنرا بایشان
 مرحمت کنند تا آنکه بالاخره موافقت فرمودند لذا آقای دکتر شفیعیان اقدام بچاپ سوم نمودند
 و پادریها هم طبع دستور خود حضرت آقای محمد سلیمانی بابتبسیری که خودشان در آن داده
 و بعضی قسمتها را حذف فرمودند چاپ شد.

از خداوند تعالی سلامت و دوام توفیق و وسعت و برکت برای آقای روح الامین برادرانی که در
 چاپ دوم کمک نموده اند و آقای دکتر شفیعیان مسئلت دارم و امید دارم خداوند بجهت برادران
 ایمانی توفیق عنایت کند که از این رساله شیرین و عطا و عطا بهره مند شویم.

و انما اقل سلاخ حسین تانده گنجبادی

مرکز تبیین عقاید الهیه میلاد حضرت زهرا علیها سلام

مقدمه چاب دوم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

پس دستايش بنوا درست بود و گاري اگر تمام موجودات را از عالم علم بطهرات اسما حسنا و تجليات
 اوصاف جليلا و نظام اتم و اهل نشات ديگر آورده و بهر يك با لباس ديگر طيبس وجودي ديگر موجود نموده با لباس
 انسانيت كه خلاصه موجودات طيبس ساخته و خود فرموده و قسبارك الله احسن الخالقين ، و درود نام محدود بر
 روان پاک صادر اول نورازل اول الا و اهل اول الله لائل كه موجودات آفسيه بين افلاك و اهلاك در بازه اوست
 لولا ان لما خلقت الافلاك خير الوري محمد المصطفى صلى الله عليه وآله و برآل اولاد و اجداد آن بزرگوار كاست ما امير
 مؤمنان و مؤايد درويشان در پشته عرفان علي بن ابي طالب عليه و صلواته و السلام من الله الملك المنان
 و بعد چون نامه مباركه پند صحاح كه اثر خانه حضرت مستطاب قطب الزمان مولانا اعظم اسماح شيخ محمد حسن

صاحبعلی شاه اردو اخذ فاه با عبارات فصیحہ لطیفہ و اشارات رشیدہ اینقدر دقیق لطیفہ منسبہ
 در بردار و تمام آداب و ظایف مؤمن مسالکت اگر تاکنون کتابی مابین اختصاص اردو ادبی اشارات
 بیدار و معاد و ظایف عبادت نوشته نشده و یک مرتبه بچاپ رسیده خاتمه یافت، مجدد با واسطه کیسای
 آن مؤسسین از آن مقام محترم اجازه چاپ آنرا تقاضا نموده اند و اجازه صادر و مقرر فرمودند که با توضیح
 بطور اختصار نوشته شود مجدد چاپ کنند لذا این تحفیر فقیر خالکاسی قمرای نعمت اللہی سلطانعلی شاهی
 محمد مهدی تنگابنی و محمد سلیمانی، با این بضاحت فرجاء بان اقدام نموده و تقدیم آن آستان مقدس ششم
 امید مقبول دگاہ باشد و خوانندگان مرابا و خیر شاد نمایند و علیہ التوفیق و التکلان .

بیانج اول مهر ۱۳۳۱ مطابق سوم محرم ۱۳۸۰ کربلا سید و بنفاد و قمری جری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مختصری از شرح حال مرحوم حضرت سحاب قطب العارفين
مولانا العظم جاب صاحب کے شاہ قدس سرہ العزیز کو کہتے ہیں
بقصد تبرک سلطان بیخت و کتابا یاد نوشته شد است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهُوَ يَسْتَأْذِنُ بِرَبِّهِ تَوَلَّى الصَّالِحِينَ

حضرت قطب العارفين المولى المؤمن آقای حاج شیخ محمد حسن صاحب علیشاہ قدس سرہ العزیز ^{خليفة}
و فرزند حضرت نور علیشاہ مانی بن حضرت سلطان علی شاہ شہید طالب احمد ششم و بیچہ سال ہزار و
سیصد و ہشت قمری مطابق بیت چہارم تیرہ نمبر اردو دست و ہفتاد و شمس تولد یافت .
و ابتدائی مراہقت شروع با مرخص خواندن و نوشتن نمود پس از فراگرفتن قرآن مجید و کتب

فارسی تحصیل عربیت مشغول و علوم متداوله قدیمه را خدمت جد بزرگوار و پدر عالی مقام درو اساتید
 فن در بدیخت فرا گرفت در سال پنجاه و سیصد و بیست و هفت پس از شهادت جد بزرگوار تبریز
 حرکت با مرد پر برای تکمیل تحصیلات باصفهان عزیمت نمود در سال هزار و سیصد و بیست و هشت
 قمری تبریز معاودت خدمت پدر بزرگوار که آن هنگام در تهران بود رسید و در ستم شعبان یک هزار و سیصد
 و بیست و هشت از طرف آن حضرت مجاز ذی قاضیه جماعت شده و در یازدهم ربیع الثانی هزار و سیصد
 و بیست و نه بدستگیری ارشاد طالبان مقتضی و به صاحبخانه ملقب گردید.

سال پنجاه و سیصد و سی قمری بر حسب امر پدر به کلمه معظمه مشرف شد و در سال هزار و سیصد و سی
 یک بمجا با مراجعت نمود، و در رمضان هزار و سیصد و سی از طرف پدر بجا نشینی خلافت تعیین گردید.
 جنابش مرتباً مانند پدر بزرگوار در رفتار و تحریکات و آزار معاندین و ذر رحمت بود ولی تحمل میس نمود.
 پس از رحلت پدر عالی قدرش بوجهی فرمان دوستیت ایشان در جای پدر بر سر ارشاد قرار گرفت
 و مشغول بدیانت طالبان سالکان اعانت و رسیدگی بکارهای مردم و انجام امور خیریه شد و مسافرهای

عیدیه در داخل خاج ایران نمود از جلوه‌چین سفر شرف‌مسابات عالیات اماکن مقدسه سوره اردن
 توفیق یافت در جیب نیزه سیصد و هفتاد سه مطابق انعقد نیزه سیصد و سی در برابر ابتلاء بحسب
 تهران حرکت بر حسب دستور اید اطباء اصرار دوستان مساعدت استخاره بنظر عمل جراحی خانم
 سوس پس از ده روز نیم توقف در بیمارستان انجام استیفا بهتران مراجعت چندی برای بهبود کامل
 در تهران اقامت نمود در زمستان همین سال مجنابا در مراجعت کرده و بعد از سفر یکی در اول سال نیزه
 سیصد و هفتاد و پنج دومی در سال نیزه سیصد و هشتاد و نومی در محرم نیزه سیصد و هشتاد و پنج زیارت
 عبات و کوه معظمه و دیده منوره مشرف گردیده و در تمام مدتی که در مجنابا توقف داشت به هدایت لیسین
 تربیت ساکنین احانت مساکین امر خیریه از قبیل تعمیر مساجد و احداث قنات آب انبارها و
 تعمیر زار شبرک جد بزرگوارش و ساختن حمامی عام المنفعه مانند بیمارستان در مانگاه اشتغال داشت
 در عین حال با برکشاد زری مشغول و از آن طریق امرار معاش میسپرد.
 آثار عام المنفعه جنابش همبند قرا مجنابا موجود و کسر محلیت که آثار خیریه ایشان در آنجا دیده نشود.

عصر نهار رس تفسیر بیان حقایق دین سپرداخت، در باستان نهار رسید چهل پنج شمس بار باقی
 بکالت چند روز می بسر میبرد و چون مختصر بهبودی می یافت جهت رفع غم آنی نفراترک بستر نمود
 در اوایل ربیع الثانی نهار رسید و بشادوش او آخر تیره نهار رسید چهل پنج مجدداً کالتی
 عارض شد ولی پس از دو سه روز ظاهر بهبودی یافت تا آنکه در روز چهارشنبه هشتم ربیع الثانی نهار رسید
 بشادوش مطابق غم امر او مایه نهار رسید چهل پنج و فعلاً انقلاب حالی پیدا شد و اطبا گناباد مجتمعاً مشال
 معالجه گردیدند، در واسط شب پزشکان را مخص فرمود ولی مجدداً در سحرگاه هین شب (پنجشنبه غم
 ربیع الثانی - ششم امر او) هنگام اذان صبح حال منقلب شده روح مقدس بعالم قدس پرواز نمود و فرزند
 را تیم بستانکان را بی سرپرست جامعه فقرو تشیع و اسلام را عزا دار نمود.

جسد پاکش با تحلیلی که تا آن روز در گناباد بی نظیر بود تشیع و در جوار بقعه بزرگوارش بنجاک سپرده شد و بک
 جهان معرفت و علم زیر خاک تیره پنهان گردید. قدس الله سره العزیز.

آن جناب در سال نهار رسید و بیست و نه قمری با صبیحه خالوی خود آقای ملا محمد صدر اسلاما.

از دواج نموده بجهت فرزند ذکور و یک دختر از ایشان باقی مانده که ارشد آنان حضرت حاج
سلطان حسین تائبنده رضا علی شاه خلیفه و جانشین منصوب ایشان میباشد.



بسم الله الرحمن الرحيم و بقره در

ساینه لایق داران را سر زدم مسرله اراد است
وینش

همه عود
فخر را زنده دانا و دوا و بخت هم دلت کسند

در راه
که در صبح مسرعه من بعد از هر کسب و هر

در راه
که راه بازگشت به کان کجاست در لایق

بی من راهم در است راه به که خود لایق ایمان و تبر

کسی بر کزین است بی و بر او اراد
دم از نوبه که تو نیم و خلیف بسا کسند تو موده

ارادین ده که بر اینها به غیر کسب سده کس تو کس

رو بسوی تو ایدیم و دستوار در فقر نام و در اول

و انقا دا صبا از کز ارادین سده کس

خونجه

پند صحاح

دیباچه

هجو

۱۲۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و به تقصی و رجائی

سایه بی آرایش تجا و ارانی را سزود که بستی همه از تابش اوست پرستش نیایش محبت
 خدائی را زیند که دانا و بسنا و توانا و برگشت همه با و پدیدایش از دست بجنهنده نی که در مراحل
 بستی خواهش استعد و هرزده را بخشوده و مهربانی که راه بازگشت بسوی خود را برای بنده درگسود
 بالاترین آن راه نمود دست بر اه بندگی خود توسط پیمبران و بهترینش برگزیدن است پیروی
 پیغمبر آخر الزمان .

خداوند مهربان! ... دم از بندگی تو میزنیم و چنگت بر یساک شیده تو زدوایم، ما را توفیق ده که
 بر اهلنای پیغمبر محبوب بنده خالص تو محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم
 رو بسوی تو آوریم و بدستوار در قارنماییم و دل را بولایت انصاف و اوصیاء آن بزرگوار روشن سازیم
 پس ما بدخواست توفیق از خداوند متعال این پچاره مانوان خادم درویشان محمد حسن گنابادی
 منقحر در طریقت بلقب صاحبکعلشاه برای تذکره یاد آوری ظایف اسلامی ایمانی برادران
 روحانی و سالکان طریقت متصومی رهبران دلسنه نعمت اللهی سلطانعلشاهی
 این نامه دستوار بر حسب تقاضای جمعی از آنها میسنگار و وضناجات عیدیه ذیل که نموده و گن
 این نامه نگاری گردیده منظور و ملحوظ میسارود:

اول) آنکه بدست از طرف بعضی طالبان و بستیدین از برادران بیشتر از بیشتر نامه ماریسد
 و خصوصاً از جانبانی که دسترس بشایخ مآذون نداشته و مرادوده با فقراء راه زرقه آگاه گمراه نموده
 و از نسب عرفان نیز آگاه نبوده یا دسترس آن نداشته و سوالات متعدده نموده و یاد دستوار حکام

صورت و معنی خواسته اند و جواب نوشته ام ولی چون پاسخ هر نامه را متوان زیاد مفصل نوشت بجز پرسنده و مجربان هم آگاه نمیشوند پرسش ها تکرار میشد که پاسخ نیز باید تکرار شود لذا در نظر فرقم این نامه را مفصل نبوسیم و مطالب مورد سوالات را با اندازه ای که بتوان بر نامه نگاشت بنجام که عمومی باشد و برای همه مفید گردد و بقیه را بفرار گرفتن از زبان مردان راه حواله میدهم (۱)

دوم) اینکه بعضی از مبتدیان قهرا یا با سایرین مذاکراتی از بعضی دوستان یا مخالفین قهر میسوزند و در صد و تحقیق بر نیامده بسیار میشود که بشجاعتی می افتند یا در کتب عرفاء اسرار طریقی که ادراکات قلبیه و واردات غیبیه است خوانده و یا از مردان این راه شنیده و تفهیمده و اسرار را از قبیل الفاظ و کلمات یا پاره کرده و در پانده داشته نگاه می بکنند بزرگان هم نخوردند و از دانیان هم نمی پرسند، یا دیده و شنیده بتصورات فرق مسلکی و غیره رفع اشکال نشده

(۱) متاسفانه شنیده شد که بازم در موضوعاتی که در اینجا صریحا توضیح شده سوالاتی میمانند. گوید ما را بجهت بنمایند.

کافی میشود که بقیعه مذکور حیسبه یا کردار ناپسند گرفتار شده یا نیکن را بد پندارند (۱) لذا در این بنا
صراحتاً یا کنایه‌تاً توضیح و رفع اشکال آن‌ها نیز مفهومی خواهد شد.

سوم: آنکه جمعی از نااسان مراتب فقر و عرفان مخصوصاً در این زمان اصل موضوع را بد
نموده و تعقیب در معنی کلمات عرفا، بخرد و بلکه کتب آنان را با این که مجدداً چاپ شده و در
دسترست نخوانده یا خوانده و الفاظ را میل خود ترجمه و تحریف مینمایند و بر مردم مشتبه ساز
بلکه بعضی مخالفین بغاوت و سجاج میخوانند برای مشتبه ساختن و تولید مخالفت کردن فقر و درویشی
را که پیروی آن بسیار اولیا و جمع صورت و معنی (۲) و دل را با یار و دست را با کار و داشتن با تمام

(۱) مانند اینکه اتهام یا دوام بعضی که نسبت بصفتی در قرن اخیر داده اند که فقط هشت امام فاطمه یا تحت عصمت عمل است
عقیده ندارند با اینکه در سیاحت از کتب فریقین نوشته شده و چندی عقیده‌ی وجود ندارد و انشده‌ی آن تعرض شده و از آن زیاد
چند جا بعنوان ماضی منقطع یا غیر بیان فرموده اند و در واقع امر حضرت شاه نعمت‌الله ولی سران بلکه در آن تاج دوازده ترک که
تصعب در اثنای عشری را میرساند که امت آن بزرگوار و خیر از ظهور چنین فقرانی در جواب است.

(۲) جمع بین احکام ظاهریه شرعیّه قائلیه و احکام قلبیه و قلب را بد که فکر و یاد خدا مشغول داشتن در این حال مراقب
عبادات ظاهریه شرعیّه اسلامیت بوده و بلکه اعضا و جوارح ظاهر بدن را مورد توجیه برای امر معاش مشغولند.

جمع صورت با چنین معنی شرف نیست مگر جز سلطانی شرف

خلق شفتت و صفا بودند و اعیانه تازه نام نهند و نژاد بعضی مانند بیکاری و بیعاری و سرسار
جامعه بودن یا مقیده آداب شرع و قوانین نبودن و یا مراعات آداب تین نخردن و مخالف تمدن
و انمود کنند تا در نظر هر دسته خوار سازند و بعضی را همچو میان هم گفتار آنها را راست پنداشته باور
نمایند و از حقیقت دور مانند لذا ذکر خلاصه عقاید و اعمال تذکار لازم میسئمود.

چهارم) بعضی از را همچو میان یا راه فرستگان بشیندن ایله طریقت تنذیب اخلاقت تنذیب
علمی و هیجلی را که در کتب اخلاق ذکر شده کافی دانستیه یا اخلاق را که ملکات نفسانیه است آثار
علمی آن فقط حسن معاشرت پنداشته اند لذا اشاره مختصری هم با اخلاق اسلامی بسکات عرفان (۱)
میشود شاید مفید افتد.

پنجم) چون فقرا، تکلیف خود را در بر زمان سستی و تجدید عهد و کسب تکلیف از عالم و عارف نذو زمان
خود میدانند (۲) بعضی از آنها در جزئیات هم وقت ننموده یا دستور کلی را لطفت نشده یا کافی

۱. بر طبق آیات کلام ملک علام و آثار معصومین کرام علیهم الصلوٰة والسلام
۲. چنانکه اثر علمی علام کثرتاً انما هم تعلیمیت را جایز ندانند و لازمست متعلقه احکام ظاهره شرعیة را از عالم نذو
تعلمش مقبول باشد چسین است در حکام تعلیم که بطریق اولی باید از عالم و شیخ وقت تعلیم گرفت و استمه و اجتهاد اطاعت از مراد نذو نما

فداشته یا برای احتیاط و اطمینان تکالیف جزئی را هم می‌پسند و بعضی نیز با شتاب دیگر افتاده در پیش
 را در آورده و از کار زبانی دانسته برای امور دنیوی متوسل شده یا آورده و کار که راز و نیاز با دوست
 و اظهار چارگی و نستی در بارگاه کبریا نیست باید با توجه تام قلبی باشد آلت آرزو دانی نبوی ساخته و
 بظاهر الفاظ برای کار دنیوی چسبند و باید از این غفلت شیار گردند (۱).

بعضی دیگر هم بصورتیکه موجب «هل الدین الا الخبث» همان محبت تنها کافیت و دانسته یا دانسته
 در روابط بر اعمال صاحبان تصور یا تقصیر می‌مانند و رعایت او امر و نواهی که برای حفظ حال محبت و
 بسلی و آسایشی ایمانست چنانکه باید و شاید نمی‌نمایند (۲) حتی بعضی آداب ظاهری را متوجه نبوده کمتر
 مراقبت می‌نمایند و بعضی از دوستان هم اتفاقاً درخواست نمودند که برای متوجه ساختن این قبیل اشخاص

(۱) مانند اخبار آحاد یا ضمایف یا مجمل در باره خواص نبوی بعضی آیات قرآن اسماء الله تحوم.

(۲) چنانکه بعضی عیادت حقوق مالی کمتر نموده و مساعدت بسیاریان یا خیرات باقیات نماز یا مثل آنکه بعضی احکام ظاهری
 شریعه را در امور دنیوی را کاملاً معمول نمیدارند یا حکم را نمیدانند و سؤال هم نمیشنایند مانند بعضی که در نماز اقامه می‌نمایند و در
 اقامه را نمیدانند و نمی‌پسند.

دستور جامع مختصری که بتوان بسرده داشت و مکرر مراجعه نمود بنویسیم. چرا که کتب بواسطه تفصیل
کمتر خوانده میشود و از خاطر میرود و لذا اجابت خواہش آنها نموده و خلاصه دستورات بزرگان سلف
که غالباً در کتب ہم نوشته اند کرده آورده فهرست را بطور اختصار بنویسیم و چون بعنوان کتاب
نیست نام نپندد دستور است بعنوان «پند صالح» خدمت برادران میفرستد و
امید دارم در آینده زندگانی موفق گردد شرح صائحه را در چند جلد نوشته تقدیم خوانندگان نمایم.^{۱۱}
و چون بیشتر میسر بود عبرت نهند اصطلاحات علمی و مطالب فقه عرفانی بنیادند با زبان
فارسی معمولی بطور ساده این نام را نگاشته آنچه غالباً باید بداند و وظایف عمومی شریعت یا
حسن و فسق آنرا بر عقلی حاکمست فقط تذکری لازم دارد با اشاره مختصر و بطور عموم نوشته آنچه کمتر
متوجهند باید مراقب باشند و بجزئی نپردازند بویح میبدم - و اولاً تأکید نمایم که دوستان تعلیم
آداب و احکام شرع که تعلم آن تقدم طبعی بر آداب طریق دارد و آداب طریق برای جان دادن

(۱) متأسفانه بواسطه کثرت مرادفات پاسخ مراسلات امور شخصی تنهایی هنوز عملی نشده.

آراستن آنست بر آداب شرع تقدم سرفی دارند بگویند (۱) و با اندازه یتکه مورد احتیاج و لزوم هر ملت از آنجا که تعلیم گیرند که تکالیف اسلامیت خود را بدانند و برای فرید بصیرت در امور فقهی هم بر کتب مفصله عرفا، عموماً و مخصوصاً کتب جدا مجید فقیر مرحوم سلطانعلیشاه شهید و والد ماجد مرحوم نورعلیشاه ثانی قدس سرها که مشحون بحقایق و ملو از نصایحت مراجعین نمایند و در واقع این نامه را مانند یک فصل متمم و خلاصه آن کتب تیسیر عمده میشتاق ناخود گیرند که بحسب اقتضاء مناسبات مقتضیاتی افزوده اشارات آنها تصریح گردیده است.

امید دارم مؤسسين تذکره اوصاف اخلاق ایمانی گردیده و صرف بسگی را کافی ندانند در سلوک بگویند که دنبال نمایند و از تصور خود همیشه شرمسار بوده نفس را علامت نمایند و اگر چه آنچه نوشته شود بچند عمومی باشد موارد مستثنی دارد و هر عامی بی خاص نخواهد بود و مکنست در موارد مخصوصه تکلیف

(۱) اول در جوامع اسلام تعلیم گرفتن احکام ظاهریه شرعیه است که بفرز قشر است چون تباییم احکام شرعیه عمل نمود مستعد قبول آداب طریقت و ایمان میگردد که بفرز لایب است ازین رو اسلام تقدم طبعی ایمان تقدم سرفی دارد.

تغییر نماید. ولی حکم بر غالب و موارد داده محتاج دستور خاص و او را مخصوصه است که اشخاص با این
 درک نینمایند و اگر چه در ایمان و اسلام زن مرد بموجب آیه مبارکه (۱) یکسان و خواهران بینی
 مانند برادران مؤمنند ولی چون از جنبه ایمان زنان برابر مردانند و باید مردان بکوشند بطور
 عموم برادران را مخاطب ساخته و لطفه ایمان را منظر مینمایم (۲) و از باطن بزرگان دین
 مدد میخواهم و از برادران انتظار دارم با دقت تأمل غالباً مطالعه و با نظر محبت و علاقه نگریسته و در
 مقام عمل برآیند و تصور نمومند دیگر را بهانه قرار نداده تا بتوانند بکوشند که مصداق عنوان فقیر که
 عبارت اخرا می بنده است واقع شوند (۳) البته باید انقلابات دنیا و جنس که در هر موردی
 مشهودست در مانیز اثر نماید و بیدار شویم و از موقع استفاده کنیم و اگر چه عنوان ضرب و

(۱) اِنَّ الْمَرْءَ وَالْمَرْءَةَ لَفِي حُكْمٍ وَاحِدٍ (سوره احزاب آیه ۳۴)

(۲) منظور لطفه ایمانست و نخل در قلب مرد باشد یا قلب زن ولی بحسب ظاهر خطاب با برادرانست.

(۳) و چنانچه بیستند نمونی در عمل اطاعت امر که تا بهی بگذر خلاف فکاری را در سر زد باعث سردی او نگردد
 تا مصلحت سعی و کوشش در عمل اطاعت امر داشته باشد.

دسته بندی و دخالت در کارهای دنیوی در درویشی و بندگی نیست (۱) ولی مؤمن باید زیرک و
انجام مین بوده و قدر آسایش را دانسته شکر گزار باشد و بر موقع موانع کلمه بود در توجه و عمل کجوشد
و در رفع شجاعت اختلافات نهی می فرودگزار نماید از خداوند مهربان توفیق خود و برادران را خواست

(۱) یعنی بر عنوان فقر و اتحاد فقراء و مجامع آنها عنوان دسته بندی نیست بلکه بهترست مؤمن خود را در سیاست
امروزه و در غرب بازینداختن کند که مورث غفلت از خدا بشود.

برادران من

فکر و تحقیق

ایقاز انسان از سایر جانداران بعقل و فکر پامیان است (۱)

و کودک از ازل تولد مانند سایر حیواناتست ولی بدینموتن فکر او هم پیشی میگیرد و پامیان سخن او از خود میگذرد

(۱) عقل در عرف انبیاء و اولیاء علیهم السلام و عرفای شامخین بر طبق اخبار اهل بیت علیهم السلام توهیست از الطاف الهیه که در انسان بودیعت کند داشته و بوسیله آن تدبیر مورد نیاز بطریق حق نماید که منجر بکتاب خیر و دستکاری آخرت گردد چنانکه فرموده اند «الْعَقْلُ مَا عَيْدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اَكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانَ» و در متن بلفظ ساده پامیان تغییر شده و این عقل پیغمبر عالم صغیر و باعث استیسا از انسان از سایر حیوانات بسبب ارتباط انسانست بخلوت و بوسیله آن انسان براتب عالی معرفت که غایت خلقتش نائل میشود اما فکر نیز توهیست از و این آیه که بهدایت عقل بوسیله آن زشتیها را تمیز داده و بهادسی غایت هر چیز را درک کرده و از گذشته عبرت گرفته و از اثر بی فواید برده و حادث فغانی را مشاهده کرده بدفغانی بدان پی برده در صدد برسیاید خود را از زوال و فقا برهانند و بدقیانائل سازد و درک میکند که راه آن منحصرست بداشتن معلم و مربی خدائی و عالم ربانی و اتصال بوابت مرصعی علیه السلام و اوصیاء آن حضرت تاره صواب باو بنمایانند و از خطا و زلل دورش دارند.

اما روح که جان درون فارسی است از عالم الوهیی عالم امرست که «فِي الرَّوْحِ مِنْ اَمْرِ رَبِّي» و سلطان عالم صغیر

و از دانسته دیده و شنیده خود پی بنا دانسته برده با ما را سیر موجودات هم پی میسر و بد آرایش
پیرایش بدن جسمانی و لوازم آن در درون بیرون میسر دارند و بر اندازده فکر را بیشتر کار می اندازد
و مقدمات فراهم تر باشد بهتر نموده و چنانچه مشهودست تمدن را با ما را و اسرار عالم خلقت

کار فرمای آنت عقل فکر کارگران و دو کار فرمایان دیگر تو خنی و اعضا و جوارحند و در بنه اعضا و جوارح ساری
و جاریست، و خلقت در بنه بدن بطور امتزاج و خست لاط و حاجت از آن بطور مبانیست و منزلت :

و حلول اتحاد انجام حالت - که در وحدت دوئی عین ضلالت « در عین وحدت کثیر و در عین کثرت یکیت

لَا يَسْئَلُهُ شَيْءٌ عَنْ شَيْءٍ » و « مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ » حالت تمام بدن آمرومانیست

در فانی بنی فانی میسر و به بقای حق باقیست پس انسان که با عطای الهی ارامی عقل و فکر است نباید فقط هم خود

مصرف امور دنیا نماید بلکه با یان بین بوده از خدا بخوابد و در باصراط مستقیم هدایت فرماید و در طلب و جستجوی این آیات

قطع داشته باشد که خدا تعالی او را هدایت خواهد نمود که « وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا » و خدای تعالی از

راه و لطف بنیاد اولیا و خلفای عظیم السلام را نامور ارشاد و هدایت خلق فرموده تا گنگان از عین ضلالت را با بهره هدایت لایست

نموده و بنیابت بلند معرفت رسانند آنهم چنانکه گفته شد بدون لایست علی علیه السلام ممکن نیست پس از آنکه قبول لایست

باید کلی تسلیم دلی امر شده و امر و نواهی او را اطاعت کند و مطابق دستورات عمل نماید « چون گزنی پیر یان تسلیم شو

بچو موسی زیر حکم خضر رو » و این اول مرتبه سلوکست در این مقام است که شیطان با گوشش تمام در بند زنی خواب صد ضلال

ساکت میاید و ساکت باید با سلاح دگر در فکر و طلب و مراقبت بوده و از باطن دلی امر است و در جسته تا از این مقام و شتر شیطان ثانی با

پی برده برای استفاده نوع خود احتراحت کرده و صناعات بوجود می آورد ولی نباید همین اندازه بسازد و مکرراً صرف خراج وجود خود نماید و بهمت خود را در بدن و لوازم آن که فانیست (۱) صرف نماید بلکه بخود آمده نائل نماید (۲) که :

از کجا آمده ام آدمم بجه چه بود
بجای میروم آنسره نهائی و ظنم

دلایل بقاء روح و از محدود بودن جسم و جسمانیات و انقلابات آن
و فناء تدریجی و کلی بدن و از خاموش نشدن جستجو و شوق
فطری بر رسیدن بنحو اشمه‌سای و نیومی و دوندگی برای یافتن
و عالم آخرت
آرزو و طلب گشته خود آگاه گردد که جو لان بینهایت فکر

(۱) بحسب صورت دلی بر حسب کیفیت تبدلات و تحولات است از شاه به نشاه دیگر و چندین مرتبه بدان اشاره فرموده.

(۲) اثبات بقاء روح پس از مرگ و فناء بدست چه مرگ آختیاری باشد چه اضطراری.

نه منحصراً بنیات حقیقت انسانی بجز این نیست بلکه آنچه کار فرمای قومی اعضاء است و در تمام
 تبدلات تن پدیدار و با کثرت قومی یکانه و در عین آشنائی با همه یکانه و دانا و بیسناد و توانا در
 بدنت در عین بختی بدن و بی توجهی خیال در کودکی و جوانی و پیری و در خوشی و ناخوشی
 و در هب و لاغری و مرض و تندرستی پدیدار و یکیت و فکر و خرد و سبب است که جان در روان نامیم
 حقیقت شخصیت انسانست جسمانی و محسوس نیست و دل در مرکز فکر و اسطه بین جان و تن^(۱)
 است و جان محسوس بر دل مسلط بر بدنت پس نباید جان را توسط او همه همیشه گرفتار چاه و زندان
 تن است بلکه بدن را باید از راه دل نور جان روشن ساخت و حقیقت خود را فهمی و بیان نموده
 بلکه قدری هم بخود پرداخت پی برد که آثار و مختار و پندار و کردار تا که در زندگانی همسراه و
 تا مرگ هم هست محسوس و در تن نیست پس چون در صفت جان باقیست برک طبعی و فانی
 بدن که در زندگانی هم بتدریج در زوالست فانی نشده و با جان خواهد بود (۲) و چنانکه (۳) در آخر

(۱) اشاره به قلب و فکر است که واسطه جان مجرد و بدن مادیت .

(۲) و (۳) در ذیل صفت معانی

بدون بدن زندگانی میکنند و از حالات واقعات آن در بیداری خوشنود یا غلغین میکردند و خواب خوب یا بد می بینند و خوابی نخواستنی خوشی یا ناخوشی آنرا در بیداری میسپارند و آثار یا عین آنرا بعد می بینند پس از مرگ نیز اعمال همراه و موجب آسایش یا عذاب خواهد بود و باید بنگر آسایش آن طرف برآمد و مگر بخودی خود و تنها راه با نجانمیسبرد پس (۳) باید جستجوی او را هرگز برای این راه نمود و نیاید و اولیای که این راه را پیچوده و خوب بد آنرا دیده و نوشته راه را دانسته اند برای بیدار کردن ناممور بوده و راه و چاه را نشان داده اند باید در صد در قمار بدستور آنها برآمد. و آخا ز پیدایش این اندیشه

نقل از ذیل صوفیقل

(۲) هر چه در عالم وجودت ظهور جوید غیر نیست که حدش نام گذارده اند و هر موجودی که لباس وجود در بر دارد در هر نحوه فی الزمانها و هر عالمی از عوالمست در آن نحوه و آن عالم باقی و باقیست معدوم نشده فاعز و الی در ادبیت این دو عینست تبادلات و تحولات از نشانه فی بنشانه و دیگر که از پیش بیان شده چنانکه در آثار اهل بیت علیهم السلام است که بر علی از بندگان صادر شود از نیکت بد در عوالم دیگر مانند برنج و قیامت بصوری معصوم شوند و نیز دانشندان غربت ناز و بافته اند که صولات و کلمات صادر از اشخاص بد جز موجودند و مستعملان با اوقات ادوات گرفته از گفتارشان شنیده شده شود که از کلام یکت از بزرگانست، اینها دلیل وجود و بقای آثار تا درازانیکت، نیکت، و درازان بد با او پس بد باید.

(۳) استدلال خواب بر عوالم مجرزه و جمع گذشته و آینده و داشتن روح لباس بدن مختلف است.

(۱) اثبات نبوت امامت.

دو برین آغاز سلوک بسوی خداست و البته اگر این جستجو در دشت نماید و غم بر اصلاح خود کند
 و متوجه گردد که بعضی طایفه و احتمال صورت بیانت مقصود نرسد و نه پایا نوشته و دستور
 را همانا توان راه پیمود (۱) و راهی که خطر نامی سپایان در این زمان فراوان دارد (۲) باید
 بار اینها و سلمه رفت در تفحص و تحقیق بر آید نص سابقین را که بیست و محیط بوده اند و گفته آنها را

(۱) محمد علی که بر همیشه اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است بصراحت آیات قرآنی بیعت بوده است. باینست
 نیز گفتند احکام ظاهره اسلامی را با واقعین نکرده و سلکش نیک استند این بیعت زمان همیشه برای جاری بود
 بعد از رحلت آن بزرگوار در میان خلفای نیز معمول بوده است حتی زمان و قیام هدی حضرت رضا سلام الله علیه
 نامون بود همیشه هدی آن حضرت از مردم بیعت میگرفت، و نسخ آن را پس بیعت از آنکه عظیم السلام روایت شده است
 و اگر گفته شود که بیعت در امر جهادست برای دخول در اسلام جواب گفته شود که بیعت زمان نیز نامور است
 در صورتیکه جهاد بر آنان واجب نیست، پس بیعت اول دخول در اسلام است، کسانی که با صاحب بیعت بیعت نموده
 مسلمان واقعی و افعال آنها بر طبق اسلام و حکم اسلام است، و کسانی که بیعت نکرده اند باینست کرده اند بیعت خود
 با صاحب آن میکنند تا خاص متعلق خود اسلامند پس با حال صورت بیعت متدین واقعی میشوند و تمام کردن بیعت
 و دستورات اینها را بر آنها خواهند رسید و بیعت تحقیق و جستجو کرده را بنهایی را باید کرد که را بنهایی سابق بر اینها را
 کرده و در صحیح نیز آید باشد عبارت از بیعت صحیح و ابرحیح باشد چنانکه از زمان آدم تا خاتم النبیین تا نبی است
 در مورد بوده و اخبار اهل بیت علیهم السلام شاهد معاضد در دل احکام ظاهره شریقه نیز بر همین منزلت شخصی مکتف جستجو
 کرده عالم مجتهد مجاز که مجاز در بیعت یافته مسائل شریقه اش را از نو دریافت نماید.
 (۲) لزوم پیروی عالم ربانی و دایمی و دیگر عده دشمنان و اطمینان نفس است.

حق داشت که یگان راه شناسائی را به برت با اثر هم مقرونست پیدا کرده و با بصیرت و
 حسن ظن گرفته و تسلیم شود چنانکه در پیروی موسی از خضر بود این گردیدن را در عرف اصطلاح عرفا
 اول سلوک نامند پس باید بدستور کمی گرفت بدون اعتراض و تردید بقدمت راه را طی نیاید
 و در حالات ارده ثابت قدم باشد و بسلاح ذکر رخص و مساوس نیاید و در هر حال همراه با فکر باشد و
 پایان بین بوده بظاہر تنها بجهت بازنده است دست دل از دامن سپردن نماند و وجه امر الهی را
 منظور و تعظیم او را مستقیم حق داند و آنچه رضاه او داند نمانی نماید که محدودست و تقلید نماند
 بر پایدنا استوارند مت ارده باید در پیش نورانیت بصیرت که غمخیزان زندگی میآورد برتر و
 افزایش و از پر تو نظر سپرداند که مبادا در ورطه نازا افتد که خطر عجب و خود سری و غمخیز بزرگ است

برادران من

ایمان که حلقه رحمت مبداء فکر آغاز و انجام و آن ناموس بزرگ الهی امانت نهادنست

باید نگاهدارد و قدر آن بود و از آوازه‌شها پاک داشت (۱) باید تحت نمایم که نام قدر و ایمان که بر ما گذاشته شده بآن موصوف باشیم و بیکی متعریفی شویم که بر مصادق کند.

باید بگوئیم که عهد از بی را که در صخره ضربت جان ثبت شده و عمل گواهی میدهد و بغیر نفس دینا در طاق فراموشی افتاده بعد از تازه کردن توسط عهد و پیمان تکلیفی پاسدار باشیم (۲) و توفیق خدا

(۱) ایمان لطیفه آیه است که با معانی آن خداوند تعالی بر نومن منت گذارده میفرماید (بَلِ اللّٰهُ سُبْحٰنٌ عَمَّا يُشْرِكُوْنَ اِنَّ هٰذَا لَآیْمَانٌ اَوَّلٌ لِّعِبَادٍ اِنَّ اَوَّلَ لَطِيفَةٍ اَنْزَلَتْ رَاٰیَتٍ مَّحَلِّیَّةٍ لِّمَنْ سَلَّمَ کَذٰلِکَ یُبَیِّنُ لِمَنْ یَّشَاءُ لَیْسَ بِهٖ اِلٰهٌ اِلَّا هُوَ اِنَّهٗ یَکُوْنُ سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ) (مآلک الاحزاب) اَشْتَاطِلْ لَنْ نُوْمِنُوْا وَاَلٰکِنْ قَوْلُوْا اَسْلَمْنَا وَاَلٰ تَنْزِیْلِ الْاِیْمَانِ فِی قُلُوْبِکُمْ) پس هر که ایمان ال نومن است روح مسلط بر دل و سلطه کار فرمای بدنت که اگر از آوازش پاک شد مثل ششین حضرت حق میشود که فرمودند: (طَلَبَ النُّوْمِیْنَ عَرَضَ الرَّحْمٰنِ) پاکی دل از طلاق مجسانیه و هر چس نغسانیه در ذرات جویانیه با سلطه با است و روح که در نفس بین حسبت نیستند رجوع به عالم حکومت میسر آید و سلطه ایمان پاکی دل از آوازش راه میسر و بارز و دیگر آغاز و انجام است و از بنا بیدار کرده و بگلجگانی میرساند که بدن تیر که از عالم گشت گلوتی و در کم روح خواهد شد پس قدر این نمانت نعمانی را باید دانست و دل از آوازش پاک داشت. او امر و نوبی را طبع باید بود تا مورد سرزنش بیگانهان واقع شده و مقام شامخ بزرگان را به تحت بنامی نموده نماید، مختار و در غایت بزرگان را سرشن خود قرار داده و کل بگوشد و نایوس از فروضات آیت نباشد.

(۲) و معاهده فی که با خدا می بندیم کمتر از عهد و سرود خدا جلشن که لازم الوفاست پسند داریم.

خفت نمانیم و بشرایط بیعت رفتار و آرزویش رو در هر کار قرار دهیم و هماره خلاصه دستورات را که در این
 سه عبارت درجست : و با خداوند بپندگی . با عموم بشفقت و خیرخواهی . با برادران دینی
 بخدمت و کوشی . و در خاطر داشته عمل را مطابق آن سازیم و با آن تسخیم و بپندار و گفتار و رفتار
 نیک فریاد یاری خواستن و دعوت و من انصاری الی الله و بزرگان را اجابت کنیم و
 بگوئیم که مقصد برسیم و گردانده شتکان را سر مش خود ساخته و یانس که در حکم گرفت بخود
 راه نداده و با غم اراده قدم نزنیم .

برادران من

دل نخبند خدانی (۱) و جایگاه بزرش رحمت آیهست و مرکز کشور تن دست

ذکر که همیشه من و سراس شیطان و تلقین خلکت (۲) باید مراقب دل بود که آنچه

(۱) منظور دل واقعی نه دل ظاهری که مظهر صورت است .

(۲) دل که کار فرمای عالم نیست دور دارد و درونی عالم خلکت و درونی عالم خلکت و تیره دلی مضمونه

بر دل غالب بود اعضا و قومی زیر فرمان اوست چون سگلی دینا دام جان و مایه هر خاست
 دل را باید بدستور متوجه غیب نمود و از غیب خود رو بنیب مطلق آورد که پراکندگی خیال
 و دوساوس رضع و مبهم کلی گردد و نفس پاکیزه شود و اخلاق نکو پدیده که زاینده دوستی نیاست

و بقره انزل منقرنل

از روی که با عالم ملکوت اردو فاضلات آینه عطا شده با عالم تن میرساند و از روی که با عالم ملکوت اردو رفتار دوساوس شیطانی در هر
 نفس نیست با چار باید و ارای دور باشد که واسطین ملکوت و روح و بدست با برود طرف ارتباط داشته باشد
 تا از روی مجرود از روی بد چون دل جایگاه حضرت حق و ششیم بود که است آن سادس شیطانی میان مناسبت
 برای زردون سادس و پایی از آتش نیست ایمان را خدای تعالی بفرست عطا فرموده تا بوسیله آن بوند خانه دل را از
 غیر پاک و محل ششیم بود که رفتار بد شخص نوس که عباره از اخروی سالک فقیرت از دست اتم بیاد حق باشد

ذکر بیاد بودن و فراموشی از یاد نیست بیاد بودن و از یاد فرین کار دست ز قومی و اعضا تن ، چه که ذکر
 اصطلاحاتی و مراد است از در اول ذکر طبیعت که ذکر خصیت بر آنه که عطف اقسام ذکر است یا خدا بودن مستلزم
 گفتن اسمی از اسماء الهیه است بزبان الی بر حقه گفتن که ذکر دوام و صلوة و انش کوبند چنانکه در آیه شریفه و الذین هم علی
 صلواتهم دائمون ، شخص ذکر باید ذکر از صاحب ذکر که مجاز باشد از خدا نماید یا بدستور او اتما کند که مؤثر باشد از ایله خود
 و خود روز از فر صاحب جازه تلقین یافته باشد که تأییری در دست است اینحال شیطان در راه یافته ذکر خدا ذکر شیطان
 خواهد بود شخص ذکر اینحال خود کار نیکویی کرده و مصلحت از شریفه است که فرموده است : ه علی کل نفس من الله خیرین اعضا
 الذین صل سببهم فی الجحود الذین ادرهم یحسبون انهم یحسبون صنعا

و بجای آن اخلاق پسندیده آید و متدرباً آنس بیاد خدا افزون گردد تا مدی که خداوند گشوده باز در دل جایگاه یار شود (۱).

یاد خدا دل را خاشع و بدن را خاضع و اخلاق را پاکیزه و اعمال را پسندیده گرداند و یاد بنده (۲) حق را که شایسته یاد خدا و هم مستلزم یاد اوست بنده را - بلاغاً و انسان را از خستی موهوم میراند و به هستی واقعی میرساند چون مادام که انانیت هست خدا پرستی نیست (۳).

(۱) زیرا یکی از صاحب اجازة یقین گرفتار دعد و بائنه که دسوس شیطانیه و حلاقی دنیاویه و حب دنیا را از دل دور دارد که فرموده: *و حب الدنيا رأس كل خطيئة*، دل که ز آتش پاک و هم موم واحد شد چنانکه موسی درویشان میرنوشمان علیه السلام خطاب پروردگار عرض میکند: *و اجعل لی محموبی همأ و احیداً*، جان خدا را خواسته خدا را بجزونی غیر ارادان راه نداده از الطاف الهیه گوشه نشین و چشم باز شده چنانکه توفی علیه الرحمه گوید: *و چشم دل باز کن* که جان نبی - آنچه نماند نیست آن بسنی، از راه دل بسندایمان و ذکر راه بنیست پس بد کرده معرفت حاصل میشود که خایت خلقت.

(۲) تشریح اختلاف تقدیم ذکر بنده بر ذکر خدا یاد کرد خدا بر ذکر بنده.

(۳) کلام محمد منیر: *و ما ذکر فی ذکر کذا انکروالی لا تکفرون*، چرا اول یاد بنده است زیرا که بنده بیاد خدا از خستی موهوم رسیده گشته شده *و کلفنا فی الکتوب و هم اذنبنا ان لا یحکمون فی حقنا الا ان ینزل علیهم الذکر*، در وقت حدیثی او را یاد او فرمود پس یاد بنده مستلزم یاد خداست *اول ذکر فی الکتوب* پس از ذکر کم بنظر مستندی گزید *و لا تمیز فی الوجود الا الله*، تا خدا نخواهد بنده بیاد خدا نیاید و پس از خست بنده بیاد خدا آنچه است مستلزم یاد او است بنده را که آنی خاضع نیست چون بنده بخاست خدا را یاد او فرمود خدا او را یاد و بنده را پس با خدا را محضت بیاد خدا دارا.

ذکرنا خود را باید در هر حال و در کار موابطت داشت که آثار آن در کردار ما و زندگانی هم هویداشود و در عالم هم
بیاوگار ماند خصوصاً در مواردی (۱) تا یکدیگر بیشتر شده است از آنجمله در موقع خوردن خداست که :

كُلُوا مِمَّا ذُكِّرْتُمْ اِنَّهُ عَلِيمٌ بِكُمْ (۲) تفسیر مورد ذبح شده ولی عمومیت دارد و یا خدا هنگام خدا

ذلت را بیشتر بواسطه توجه حرارت در روح به باطن مبهم تبخیر میشود و تا آن خدا بد نیست حکم را ذکر دارد و بهتر

توقیف میسپارد . دیگر حال معارضت که طفلی که در هنگام یاد خدا پیدا شود تمام خلقت در مومن در صامح

و با همش گردد (۳) دیگر وقت خوابیدن که توجه به عالم غیبست . چون یاد خدا که بخوابد در خواب حکم را ذکر دارد

(۱) چهار مورد است که غالباً خلقت بیاورد و تصنیح شده . اینست موارد اولی بطریق اولی .

(۲) از آنجا که ذات خدای تعالی محاط بر تمام درامی خود را رساء . اینست نیز محیط بر تمام دون جاستند از جمله تکلم از رساء است

محیط و در امتی نام وجه محو است که کلام الملکون ملک الملکون . آیه شیرین و ظاهر تفسیر مورد ذبح شده ولی در واقع متصل تمام معانی و وجه

مخول است لذا عمومیت دارد و مورد ذبح و مورد خوردن خدا یاد یا خدا بود پس در هر مقام ساکت بیاورد خدا باشد و اگر در جوی

بیاورد ذبح نشود و یا خدا خورده نشود برای ساکت حرام طریقت بخورنش که فرموده اند حَسَنَاتُ الْاَنْبِيَاءِ زَيْنَاتُ الْبَشَرِ

برای غیر ساکت خویا و ذبح نشود حرامست و مخصوص ساکت که فرموده اند اَلَّذِي خَافَهُ وَالنَّظَرُ نَحْصِيَّةٌ . شیخ بهائی زید

بهانه و دشواری فریبید در این حدیث شریف که خلقت از ذکر آن باین سیر است . پس زینت برین ساکت غیر ساکت که

خاف حافظت و حکمی که بر این ساکت . ای غیر ساکت نیست در درجت سلوک نیز اختلاف احکامست لذا فرموده است :

و تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ حَيْثُ كَانَ نَفْسُكَ تَوَكَّلَتْ

(۳) اگر بیاورد معارضت معضلات محال شدن این واقع شود شیطان و شکر است کرده آن طفل شیطان داده و تصنیف اوصاف او خواهد شد .

و خواب که چند پروردگالات وحی او باشد چه قضایای عجیب خالباروئای صادقه خواهد بود .

دیگر اول بیداریست که حال بازگشت باین عالم و توجه به قومی و جوارحت که در آن روز توفیق زیادتر

گردد و بلکه کارهای اجماع پیشرفت نماید ، و اول بیداری توجه بسبب آن مظهر و توسل بانوار چهارده معصوم

جسد و گشایش دل دین دینا از خداوند امید داشته باشد (۱) و چون موقع خوابیدن بیداری

هر چه زاید بن بسیارند محفوظ ماند روح در این دو وقت بیاد خدا عادت نماید و متوجه باشد و تا بتواند آنی فعل

از یاد خدا بخرد که وقت مرگ نمند که عتاید باشد .

فکر

و بی فکر نشینند بلکه بزرگب فکر بیزر نماید که حقایق عالم را دریابد و از در پیچیدگی

غیب خود متوجه غیب مطلق گردیده اظهار فرح جان داشته باشد

(۱) اگر فریاد نعمت الهی مراقب و متوجه باشند عمل نام شکلات را بستن در سوراخات .

که : وَلَا رَاحَةَ لِلْمُؤْمِنِينَ دُونَ لِقَاءِ اللَّهِ (۱) .

وسولی را که با برزده هوسراه و هر دلی را بسوی او راهیست و نظر

انتظار

تربیت و غایت خصوصاً بهای مونسین دارد در دل بجزید تا
بیاید که در علاج چون ظهور فرماید بشناسد و به حیثیت جذب گردد و این انتظار در دل که همرا

(۱) غایت نفیست انسان تحصیل معرفت و خدا شناسیست و خدا شناسی امریست مشکل که فرموده اند « مَا لِلرَّوَابِیَةِ وَرَبِّهَا إِلَّا رَابِیَةٌ وَنَسَمِ قَبْلِهَا وَبِهَا نَسَمٌ خَاكٌ رَابِعًا عَالِمًا لَهَا كَ - چه نسبت دهد را با اوج افلاک ، پس پیدا کردن راه معرفت امریست مشکل و محتاجت بر اینها که خداوند تعالی از باب لطف در بر آورده و حسنیایانی که بر سید و رتبا با آنان از غیب خود را بی غیب مطلق پیدا کرده و تحصیل معرفت نماید فرستاده و از آسمانان دارای غیب شمرده و حکمت مملکت روح و جسد معلومت که غیب و حکمت روح آسمان از فرست از شمرده و حکمت جسد نیز از زمین تنها جسد برزگان این معرفت حاصل نمیشود .

خداست خطاب بنیبر صبری آید علیه و آله و سلم میفرماید : « مَنْ يَنْتَظِرُ دُونَ الْبَلَاءِ وَهُنَّ لَا يُبْصِرُونَ » از دیدن صورت کلی آن بزرگواران در ک حقیقت نموده و معرفت حاصل نمیشود شاعری گوید « هر که را روی بیس بود نمود - دیدن روی نبی سود نمود » بلکه معرفت به نزد اوست که سولی را بر مونسین علیه السلام فرموده است « مَنْ تَرَى بِالنُّورِ آيَةَ مَعْرِفَةِ اللَّهِ » تا آنجا که فرموده : « يَا سَلْمَانَ يَا جَدِّبَ مَنْ لَوْ تَرَى فِي هَذِهِ النَّفْسِ قَدْ نَشَأَ مَرَاتَبًا وَ سَاكَتْ أَيْنَ مَا زَاوَهُ مَعْرِفَتِ حَسْبِیْلٍ تَمَرَّةٌ مَرَامٍ نَارِاحَتِهَا دَانَ مَعَارِفَتِهَا كَنْزُ مَعْرِفَتِهِ وَ لَا رَاحَةَ لِلْمُؤْمِنِينَ دُونَ لِقَاءِ اللَّهِ » ساکت تا نظر بر که در دل حال انتظار فرج را دارد بهر متفقا و مرتبه که رسید همان انتظار فرماید و اشتباه شد که شش نماید تا با تمام تلاز برسد و این انتظار با محنت که گوش و دست باشد تا به قنهای در خبر معرفت برسد و « لِيَتَّسِمَ مِنْ رُفْقًا » انتظار ظهور ظاهری هم همین نتایج را دارد .

با انتظار در حاج باید باشد و عمل را هم بر وفق رضای مولی نماید خود را لایق رکاب طهارت استقامت
 آل محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** گرداند و استعدایاری در او ظاهر شود بهترین مرتبی شایسته بوده و (۱)

۱) خداوند تبارک و تعالی این خلق بزرگ و بدین انسانی را که درباره آفرینش فرموده: **وَسُبَّارَكَ اللهُ أَحْسَنَ الْمَخْلُوقِينَ**، آفرین
 و نوزده عالم گیر آفریده مولی امیر المؤمنین علیه السلام فرموده: **وَإِنَّ عِزْمَ أَلَّتْ حِرْمَ صَيْغِرٍ وَفِيكَ أَنْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ**،
 تا آفرینات آن حضرت. تطبیق عالم صغیر با عالم کبیر چون زبانی گفته اند که مراد تقضی ذکر شریف است. قطعا باید دانسته شود
 که بنا بر اخبار مریدان زخاندان صحت ظهوری در عالم کبیر و ظهوری در عالم صغیر است اخبار صانع ظهور بهره و ظهور دلالت دارد
 جان قسم که حضرت قائم علیه السلام در عالم کبیر بیدار ظاهر شود و عالم را برزخ دل داد نماید بعد از آنکه برزخ مسلم و حجر بوده است در عالم
 صغیر نیز باید نوریت و حکومت امام علیه السلام ظهور داشته باشد تا اگر آن عالم صغیر با شمس آفتاب رود عالم نفس برزخ دل داد شود
 تمام اصداد این عالم با هم جمع و نفس مطبوع عقل در ذوالفصل در حصال کرده تا باخبار رسد که بغیر از شیطان استم بیدی
 چون سرور کار با صفت نوریت گفته شود و نورانی که در هر عالم نور در عالم صغیر شرف قرار دهد و همیشه انتظار این ظهور و فرج آید
 و این انتظار بهترین مرتبی دست که او را مقصد بزرگ برساند، بدین وقت که سالک چشم دل روشن نماید و شایسته باشد
 و این وقت که خدا تعالی بفرماید: **وَأَشْرَفَ الْأَكْوَافُ مَجْرِدًا تَعَالَى** تمام عالم بدین ذکر رفیع برترت میشود و این زمان نورست که میرزا
 و در پیش خود هر چه بین آید چشمه و با تمام چشم معلوم شد که تمام شرف انسانی در این نورست پس باید سالک در ضمن تمام در انتظار
 این ظهور باشد سعی و کوشش داشته که خود را باین مرتبه برساند و البته مرتب معرفت نیادت و پاکت و هیچ مرتبه نباید
 واقف باشد که چه میسازد و انتظار داشته باشد که مرتبه بالا تر برسد پس همیشه باید در انتظار باشد.

ساکت باید نعمت منعم را در نظر داشته تا مکروه پسا شکر را باشد

صحبته مخصوصاً نعمت هدایت ایمان را قدر دان و واسطه فیض را

از دل دور ندارد (۱).

حق در نماز که بندگی خداوند تکلیفات امر و مصلوات بر پیغمبر

صلی الله علیه و آله و سلم و آل او شده که دستور اول است

صلوات

(۱) مراد از صحبت محاببت که از امکان اراده نظر گرفته یعنی ماکت باید همیشه یاد او داشته باشد نعمتهای منعم را در پاس و شکر او را بجا آورد مخصوصاً نعمت هدایت ایمان را که بالاترین نعمتهای آئینه و نشانه نعمتهای کافران هدایت پیدا کرده نعمت صحتی را بشناسد و عبادت کند و بزرگترین نعمتهای آئینه وجود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و اوصیاء و جانشینان آن بزرگوار عظیم تمام باشد زیرا آنان واسطه فیضند، تمام فیوضات و بیلا آنها از مبدأ فیاض گرفته بمسجون افاض میشود.

حقی الدین هر بیت در خطبه تمام از خطبات پانزده گانه اش که هر وقت در آورده نام حق الدین میفرماید: «وای ای لاکوکان بیخاطبانه و ای ام الکائنات بیخاطبانه» ای آنرا خطبه. تا آن جود شریف نبود عالم آدم خلق نمیشد. ارشاد هدایت بر محمد آن بزرگوار بود و که نام نعمت بالاتر از آن جود مستقیمند لذا باید در او در او داشت و شکر نعمت وجود او و اوصیاءش را در تمام جای آورد که از آنجا عالم وقت با کسی که نازدن لذت، هدایت یافتن هدایت خود است تسلیم گرفتن آداب بجزینه را مضاف از او همیشه در نظر داشته و برگردان واسطه فیوضات آئینه را در دل دور نباید داشت.

و این طلب رحمت برای لطیفه ایما نیست که از آن حضرت در دل سپردن دست وصل نمودن آن
 بحقیقت تمجید و یاد بزرگان و نام بردن زندگان آنها برای تمجید و تسلی و اسطر قرار دادن هر روز
 مدح است (۱) و مصاحبت با اولیا یا با مرآه آنها با سایر راه فرستگان از ارکان سلوک و مکتب سیر
 سالک و موجب از یاد و انما نیست که مصاحبت

آداب خدمت

آن‌ها انسان را یاد خدا اندازد و گفتارشان برودنش
 افزاید و کردارشان آرزوی سراسر بی‌حادی سازد و نظیر علما عبادت و رفیق بسوی آنها رحمت است (۲)

(۱) دماغ که بندگی خداوند توحید است بمصلوات آن بزرگوار آل او شده است که در شش مصلوات بر پیغمبر آل او چیست که خدا تعالی
 ذکر آن بزرگوار آل هم را در معرفت اگر خود قرار داده که سالک باید نام آن بزرگواران توکل جست و طلب رحمت نماید
 برای آن لطیفه ایماست که در دل سالک بر اسطر قبول است علی علیه السلام جای گرفته و آبیاری شده فرموده کرده بحقیقت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و علویت علی علیه السلام تعالی باشد لذا تا خداوند و آیه چهارم روزه بر برای تمجید و تبرک و اسطر قرار دادن آن
 بزرگواران بر سالک از دست بر سر برآوردن .

(۲) عالم باید آنست که علم او از جانب خدا تعالی باشد چنانکه حدیث شریف است: *وَلَسَّ اللَّهُ بِكُمُ اللَّيْلُ وَاللَّيْلُ وَاللَّيْلُ وَاللَّيْلُ وَاللَّيْلُ وَاللَّيْلُ وَاللَّيْلُ*
 فی طیف من بشاء به روزه چنین نری عالم گویند و صفات عالم را که در چهار روزه و حضرت روح تقدیر برای پیشین مبین فرموده که دیدار
 با خدا اندازد و گفتارش بر عالم افزاید و شریف است باید داشته باشد و علمای عالم را که در رویت مجابا شده عالم با مرآه نامند نه عالم با مرآه .

نفس از معاشرتش بپذیرد و زنگت گیرد و خدمت بیکت رسید نباید تفاوت مراتب در نظر گیرد
 بلکه وجه خدمتانی را منظر و واسطه فیض داند ولی در اجتماع آنها حفظ مراتب تفاوت درجات ملحوظا
 شود و تا میستواند صورت را از پدید می‌حدث و جنبش پاک باطن را بر نیروی محبت و اخلاص بیارید
 حقیقت آنها را شایع قرار داده و حضور آنها بر مراقبه توجه و حضور دل بنیزاید و در رسیدن حضور
 آنها از نظایرات محبت تا حال اختیار دارد و خود را نگاه دارد و خصوصاً که مورد ایراد اغیار باشد
 و بهانه ایراد و حسد فراموش سازد و رعایت آداب صورت هم تا با اختیار است داشته باشد مثلاً تا
 بشود در نحو بد و صد بلند نماید و تقدم ننجمید و در نشستن تا بتواند رو برو نشیند و اگر نشود طوری نشیند که سینه
 نشستن را طول نبرد که حال آورد و کار کاری باشد که لازم شود و جز تجمه معمول در موم در اول نشستن بیک
 توجه نماید بطوریکه مورد ایراد یا افسردگی دیگران گردد و پشت بکنی نشیند خصوصاً بنومن مگر در
 مجامع تعلم و ضرورت، و بسیار باشد که آنچه بشنود در یاد و بان فکار کند و آنچه شنیده نموده اش در
 وجود خود پیدا کند که آنچه فرماید شاید بید زده باشند که دیوانه خبردار شود . (۱)

۱. نیلیست که در عربی گویند: «ویناک انقی و سستی ناچاره» .

و سخن با دیگران نباید مخصوصاً که موجب پراکنده گی جو اس شود و بخوبی خبر لازم نکند. آنچه لازم دانند پرسند
زیاد پرسند و سوال را برای جلب افاضه نماید، و در بین سخن، سخن نکند.

بد دیگران ذکر کند مخصوصاً سعایت نومی نرود اولیا نماید مگر در صورت سوال اقتصاء مقام از نظر
دلسوزی که بسیار نیکی جواب گوید. و مصافحه که نماید تجدید عهد داند و بادل آلوده و اندیشه
پراکنده که صفای دل غیرت تقلید خواهد بود در مصافحه ملاحظه مقتضیات نموده حد اعتدال را رعایت
نماید که اسباب رحمت مکرر و از کردار و گفتاری که موجب تکذیر یا ذیت شود خود داری نماید و تا بسود
در امور دنیوی اسباب فراحت فراهم نیاید بلکه از باطن بزرگان در هر کار رحمت بخوابد و در وجود
که زودتر مقصود رسد و درباره بردان بدل و زبان عاکنده خیر خواه باشد (۱) و ترقی آنها را بخوابد (۲).

(۱) حتی در نماز و در عادت حق عمل نومن رسیده است.

(۲) و اگر در مجلس اخبار که مورد اعتبار و اعتماد اند باشند بزرگ مجلس مصافحه کند، بلکه مستظرف اشاره و اجازه شود که با مش
حسادت نشود بلکه در رسیدن است نگاه داشتن فشار دادن است در مصافحه مراعات حد اعتدال را نماید که تفضیح
حق و دیگران اسباب رحمت.

برادران من

امرو لایت و طریقت راجع به قلبت نه جوارح بسته بسر است

نه سر، وینه به سیننه رسیده و در کتب نوشته نشده و اصول آن

بلفظ دریناید بلکه آنچه گفته نوشته شود پنهان تر گردد. و چون

کتمان سر

اگر در امر و فرمان شخص و لیسنت عمل بر نوشته نیست بجهت بخشد و سر را (۱) دیانت را باید محفوظ داشت.

خصوصاً آنچه را امر کتمان شده و در عهد و گزیده (۲) و آنچه بر دل وارد شد از حالات و عقاید

چون بیدیه پیروی پیران گذر نماید و قدم فراتر نهد نباید بزبان آورد و آن حال را بعد از گذشتن از آن

(۱) در احادیث بسیار عبارات مختلفه رسیده (انرا تا سر) و امثال آن.

(۲) اساس بنیاد اسلام بر سلوة و زکوة و صوم و حج و ولایت نباشد است که از آثار بزرگان نیست، چنانکه چهار تا می آن

از احکام ظاهریه و متعلق بخواجست، ولایت نیز حکم ظاهریست که از رابطه با قلب وارد و آن امر بیت خصم میباشد

صرف عیبه قلبیه یا محبت نیست ولی امر ولایتی و دستورات طریقی راجع به قلبت پیچیدن راه دل نیز بادل و

عمل کردن با حکام قلبیه است پس باید با مایه دل رفت باز زبان دل گفت با چشم گوش دل باستی در شنیدن سخن جزئی باید بیندیشد

از غیر و نام رسیده باشد که سرست و سر کتابت نمیناید و در الفاظ و عبارات بجهت بر تقدیر با الفاظ و قوشش در آن پنهان فرموده از مقصود

دور ماند تا اثری در کتابت نیست بلکه اثر در امر و فرمان شخص و لیسنت.

نباید ناخدا قرار دهد (۱) و باید حفظ حال ایمان و جان و مال سلیمان را در رفتار و گفتار خود منظور دارد و
 مستوحش از او تلقین برادران بوده با خود را بر دیگران که در مرتبه او نیستند نگذارد که بوفز آنچه را که در
 دل مسلمان بودن است و نبایستی میدانت. و نمایش باطنی از بزرگان اگر در دل یافت نباید گفتار
 غلو آمیز از او سرزند (۲) و مباد از اطاعت سرپیچد و این تقیبه و کتمان فطری و رویه بزرگان (۳)
 بوده و نگا بداری خود بر خلاف میل نفس ریاضت و مجاهده و تربیت و آقا بر نفس و استقامت
 و غم اراده را قوی میکند و کتمان غمت آورد و عکس آن که اذاعه نماید مذموم است و دستی نفس و
 زوال اثر است و امر بزرگان دین را باید محترم شمرد و از غیر سر خود دریغ داشت و حتی در مورد عدم لزوم رفتن
 آمد و دارائی را بجم باید قبلاً پوشیده و پنهان داشت و جان و مال را حفظ نمود و امور و تقیبه غیر مورد جهاد

۱) چنانچه گاهی در راه سلوک برای سالکین عیب و حلالی است و یا جریا تقویض پیدا شود و بگذرد و با هر چه از این رسد و اگر
 بر آن حال بماند باطل باشد.

۲) مانند آنکه آنها را مستحق نموشود و کارکن تصور نماید بلکه باید مفرودانی داند.

۳) اصل سنت که غالباً مکتوب شده اند تصور مخالفت آن با جهاد و امر معروف و نهی از منکر نموده اند.

و امر معروف نهی از منکرست که برای ترویج اسلام و دفاع از سلطنت با مرد زمان مقتضی گذشت
از خود و جان و مال را در راه خدا برای حفظ و ترویج اسلام و دیانت داشتند غیر حفظ ایمان و جان و
مال آبروی خود و مؤمنین است. (۱)

(۱) آنچه را امر کتمان شده که اسرارست و کتمان داشتن آنرا عمده داشته باشد در سرش و قلبش محفوظ بدارد و اخبار را در دل
و حالت نهد و از اطاعت پربر سر نشاید.

حالاتی که بر او پیش آمده و او آتی که در قلبش خطر نماید کسی اظهار ندارد و حتی بزبان نیارد و قدم فراتر نهد تا شیخ
وقت عرض بدارد تا شیخ او را از خطا و ذل محفوظ بدارد. و بعد از گذشتن از آن مقام آنرا نماند فراموشی در آن
مقام توقف نموده بدلاتی وقت با مجاهدت ریاضت نامور و با لارود تا خود را بمقام بیعی برساند.
آن حالات و مشاهدات خود را بر برابر دیگر خود که بمقام از او است ترس تحمل بازنماید که مورد خطر است این بود که
فرموده است: «لَوْ عَلِمَ الْبُودُ مَا فِي قَلْبِ سُلَيْمَانَ لَقُتِلَ» برای آن مشاهدات غیبیه که از باطن بزرگ قلب او راه یافت
خودمانی نخورده و در کلمه خویش با سر نماند هشتم از اطاعت و امر و نواهی اخراج نشده پس می نماید که چهار ضلالت گمراهی
شود این کتمان مشاهدات غیبیه سختی از زبان خود نیز نباید باشد و این پنهان داشتن اسرار خویش و اخبار بر خلاف میل
نفس که خود ریاضت و مجاهدت تربیت و آقا در نفس همان تقیه است که بزرگان این بان فرموده اند بان امر و صفت
میفرمودند و معنی حدیث شریف است: «اَشْرَدُ نَابَاتٍ وَ ذَهَبَاتٍ وَ مَهَبَاتٍ» و این غیر امر معروف نهی از منکر و جهاد است
که در مورد مقتضی برای ترویج اسلام و دفاع از سلطنت با مرد زمان مقتضی گذشت از خود و جان و مال آبروی خود و مؤمنین است

برادران من

انسان مجموعه نیست که کلی صفات حیوانات بخوگمال

در او آفریده شده که مانند آنها برای نیکت و بد سود

و زیان تن خود بکوشد که جلب آسایش کند (۱)

اخلاق

و آسیب و ریخ را دفع نماید بعلاوه قوه فکر و عقل دارد که

میتواند صفات را در حد اعتدال نگاهدارد و مسلط بر نفس خویش باشد و برای ترقی روح آنها را

بکار و اوارد و اخلاق پسندیده را در خود آشکار سازد و از اخلاق نوجیبیده و جلوه گیری نماید.

پس مؤمن باید بجا مراقب اصلاح نفس و تهذیب اخلاق درونی خود باشد که ملکات نفسانی که

و اوارد به عملت اگر نیک باشد عمل نیکت گردد و اگر بد باشد عمل هم ناپسند گردد و علما اخلاق

در کتب خود مفصل نوشته (۲) و دستورات داده اند.

(۱) اشاره به قوه شهویه و غضبیه مودع در وجود انسانست.

(۲) اشاره به علم اخلاق اصطلاحات نهاده تصدیق بعدم تاثیر خواندن آنها نقطه وصالست سورت اسلامی است با نام است با عدم تاثیر خواندن
و علم بدین حدیث عال محمد بر آن آیت دلخا با آنچه علما اصطلاحاً اشاره کرده اند در دفع غلبه ساینده مجموع کتاب جیب العلوم به مرجع السعادهست.

ولی بخواندن کتب اخلاق بلکه بخواندن از احادیث و قرآن مجید و ارامی اخلاق پسندیده بخورد
 و بر سر نفس که گویند شود سر و غیر بلند کند بلکه این مجاهده بانفس و شیطان باید بفرم اراده با استقامت
 از باطن بزرگان و نکات ایشان آبیاری لطیفه ولایت که در دل میبوسین است که شأن جلوت علی
 علیه السلام (۱) و اتصافاً من راز ما ربکی جهل و عالم طبع نبوت تجرد و علم میگذارد و کارکن
 در وجود غیر او نیست که «لا فنی الا علی» (۲) با جذب شوق و محبت ایمانی انجام گیرد و بدو نصیحت از کرد
 فکر که عنایت شده تیشه بر ریشه نفس زده بستگی و انس دل بر ایاد خدا نموده که خرد خرد دوستی
 دنیا که زائده ایمانیت و خود سری در ریشه هر خطا و مایه اخلاق رشتست کلم کرد که قدرت بر نفس از رده^(۳)

(۱) که معنی ولایت بجهت تفسیر آن: «اقادیت کلم الله» و «الله ولی الذین آمنوا» است.

(۲) توحید در مرتبه صورتی و ظهوری دارد، ذکر و فکر سلاک منظر قوت علی علیه السلام و ذود الفقار است.

و «لا فنی الا علی» منحصراً «لا اله الا الله» است.

(۳) اقدار بر نفس همان تقوی و قدرت بر حفظ خود از مخالفت امر و نهی خدائی و عمل بر آنست که اصل جمله

و بتواند زنجیروا ت آن جلوه گیری کند تا ازین برود و تا این حال دست ندید پسند موملی که میفرمان
 نیلونی اخلاقت بخرد و هر که تکلیف در رفتار در مورد فرق کند و موردی باشد می پسندد و جای دیگر
 باید در حجاب باشد و میانه روی بعقل و بهوش ناقص معلوم شود و جز آنکه دل جایی خدا شود و حق حاکم
 بر دل که حاکم بر نفس است کرد. (۱)

در این ششمنی گفته شد که انسان صغیر انبوج و خلاصه است از انسان کبیر که جهان عالم کبیر است . آنچه را که در عالم کبیر است
 در انسان کوچک نیز هست . از آنجمله تمام قوی و اوصاف عالم حیوان است که خدا تعالی برای جلب خیر و دفع شر
 در او آفریده بطور کامل در میل جامع انسان نیز هست که جلب خیر و دفع شر از خود نماید و برای امتیاز از انسان جنس
 در انسان قوه عاقله را با صفا و خدا تعالی عطا فرموده و این عقل جزوی که مرکز شش و دماغ گفته اند از عالم معمول کبیر است
 و فرمانده مای عالم تن و محط عقل در ملک بدن که قلب صنوبری مرکب است فرمانبردار دل مرکب فکر و دماغ و کما
 عالم نیست که بکار بودن و بدن زنده و از بیماری او بدن مرده است .
 همین عقل و فکر است که بر نفس آماده سالک مسلط شده و در او اهل را بر سر خدا عتدال آورده و روح را که از عالم ملکوت است
 و گرفتار و نفس قسمت در ارتباطش با عالم ملکوت که با عقل بریده شده است از نفس تن بیرون آورده تا بتواند با عالم خود سرو
 بازگشت نماید . بر سالک لازم است قلب و عقل را بکار دواشته اخلاق کلمه اوصاف و اوصاف و اطر را سر کونی و جلوه گیری
 نموده اخلاق حسنه و اوصاف پسندیده را آشکار کرده و ماکلا او شده و فعلیت اخیره اش گفته و در حش با عالم ملکوت ارتباط
 پیدا کند و این را با صفا و اصلاح تندیب اخلاق گویند .

بقیه در اول صفحه بعد

پس باید مراقب احوال و اعمال خود بود که بهر آنی که

مراقبه و محاسبه غفلت شود نفس سربلند نماید و حساب خود را

قبل از حساب نموده پندار و گفتار و کردار را در ترازی عقل میزان رضای مولی بسنجده

بقیه از ذیل صفحه قبل

اخلاق سالک اگر نیکو شد عیش نیز خوب خواهد بود اگر بد باشد عیش نیز بد است آنهم بخواندن کتابهای اخلاق و دستورهای
که داده اند بلکه بخواندن آیات قرآنی و آثار و اراده از معصومین تحصیل نخواهد شد. سرگونی نفس آماره و شیطان پس شوار
که محاسبت بعبادت ریاضت و اطاعت و امر و نهی و استسما و حجتین از باطن پیر که همه آنها آبیاری لطیفه ولایت و
لطیفه آئینه ایمان داخل دل نمونن مقام علویت علی علیه السلام همان لطیفه نیت که نمونن سالک را بگفت پروردگش
از ظلمت جهل و ضلالت نایند بانوار عالم تجرد و علم و هدایت تسنیر نموده در عالم صغیر انسانی کار فرما اوست و بس که:

« لَيْسَ فِي الدَّارِ غَيْرُهُ دَبَّارٌ »

بین لطیفه علویت است که فرموده است :

« لَا تَقْنِي إِلَّا عَلَى الْإِيْتِيفِ الْأَوْ الْفَقَارِ »

این منظر همان نغمی کثرت اثبات حدت در کلمه : « لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ »

باطن خود را بنور ولایت ایمان منور ساخت که اخلاق نیک که نمونه بهشتند در انسان آشکار و از خلقتهای زشت که نمونه زبانه جهنمست پاك گردند. (۱)

(۱) نمون باید مدام در مراقبه و محاسبه باشد همچوت غفلت را بخورد و از حد حدیث **وَالذِّكْرُ طَاعَةٌ وَاللَّفْظُ مَنْصِبَةٌ** «را در نظر داشته و زیاده خدا در نباشد تا نفس سرکش سرزند آشته گرفتار نماند موی شود و باید مجرد وقت کرد و در گفتار نیک و بد خود را بنجیده آنچه را که باعث بخشندوی موی است گرفته و بر طبق آن عمل نماید و آنچه را که باعث سخط موی است از خود دور و خود را از آن پاك دارد و حدیث شریف است که: «مَنْ سَأَلَنِي يَوْمَآ فَوَقَّوْهُ مَقْبُورٌ» کوشش کند هر روزش بهتر از روز گذشته و برضای موی نزدیکتر باشد. همین کرد و در گفتار نیک و زشت در انسان نمونه جهنم بهشت و از همین جا در همین اعمال و افعال خود او اوصاف جمیده در دیده خود بداند که بهشتی یا جهنمی است از عالم علویست یا سفلی چون جهنم مخلوق و ملکوت بیطاعت که گفتار و کردار از ناپسند انسان را بسوی جحیم میکشاند و آتیهت مخلوق و ملکوت عیانت گفتار و کردار پسندیده انسان را بسوی آن راهنماست هر دو مخلوق و در عیب این عالمند، از آنجائی که هر چیزی را در هر عالمی حقیقت تمام اعمال و افعال نیک و زشت تمام خصایل در ذی ایل که از انسان صادر و انسان ارا می آید حقایق آنها در عالم مجرد وجود پیدا کرده متمثل میشود از قبیل تسبیح و تهلل که غرض بهشت یا کردار زشت و صفات زدی که در حیات عبادت جهنمست پس بر سالک لازمست که مدام در مراقبه و محاسبه بیاورد و بداند که این بین برك طیبی و ذال بد است با دست تهنی از دنیا می رود کم کم دوستی دنیا و مال دنیا را از دل بیرون دهد و در تحصیل زاد و نودت زدن گانی جاودانی بوده باشد و ذکر و فکر را تعویق نموده بر آشته و دش افزوده چنانچه در این **سَأَلُوا الظِّيفَةَ اَلِهَةَ عِلْوِيَّةً** علی علیه السلام از آنچو دل سالک سر برودن نیادده بر او ظاهر نشود حال یکینه و طیبستان در او پیدا نشود در وقت مردن حال احتضار بر سالک تجلی نموده و خواهد دانست که بر طریق حق بوده است آن نور در همه جا با او یار باید در دل درکش سانه ایست که موی امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید:

«بَاحَا زَهْمَدَانِ مَنْ بَشَتْ رُفِي مِنْ مَوْمِنٍ اَوْ مَنَانِي فُلَانٍ» و این نوری که تجلی میکند بر نوزموج در او دنیا و چه در وقت مرگ همان نور که خدا تعالی میفرماید: «وَسَيُجَنَّبُ عَنْهُمُ اَلَّذِينَ اَتَمَّوْا اِيْمَانَهُمْ وَ اَنَابُوْا لِيَوْمِهِمْ» و تفسیر شده است به نور امام علیه السلام.

یاد مرگ

فکر و نیا و زوال آن و مرگ بی طبعی و فناء بدن که گیر و گیر می آید از
آن قیامت باید همه را گذشت و گذشت و دست تهنی از
جهان رفت بتدریج خب دنیا را از دل میسبرد و بگلر توشه زندگانی
جاوید میاندازد و یاد خدا را قوت میدهد و چون دم مرگ حقیقت بر همه آشکار میسرود و یاد مرگ
را هر و را بشوق تعالی موی میاندازد و طبعاً آرزوهای دور و دراز دل
زوده میشود و چون مؤمن باید همیشه بنحو مشغول باشد و اخلاق و اعمال
خود را در نظر دارد و بدیهای خود را دیده پشیمان از کردار و گفتار و پنداً
خود بوده حال توبه و بازگشت بنحی پاید اینست که در توبه درستی از درهای بهشت که همیشه و
بر روی همه کس باز است (۱) و دوسو شیطان را بگلر مرگ که در کفینست و با نظاره دیدار داد و

امل

توبه

(۱) در هر عمارت مساجد یک روی آن بیرون طرفی بدرخت پس توبه در دنیاست و موجب دخول در بهشت.

و دم را غنیمت شمرده و عفو و کرم را دیده پامی بروی نفس گذارده بازگشت

انابه سخن نماید و هر چند بسینا تو بر عظمت محبوب آگاه تر گردی اینحال

بیشتر شود و از دنیا زاریتینا یظلمنا النفسینا» (۱) از درون جان برآرد

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَئِنْ سَأَلْتَهُ لَنَبِيٍّ مِمَّنْ كُنْتُمْ فَسَأَلْتُمُوهُ فَلْيَكْفُرْ» (۲) از دل گوید و خلع و لبس نکوی

که فناء خود و بقا و سخن است به مرتبه ظهور می آرد و نامی بر آن طلاق می شود که در اینحال توبه و

انابه گفته شود و در مرتبه استعاذه و بسطه ظهور اوست و صلوة و زکوة و تبری و توبی و فناء و بقا و استعاذه

مراتب تجلیات اوست (۳)

(۲) از قول حضرت یونس

(۱) از قول حضرت آدم و حوا

(۳) خلع ریختن و دور کردن و لبس پوشیدن در بر کردنت. خدای تعالی در ترقیات موجودات تکوینا خلع و لبس فرموده و در نباتات و حیوانات و انسان ظاهر آشکار است. صورتی را که ناقصت طرح نموده و صورتی را که کاملتر از آنست در بر او نمایا و این را خلع و لبس نکویی میگویند و بر طبق آن در تکلیفات چه در احکام قابل سبب و چه در احکام قلیبه نیز خلع و لبس فرموده تا تکلیف مطابق با کویین باشد و در مرتبه ظهوراتی و تجلیاتی و بر طبق آن نامی آرد و در مرتبه فی توبه و انابه آتش گویند و در مرتبه استعاذه و بسطه و در مرتبه زکوة و صلوة است که همان تبری و توفیق است و در مرتبه فی فاست و در مرتبه فی بقا بعد الفاست آخر مرتبه است و تمام مراتب تجلیات حقیقت تعالی شان را پس بر سبب آنست بر اسی تحسین قریب بمولی از اعمال خود خورشیدمان شده و بمولی بازگشت نموده و طلب شمس از مولی نماید تا تکلیف مطابق کویین باشد بلکه در اعمال خوب خود چون قابل دلائق مولی نیست خود را مقصود دانسته و مدام شمر سزا باشد.

و سائلت که کوشش و سعی در نیکی خود دارد از خود کرده نیکت خودم

حیاء شرمسارست آنچه رسد بیدیهما و از حق شرم دارد که در ارامی نغمه‌های

او در ملک او بقوه و حول او در حضور او مخالفت او نماید بلکه حیاء از

خلق هم فطری و از صفات پسندیده است.

خوف همیشه نمون از خود و عمل خود را به نرنی شیطان ترسان و از

رجاء بنده نوازی و کرم بی پایان بسوی دوست شتابانست و خود

تواضع را از همه پست تر داند.

و با تمام خلق که صنم حق (۱۱) میداند تواضع نماید که تواضع رفت او (۱۲)

(۱۱) بموجب «آینا تو کواشم و خورشید» بگذارد که گوید بجای رسد که همه را آثار حق ببینند.

(۱۲) سائلت که در وادی بیسیامان ایمان بر سپاس است در این راه را به نرنان که عفت است و اخلاقیات خارجه اند زیاده و در با حال شربت
و امید ازنده هرگاه عمل رشتی از او سرزند از ساحت کس دور و بیخط الهی گرفتار خواهد شد پس امام آن را به نرنان از کردار بد خود
ترسان و لازم تر رسیدن پناهندگی بخداست و از کرم بیسیامان که دوست دشمن بر خود ازنده امیدش داشته باشد چون
وجود خود را ناقابل عمل خود را ناقابل نگاه موی میداند یا خود را از همه پست تر داند و لازم استی فروتنیست که نسبت تمام
مخلوق که صنم حقند فروتنی داشته باشد خوش گفته شد: «الْمُؤْمِنُ هَسَّ بِشَأْنِهِ لَمْ يَكُنْ لِلْقَبْرِ وَالْمَكْنَى وَاللَّكْبِ»
«بقیة در ذیل صفحہ بعد»

و کبر و نخوت که لازمه غفلت فزاشنی بحیبری از خود است در او نماند
 چگونه کبر و رزد و حال آنکه آغاز و انجام تن را که مامل نماید و نیاز مندی که
 بهمی چیز دارد و ناتوانی خود را که مونی سیفد یا سیاه نتواند نماید بنظر آورد جا
 فخریه نماند و کبر خواهد سازد.

کبر

فخر و ریاء

و مؤمن نظر بخلق و تکبیر بر آنها و اعتناء بدین و
 شنیدن و نیکت بد گفتن آنها ندارد.

و سمعه

محبت و ترحم

بلکه همه را آماجش دانسته همه را دوست دارد و دشمن
 نگیرد و بر تمام خصوصاً زیر دستمان مهربان باشد و ترحم نماید

بیت از ذیل صفحه قبل.

در تراضع و فروتنی صغیر و کبر در نظرش کجیا ن باشد، کبر و نخوت نداشته که ناشی از غفلت بحیبریست نه آنستن ای که خود محبت
 و خدا می تعالی کیست که میفرماید: «الکبریا، ردانی و العظوة از آری» کبریا غفلت باو خصاص دارد بنده نادار با دینا زنده
 باشد که تمام دارا اینها از دست و بخود بناله که دارا می هستی مهربوست.

و خود را واسطه و مأمور خدمت اند و دل سخت نباشد که خواری و زاری

درد او سر نخند و حس شفقت او را بیدار کند بلکه درد هر عضو از اعضا می جان را

درد تمام اعضا داند چون توجه و تذکر که جان را بعالم علوی که عالم است

متوجه سازد تعیین برگی در مزاج جان و تن میسر بد و فراست تدبیر او را زیاد میگرداند .

باید پیمان بین بوده انجام هر امر را از آغاز بسجد و باید دانست که

خداوند برای جلب طائفات و دفع نا طائفات و قوه که بجای دو

کارگر قوه فکریه اند در انسان آفریده که فرمان او را کار فرمایند

که قوه شهویه و قوه غنصیه نامیده اند که هر کدام اگر در خدا تعادل و

میانه روی داشته گاه آن خدا و وجه عینسی بود و بدستور عقل و امر

امر الهی که میزان پسندیدگیست بدون یاد خدا قیصر نمیشود اجرا شد در این صورت مانند دو بال برای

پرواز عالم بالا خواهد بود و اگر برعکس کار فرمایند و روی آن بدنیا و بهره آن افزایش آسایش تن گیرد

رقت

فراست

غضب و

شکوت

مانند دو پابند که پهای مرغ بست باشند خواهد بود و پرستی طبیعت خواهد کشاید و سنگ و خاک وجود او فرمانفرمای ملکوت او خواهد گشت .

شجاعت

و خدا اعدال قوه غنچه شجاعت و دلیریت کندل بواسطه توحی که دارد و در خرد کارکنی نداند در راه مقصد با غم اراده و همت پاداری باشد و بهر بادی از جا بنخسند و در راه خدا و دوستان خدا با قوت و جوانمردی و گذشت بوده با هر مولی جان و مال آبرو و ناموس را پیغمبری شمارد و پست از ندانی بالاتر سازد و با آنکه حساب الامر در خط مراتب باید بگوشد و نتواند اغیار را در حرم یاری بیند .

همت قوت

و غیر باشد که مبادا اگر دی بر رخ دلدار نشیند و اگر کنوی نشیند بخشم نیاید و بسلامتی گذرد و اعنت نماند و اگر خشم سبب آید خود را از زندگی که نوعی از جنونست نگاهدارد که این

غیرت خشم - کظم عظیم

جنون اگر مستحکم نباشد بعد از اندکی پشیمان گردد (۱) و برود و وقت خشم فوراً بگذرد خدا مشغول گردد و با نمونی مصافحه نماید و مولی را حاضر و ناظر داند و عیظ را فرو خورد و بآب حلیم فرو نشاند اگر ایستاده است بنشیند و خاموش باشد و اگر نشسته است حرکت نکند و راه رود و ما تواند عفو کند

عفو چون محبوب عفو را می پسندد و خود از محبوب انتظار بخشش دارد بلکه بگوید

که حالی پیدا کند که خلاف دشمن دوست را از خدا برای تربیت خود داند

«وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» را در وجود خود مابد و در مقابل احسان هم نباید و تقوی بخشید اگر

احسان سب بخود بود و مطیع عقل نباشد و برای رفع نا ملائمات نفسانی

اجراء شود هر قسم رفتار نماید و هر خلقی پیش آید یا پسند خواهد بود اگر

اعتنا بموانع نماید و از خود بگذرد و تهور و بسبکی

باشد و اگر کوتاهی نماید ترس و خین باشد و اگر

تهور
خین - **کینند**

بدی از کسی دید کینند و صداوت او را در دل گیرند

(۱) دستور عمل اینست که اگر طین انظیوا العافیین عن الناس و الله یحب العینین که کلمه عیظ برای عموم عفو برای مرتیطین احسان را می گویند علیست دستور حضرت سید علی السلام در این طرف صورت زندان طرف را چنین آورده اند که دارای عفو و احسان نیست برای عموم علیست.

عداوت

و از خدا جدا شود و بر خلاف امر رفتار و بر خود و سایرین ستم نماید و مخلوق خدا را بیسج شمارد و باندک بهانه آتش عداوت برافروزد و جهانی را بسوزد و بسیار اخلاق مذمومه مستلک کرد

ظلم

خداوند همه را از شر شیطان و نفس آماره نگاه دارد.

شکوت

دوره شهوت نیز گذرد و وجود انسانی بفعال امر خدائی پاینده و مطیع عقل باشد و از افراط و تفریط برکنار و باندازه نی که برای حفظ

بدن و بقا، نوع و آبادانی جهان بفرمان خدا و انبیا لازمست کار فرماید عفت و پاکد اینست.

عفت

و کم و بیش آن که شره و خمودست بد است و دنیا برای آزمایش مومن و تربیت و کسب تکلیت باید دارائی و وزن

شره - خمود

فرزند نام و آوازه و زیر دستمان را سپرده نامی خدا

دانسته مراقبت و خدمت و رعایت نماید و اسباب ظاهرا بهمانه و واسطه دانسته تخته دل را

بر خدا که هستی بخشنده است داشته بکار مشغول باشد و خدا را کار کنی و اقصی و روزی دهند
 دانسته با توکل در کار بکوشد که دست بکار و دل مایار باشد که آنچه پیش آرد

توکل

صلاح و خیر در آنست و از مایه ما مهربانترست پس باید تسلیم امر توخونی و

تکلیفی بود بلکه خوشنود و راضی بود و نعمت‌های او را که از انداز

تسلیم - رضا

بیر و نیت از نعمت‌تستی قومی و اعضا و سلامت یافت

و غیره و بزرگ نعمت که هدایت ایمان وجود انبیا و اولیا

سکر

برای راهبانی ماست سپاسگزاری کرد.

ا بر باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا توانی بگفت آرسی و بظلت نخوری

و تو نفس سکر یا اداه هر و طیفه یافت بر آن سکر باید نمود .

از دست و زبان که بر آید

کز غصه سکرش بدر آید

بلکه و سانه نعمت را چه مجازی و چه حقیقی باید شکر نمود

احسان والین که همواره آنها واسطه هدایت که انبیاء و اولیائند

واسطه خلقت که ابویں صوریند و واسطه تربیت که

وفا مصلحت و نسبت بهر کسی که از او نیکی تیر سیده و فادار باید بود نه فراموشکار

چنانکه قوی که او نباید فراموش نماید و پیمانی که بست باید بر آن سپاید و رفتار

کند و بهر نعمتی خداوند غیایت فرموده باید دیده و شکر نمود نه آنکه آنچه میخواهد بنظر آورده و مخزون بود که شکر

قناعت نعمت را افزون سازد و با آنچه او باید ساخت قناعت کرد

و شکایت نداشت گرچه دعا و خواستن را در صین رضا و شکر اجازه داده اند

و سمانی یکله بگزینیت باید در دل نظر با جدی نداشت و با استغناء بود که نیار بغیر بینیاز

ذلت و خواریست و طمع و چشم داشت از ماند خود دوری

از عفافست که زینت فقر است بلکه در نادار می باید صابر بود

استغناء
طمع

و اگر خداوند روزی را وسعت داد بشکرانه نعمت باید حقوق خدائی را برساند و زاید اگر بود بر اعمال خود
بهر وسعت بد و قدری هم دستگیری در ماندگان نماید که شکر و سخاوت و زینت دارا نیست و توفیق خدا

سخا مؤمن که متوجه اصلاح خود بود و نیک بد خود را دانست جان را فدای تن و تن را
فدای دنیا نماید بلکه دنیا را برای حط تن و تن را برای کسب کمالات جان خواهد

و در جمع دنیا از حد اعتدال تجاوز نماید و جز با اندازه امر نخوشد که نفس تیره گردد و در حریص نرسد
و دنیا پیش از رحمت آخرت افتد و آزمندی کلید سختی و آزمند بنده گستی و همش

حرص همراه ناداریست در تحصیل آن نباید از دستور شرح تجاوز نماید که روزی

مقسومت و عمل حلال یا حرام گردد و نباید از انسانیت انصاف
در رحم و مروت بگذرد و یا بکفر و فریب و خدعه و دروغ که کار شیطانست

مکر و خدعه در صد پیدا کردن ارانی بر آیند که نه آمدن آن با خستیماروند نگاهدار

آن با قدر است بلکه آنچه دارد نباید دل بندد و خود را در احمی حقیقتی پندارد تا به آمدن آن بر خود بداند

و سر کشی کند یا بر فن آن خود را در بازو و جرع نماید و بداند که آنکس که داده خود برده است بر نعمت
 دیگران حسد نوزد که خداوند بهر داده و حسد بر قضا و قدر
 خشکی و خود را آتش میزند و همیشه غمگینست ایمان از حسد بر نماند
 و در امری بجز از خدا نیست دنیا ناپاید ارست پس چه جای حسدت بناید
 حسد مومن از خود بدگیری پردازد .

برادران من

خدمت مومنین از جهت سگی و لطفه ایمان که روی ایشان بخدمت ایشان
 یکدیگر و فرزندان معنوی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام
 و با یکدیگر برادر و خویشند که تنهاشان متعدد و روانه‌های آنها یکت و بر حسب عهد و پیمان که

بشدند خدمت و مواسات با برادران لازم است و ایمانست یکی با آنها عبادت و مخالفت و بدی
 مصیبت است. قدریکه گیرد باینده و صورتها و معنا در خدمت هم بخوشید و لطفه ایمان را بان
 قوی نمایند که خوش نمودن دل مؤمن خوشنودی مولی و مایه آسایش و شیرینت کار آخرت دنیا (۱)
 باید از دیدن یکدیگر خوش باشید و از گفتار هم بهره بردارید و ملاقات بسلام و سلامتی و مصافحه
 نمایند و بدعا و استغفار و محبت در باره یکدیگر از هم جدا شوید که مصافحه با مؤمن بدون عرض نفسانی

(۱) مؤمنین که لطفه ایمانشان از یک حقیقت از یک بر خیزد آب خورده اند برادر یکدیگرند و از ای یک نوزد و آن طهورات
 در مواد موجودات بطور زیاد و نقصان و شدت و ضعف که کلی مشکلی میگویند و در ماده فی مانند آئینه سر تا پاناما
 ظهور دارد که فوق آن در مراتب موجودات نیست و یک ماده بطور ضعف نقصان تجلی و ظهور دارد و چون افاضه فیض ایمان
 و لطفه الهی ایمان باید بواسطه انان باشد که بجز آئینه سر تا پاناما نیست با آنها بلا واسطه از حق فاضل شده و بطریق آرشا
 و هدایت بر دم میرسانند و آنها پرور داد مؤمنین هستند که حیات جاوید مؤمنین را رساند و هدایت افاضه آنها باشد و آنها
 انبیا و اولیا هستند اینست که سید کرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا أَبْنَاءِ الْأُمَّةِ» پس مؤمنین
 فرزندان روحانی پیغمبر او صیبه آن بزرگوارند و برادران روحانی یکدیگر میباشند.
 مؤمنین باید «کنفسی و اجده» طواریم برادری رفتار نمایند تا پدر روحانی از آنها راضی و خوشنود و مورد رحمت الهی
 واقع شوند تا باعث ترقی آن لطفه الهیه گردد تا آنجا رسد که مؤمن مطهر حق گردد و در باره کس فرموده اند: که
 «مَنْ رَأَى مُؤْمِنًا لَمْ يَرَ إِلَّا رَأْسَهُ» و آیه شریفه «وَأَوْصُوا اللَّهَ» همان فرض اذن مؤمنست.

بیا آوردن میان خدائی و بیدار کردن دوستی ایمانست رسیدن ابهام دست باهام و بند کردن
 انحنایان بصافحه قوه مغناطیسی انسانی و محبت را بسجوش آوردن دل را روشنی بخشد و تیرگی دل را از
 گمانان مانند ریش برک درختان درختان فرویزرد و شحوت و غضب را فرو نشاند ولی بعبادت ظاهرین
 انصاف و بلاهت باید بگوشیم که تحقیقت پیدا کند که دارایی این بهره ها گردد (۱) و در حضور بزرگان باید آنها را

(۱) کلمه صفا که در اول مسمولت بین فرق صوفیه همان مصافحت است که در اخبار از آن نام برده شده و فعلاً در میان مسلمانان نام
 آن را در میانست و طریق مصافحه ازین رتبه و در ذره صوفیه معمول است و باقیست و میگویند زمان همینبر و آنه نیز باین
 نحو بوده و مصافحه را صفا گفته اند برای آنکه در غیر مومن نباید که با یکدیگر مصافحه می نمایند اگر دستش از همه چیز داشتند
 براسطه حرکت محبت دوستی که در دست از دل زده شده و صفا پیدا کرده الفت و محبت سابق عود میکند و طرفین مورد
 رحمت و عنایت پروردگار واقع میشوند، هر کدام محبتش بیشتر باشد رحمت خداوندی نسبت با وی زیادتر است.
 و اما کلمه مصافحه گفته تا خود از صغیر است یعنی کشیدن دست از دست دیگری باین نسبت مصافحه گفته اند و مصافحه را
 همان مصافحت است که در خبر صافحه یا صفا تغییر شده است پس مصافحه و مصافحت لازم میباشد است و از این تالیف
 جماعة المسلمین و کتبت صفة الایمان «چنانکه در مجمع البحرین مراد از مصافحت میباشد و صفحه صد است که
 در خوردن دوست بهیچر میسر و مخصوصاً در دست اذن برای معاملات تا کتب بیعت نام هم در آید دست و از خبر
 عهد الایمان و صفحه العین «چهارم بر می آید که مصافحه و میباشد باید باینست است و آنهم دست راست باشد از طرفین
 زچپ نباید دست که ابتدا بیعت تا دوست مصافحه با دوست در سینه فنی ساعده شد چنانکه از سلمان رضی الله عنه
 نقل شده است از اخبار مستفاد میشود که باید مصافحه با دوست است باشد و آنهم عهدیست و صفی عهد کرده زدن طرفین
 که ابهام دست بسین ایشان را میخورد و بر دست بجهت وضع باز کردن و پس کشیدن طرفین دست خود را
 بقیه در ذیل صفحه بعد»

مخصوصاً تحت گردانید و پیشقدمان ایمانی را باید مقدم دارند و جوانان عیالت پیران نمایند و پیشقدمان
 و پیران هم باید مساوات برادری و نگاهداری کوچکان قمار نمایند و هر مرتبه بالا تر نسبت اکس که
 بنور بان مقام برسیده نباید سرزش نماید یا آنچه دریاچه نخواستیم تحمل نماید بلکه نرمی و مهربانی باید
 اورا بخشد.

بر آوردن حاجات مؤمنین و خوشنود نمودن دل آنها خوشنودی مولی و برزش رحمت خدا
 ترقی سالکت. زیارت مؤمن برای وجه ایمان و بردن یادگار در معانی عبادت بیماران و
 تیشیع جازه مردگان زیارت گورستان ایشان پسندیده خداوند و بزرگانست.

«بیعت ازین صفحه قبل»

و گفتند در بعضی نسخ اخبار که صفقه الابهامست گوینم مجازاً صحیحست زیرا که بیعت لازم از عقد بهام و از طرفین و
 صفق که بمعنای بیعت در لازم خود که عقد بهامست مجازاً استعمال شده باشد و در بعضی اخبار شکیات لا صابع وارد
 البته مراد آنچه زدن بیعت بلکه اخبار دیگر از قبیل صفقه الابهام و غیره با بیعتین متضاد آن خواهد بود که مراد از شکیات همان
 عقد و صفقت که بیان شده است. مجملاً صفا کردن دو مؤمن یا یکدیگر تجدید بیعت زیاد آوردن بیان اهمیت باعث
 زیادتی و دوستی برآید رسیدن ابهام بر ابهام و بند کردن گشتان بطور مصافحان توهن معنای طبعی که در انسان مخصوص
 دست و پستی با جوش درود الی صفا داده و تیرگی زدن برودن گمانه این تجدید بیعت غضب را دفع می نماید و در صورتی که از روی بیعت
 در صورت تنها.

اغراض نبوی و خواسته ثانی فانی نباید پرده دوستی و خدمت گردد تا بقهر و دوری از یکدیگر کشند
 که دو مؤمن اگر سه روز با هم قهر باشند بومی ایمان از آنها برود و در صورتی که اختلاف بود تا بشود تا
 بین خود مرتفع نمایند که هر چه را در جدائی نخواهیم ساییم در مهربانی و یگانگی بهتر یافت شود و اگر
 محتاج بر ساطت بود توسط دیگری اصلاح نمایند که یکی از وظایف جمعی مؤمنین اصلاح میان
 برادرانست که تا شنیدند افسردگی و اختلافی را بین دو برادر باید بگویند که نباید و اصلاح شود بلکه تا
 بشود از آنچه مایه اختلاف مؤمنین میگردد باید جلوگیری شود که چالش سبب ستی طرفین و نوع میگردد
 و اگر محتاج بخروجی جم بود از خود هم که بدیند روا و مقبول پسند خدات و بین دو مؤمن دو نوریتا
 فاصله شده و جدائی انداخت (۱) و در امور یکدیگر باید کمک کار بوده مگر آنکه ضرر نبوی من دیگر برسد
 (۱) و اگر بزرگی در مجلس باشد باید مصافحه را با او خفصا من او و اگر در جماعت مجلس باشد بین آن دو چرخ نباید عبور کرد
 و اگر بزرگی در مجلس نشسته و چراغی رو بروی اوست بین آن چرخ و آن بزرگ نباید عبور کرد و اشارت کرد که در یگانگی بین
 مؤمنین باید گویند و تبرقه را رضی شد. علت جهت منع عبور بین دو مؤمن دو نوریت است که مؤمن بواسطه قبول لایست
 نور ایمان که همان لطف الهی است همان نور ایمانست که بطریق شکفتن آسنا وجود دارد و فاصله شدن بین دو مؤمن فاصله شدن
 بین یک نور و یک حقیقت که در هر دو است که در متن آرادان بنظر الی آدم فانما آدم و من آرادان بنظر الی نوح و نا
 نوح الی الخ و پس ایمان بر یک آران بزرگواران ایمان به خود بود و نظر بر یک آراننا نظر بر جماعت

که باید جمع بین حقین نمود و اختلافی که بود در حق باید مساعد و رخصتسم از مؤمن نمود و در مشبه جدیت
 در اصلاح کرده و حفظ حقوق برادری را در باره و دنبال رفگان از مؤمنین هم باید داشت و مخصوصا
 اگر سپرداشت همی کرد که نام نیک از زنده بماند و جای او را بگیرد و رعایت آداب ظاهری هم
 که چه بالا صلاح مهم نیست و لَنْفَطُ الْأَدَابُ بَيْنَ الْأَخْبَانِ. ولی برای حفظ ظاهر و ملاحظه حال بعضی
 که بنور تقید باشند و نظر غالب مردم هم متوجه است باید مراعات نمود مخصوصا که وارد و همان باشد
 مگر در محافل خاصه انس و فقر.

از محرمین برادری و برابری پسندید و از سایرین احترام آنها و حفظ صورت خوشامتی (۱)
 اسرار مؤمنین را باید نگاهدار بود و عیب آنها را پوشانید و اگر بدی در باره آنها شنید مهربانی

۱. آداب ظاهری فعل و ترک آن بالا صلاح مهم نیست چنانکه سما آور حفظ ظاهری مراعات نمود و اگر تمهید و کن داشت عیبانی
 نکرده و در صورتیکه مؤمن در حال خستیاست حفظ آداب ظاهری را پسندید دست و لولست مؤمن دیگری که تازه
 بشرف ایمان رسیده بنور قیودات را زخود دور ننموده باید مراعات حال او نمود یا در معابر عمومی دو مؤمن بیکدیگر برسند
 چون نظر متوجه نماند باید که هر دو محکمند و همچنین اگر مجلس قهرایمان محرمی ارد شود باید حفظ ظاهر کرد.

رفع شبهه و تیرنه از بدی نمود و با احتمال راستی به یکی جلوه گیری کرد تا تصور نشود که رفتار نوع بارضاً
 بزرگانست و خود او را در پهنانی نصیحت نمود که اعمال خلاف علاوه بر ضرر شخصی بنامی بزرگانست
 و عمل نومن را تا بسود عمل بردستی باید کرده و اگر راهی در دستی او نیافت نباید فاش نمود و انتشار داد
 و نباید گفت نومن نیست و تبری نیستون جت مگر تصریح و امری از بزرگان شنیده شود بلکه
 بیزاری از عمل باید جت که خداوند در قرآن مجید مدح و ذم بر صفات اعمال فرموده اند نه بر اشخاص
 و در شنیدن بدی نباید زود باور بود که خداوند گوینده بدی نومن را فاش فرموده و در صورتیکه دانست
 عمل او برخلاف ضمای خدا و مولی است در پهنانی باید نصیحت کرد. خیر خواهی نومن باید در پهنان
 و آشکارا اندرز در پهنان باشد که در اظهار خوار نمرد و نفس بسته نرود و سعایت نومن و لو امری که
 از او بیند نزد کسی مخصوصاً نزد بزرگان است و زبان آن گوینده بیشتر است اما در صورتیکه علاج
 گرفتاری او منحصر بگفتن امید است در آن باشد خیر خواهی او را باظهار مسیما بد نزد اشخاص و با نومن
 معاظمتی که احتمال اختلاف آن میرود نماید تا با فسادگی نشاند و در دستی رخنه نیفتد مگر آنکه بیگانه

بادقت محکم کاری کند و گذشت آخر را هم از اول تن در دهد که مثلکست در میان تو، دلی حکمایانه
 و صلت با خویش و معاطله با بیگانگان، و اذیت و صدمه و زیان رسانیدن و پست شدن
 و سزاش و تسخر نمودن مومن زبان دنیا و آخرت حتی بی اعتنائی در آداب صوری مانند ری
 از مومن برگرداندن و پست باو کردن با پامی رو بسر مومن خوابیدن مانند آنها تا بشود روایت
 و دخل شدن در معاطله فی که مومن میخوابد بنماید که زبان باورساند حرامت و بغبت و بوجوهی مومن
 از گناهان بزرگ و منع سخت از آن رسیده است بآنکه پند و اوان مومن و سوزی و خیر خواهی بشرط
 گمان نایش و عدم توپین خوبست و تمت زدن از رغبت بدترست و گمان بدداشتن نسبت به بی ادب
 و تجسس در کار مومن نمودن و تفتیس و افسادین مومنین نام بدگشتن موجب غضب خدا و سلب
 نعمت است و باینکه دوری از مومن رو نیست .

در مواضع تمت ملاحظه نماید نه بطوریکه امانت باشد

بلکه مراقب باشد که مبادا دارد

مواضع محضتم

خود شخص تاثیر بخشد (۱) و چون بیماری و مبرار جامع بودن و طمع داشتن در سلسله تقیمه الهی ممنوع است
 خدا پند است باید مؤمنین را غالباً تسویق بکار و سوسری در کار نمود.

برادران من

تعیتم امرونی
 ایمان زراعت است که میوه آن وقت مرکب چیده میشود
 آسایش بهره آن بعد از مرکب آشکار شود.

این زراعت باید به بندار و نهار و کردارینک آبیاری شود که نمونوده تبا و نخورد بلکه شاید پیش از مرکب
 طبعی برکن ختیساری بهره آنرا بر دارد و خداوند یکی را معین فرموده و پسند خود را دستور داده لازم

(۱) مؤمن از مؤمن نباید دوری کند مگر مؤمنی را در محل بنده که جای تمتعت مانند مجلس شرب یا غیره میگوید «انفوا
 من مواضع التهانم» دوری لازمست که بسازد و خود بر آن تمتع آلوده شود و درمی جستن از آن محل بطوری نباشد که آن
 بر آن مؤمن باشد و اگر خود با چار بود در آن محل شود مگر حال خود باشد که در او تاثیر بخشد.

بسگی و ایمان فرمانبرداریست رضای دست را که دست بفهمد باید بان رفتار نماید تا چهره رسد که امر و
 نهی در آن باشد که باید در اطاعت بی اختیار باشد و چون برخلاف نفس است بگفت باید داد
 نمود با نیت تکلیف نفس نامیدند و باید تعظیم امر و نهی نموده و محسب شمرده و تا بتواند بکوشد . (۱) .

(۱) از پیش گفته شد که ایمان آن لطیفه آئینه و علویت علی علیه السلام و مقام ولایت است و اسطه ولایت علی علیه السلام در دل کتب
 و تفسیر مندرج است و چون هر فردی بخواهد که گرفتار زایل حیوانیه و بر اجناس نفسانیه و علایق دنیا باشد و دوری از آفتاب
 و شورش از آن لطیفه آئینه در پس پرده می پیچد و محضیت چون انسان برای خدا جانی با صاحب جبار و بیست نمود
 و در عداد مؤمنین آرد شده بر او لازمست که بواسطه گفتار و کردار نیک اطاعت او و در جوابی آن بپوشد الهی را آبیاری نمود
 تا آن بپوشد نموی پیدا کرده شری به بدو اذن فرموده هر گشت هر گز برود قسمت اضطرابی که بر دل بیسعی و موجد عین که
 نمیداند کی هست است اده کوسس از جلال کسیده شده خواهی خواهی و با با سما که باید نیز میسرند و هر گز اختیار ساری که مؤمن پس
 قبول ولایت علی علیه السلام برای خدا جانی تمام زایل و علایق را از خود دور کرده بر رفتار نمودن دستورات ظاهریه و باطنیه
 و اطاعت کردن او و در جوابی آئینه ظاهر و باطن خود را راسته نایبیت خودت را زایل و متصف با وصف آئینه دستگیرانوار
 آئینه شده از خود فانی گشته نفس را کشته اراده فی مانده بنده شده در این و هر گز آن لطیفه آئینه که ایمان اصل در دست بصورت
 مطلق و بی اثر که نازد ملکوت نورانیت علی علیه السلام است هر چه بی اثر در مرتبه ملکوت است از در پنجه دل سر برده کرده و مؤمن را
 بمقتضای خود میسراند و این بیان فریست که در قرآن مجید است «وَلَسَنِي نُورٌ هُتِبْتُ بِهَا نَبِيًّا وَبِأَنَا نَبِيًّا» که به نور امام
 تفسیر شده است این بیان نور است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید «یا خا رجی ان من نیت برنی من مؤمنی و وقت
 قیلا» وقت احتضار مؤمن روح در میان وقت احتضار کافر خدای تعقیبت .

جمع شریعت و طریقت

چه در احکام ظاهری و شریعت چه آداب باطنی و طریقت
که این هر دو نباید از هم جدا باشد که بدون یکدیگر نتیجه
بخشد. شریعت اعمال راجع به تن و طریقت راجع
به دلست. شریعت راستین ظاهرت بطاعت،

طریقت پاکیزه نمودن باطن است با خلاق پسندیده و دوستی با خدا و روشن ساختن دل بشناختن او.
پس این هر دو مانند مغز و پوست بلکه مانند لفظ و معنیست مانند جان و تن و یا چراغ و روشنائی آن یا
مانند دوا و اثر آن و جمع بین ظاهر و باطن و شریعت و طریقت از خصاصات سلسله نعمه اللہیه بود
و بست پس باید مراقبت داشت و آنکس که خود را نرود و دیگر داند باید در رفتار بر احکامی که در قرآن مجید
و خطاب نبوی سنینت بهتر نوشته حتی امور دنیا از کسب معاش انعام مال پرستاری عیال قلنداری
حلال بقصد امتثال امر که رسیده نباید عبادت نیز خواهد بود، و در اسلام بقدری توسعه در احکامست که
در هر کاری امری مانعی هست و میستواند مسلم تمام کارهای دنیوی خود را باینست امتثال بندگی

خدا نماید. (۱)

قرائت قرآن

پس خواندن قرآن که فرمان خدائی و صورت پیمان بین
بندگان و خداوند است امر عمومیست که تا بشود هر روز ولو

کم باشد بخوانیم که بیا بدنگی خود اقسیم و از پیمان یاد آریم و تا بشود باید ترجمه آنرا دانست و تدبر
در آن نمود و در اول شروع با پاکى و پاکیزگی پناه بخدا از شر و وسوسه شیطان برد که مباد در دل جاگیرد
و بر خلاف جلوه دهد و برای آنها که ترجمه ندانند بار هم خم اندن قرآن و توجه بخدا و پیمان خدائی نیک

(۱) پیغمبران ارامی و جنبه نازک ظاهر باطن، کثرت وحدت، فرق و جمع، بشارت آنداز، بدون باطن وحدت جمع
و ولایت بدایت صورت پذیرد و هر نبی و نبی است و آن بعکس که هر و نبی نیست مگر از راه خلافت و وصایت در
امر نبوت ظاهر و حالات و شبه باشد که آن نیر و ارامی و جنبه خواهد بود تمام عجا و خوارق عادات که از نبی
صا در میشود بواسطه و ارباب و در مقام ولایت که و نبی یکی از اسما جنبه سالی الهی است بمعنی تصرفت.
نبی با ذراته مقام و تیش مآد و تصرفت چون نبی ارامی جنبه است آنداز بدایت شان دست لیکن جنبه نازک
ظاهر جنبه بدیش نخست چنانکه در قرآن مجید بطرح خطاب جنبه ظاهر پیغمبر صلی الله علیه آله فرموده که و انما انت منذر
و جنبه ولایت بدیش چون باطلت ظهورش کرده و نبی که در ارامی مقام و وصایت و خلافت ظهور باطن بدایت غالب و جنبه ظاهر
و نازک پهناست این بود که در اول زمان حضرت رسول اسلام ایمان غیر تمایز و متدراجا که توسط جمعیت یا و شد نمایان شدند.

و امر شده است لی نباید باندازه فی متوجه لفظ سویم که از معنی و مقصود در استیم و خواندن ترجمه قرآن که بطور
 صحیح ترجمه شده باشد و غیر نماز برای وقت و دستن بعضی احکام و دستورات اخلاقی خوبست که آقا بدانیم
 آنچه دیگر بخواند و دعا نماید بهتر و بالاتر از آنرا دار استیم .

نماز
 نماز یا به وقت (۱) نشانه بزرگ اسلامیت ، و ردوی آوردن بنده است بسوی خدا
 که باین تمام عبادت است ، پس اگر پذیرفته شد ما سوامی آن پذیرفته .

(۱) چون استن اوقات نماز یا محصر ما نماز هر کدام روز از روی ساعت ، او در طهران غالباً گفته میشود و مورد حسیب است عورت ازین رو نیست
 که در بازه وقت ساعت مختصری نویسیح داده شود : ظهر وقتی طهران با نظر از یومینی ساعت و از دهه کاز روی ساعت که بیروج لندن میکنند
 فرق میکنند زیرا ساعت و از دهه در لایو که ظهر و علی میسنا من ساعت و علی است آن میسبتنی برانیت که بر سنا از روی ساعت
 چهار ساعت تمام بحرم و صورت که علی حساب وقت بخومی بر شش ساعت روز با بیت و چهار ساعت کامل نیست بلکه گاهی تمام و گاهی هم چند
 نایه کرد و گاه زیاد تر میشود که گفتند از چند روز متوالی چند دقیقه کمتر یا زیاد تر میسرند اگر مجموع ایام سال را حساب کنیم ۳۶۵ -
 بیت چهار ساعت کامل میشود لی خود شش ساعت روز با هم فرق دارند . بنابراین حساب بنظر شخصی که بستگام رسیدن خورد شد
 بر آنه نصف النهار مثل باشد با نظر و علی که ۲۴ ساعت تمام پس از ظهر روز گذشته است اختلاف بد مشهور از گفتن آن سنا روز نامگر
 از ۲۴ ساعت تمام باشد تا شش ساعت در وقتی که ۲۴ ساعت تمام باشد هر دو برابریم . تطبیق میکند و دیگر آن قعی از دهه ظهر جلوتر میشود که
 تریف و مقدرا از برای قیمة خوانندگان از روی سویم نوشته شده قیمة در حوم حاج مصباح تذکر میدهم ،

دو اول فروردین ظهر حسیب طهران شش دقیقه پس از ساعت و از دهه را دو میسنا شده و از دهه فروردین و ظهر در طهران مطابقت بعد از ساعت
 حقیقی ظهر میسرند تا بیت دوم در بیت که چهار دقیقه تفاوت میکند یعنی ظهر حقیقی چهار دقیقه قبل از ساعت ۱۲ میسناشد . در سی خود از محمد و مطابق
 میشود پس ظهر علی میسرود تا دوم مرد که دو دقیقه قیمة میسرند بعد و بر یکروز در دو شهر در مطابق میشود ، بعد از حقیقی ظهر میسرود تا دوم آن
 که باز دهه و قیمة میسرند بعد از تفاوت و نقصان میکند از دو اول می از مطابق میشود در ۲۶ همین باز دهه و قیمة ظهر و علی مطابقت پس باز
 قیمة در ذیل مضمون بند .

و اگر روزه هر دو می شود تا اولین حکم اسلامیست (۱) و البته بجماعت پسندیده ترست که اجتماع مؤمنین از عبادات محسوب برکت و رحمت (۲) باید یعنی نخورد و نماز صحیح و مغرب را که زودتر بصورت نماز و طهارت

باعتقاد اهل سنت و جماعت از اول روز در پیش یقین ذکر کردیم برسد. از بیان ماسلوم مشهود که مقدار اختلاف هم فرق میکند و در شش ماه اول سال تعداد روزه می کند از روزه اول فرود ریزش یقین ذکر کردیم برسد. از بیان ماسلوم مشهود که مقدار اختلاف هم فرق میکند و در شش ماه اول سال تعداد کسره در شش ماه دوم زیاد ترست. بنا بر این باید که در وقت خواندن نماز وقت کنند و ساعت او را در نماز قرار دهند که بعد از نماز آن پنج یا شش مرتبه در سایر شهر هم باید همین نسبت با اختلافی که نصف النهار مثل نصف النهار در ایران و در برخی تمسین واقع نماز در نظر گرفت زیرا شش ماهی که با طهارت اختلاف طلی از روزه وقت نصف النهار تا نماز اختلاف پیدا میکند و مقدار قوسی که بین ایران و نصف النهار مثل نصف النهار طهارت باشد انداز اختلاف و نصف النهار است که پراکنده در هر مکانی مطابق جماعت مانی میسازند. مثلا ظهر شهر مشهد که در شرق طهارت است ۳۷ دقیقه قبل از ظهر حقیقی طهارت نماز نماز با قریب ۲۹ دقیقه قبل از ظهر طهارت است یعنی طهر بریز ۲۱ دقیقه بعد از ظهر حقیقی طهارت ظهر ضعیف تقریباً ۲۵ دقیقه بعد از آن میسازد و ظهر که ۶۶ دقیقه از روزه ۴ دقیقه از روزه ۲۸۰ دقیقه بعد از ظهر است برای چندین طهارت علاوه از روزه ساعت طهارت باید این نسبت با اختلافی که در ظهر حقیقی و طلی طهارت است و در نظر گرفت زیرا ساعتی که از او طهارت مطابق باشد طهر و طلی طهارت نشان میدهد و ظهر حقیقی و خستانی که بین طهرهای بلاد ذکر کردیم مربوط ظهر حقیقی است. و ثابت است (۱)

(۱) در حدیث شریفست که: «أصلوا و عموالدین ان یقبلت فیل مایسوا یها ان ردت رد مایسوا یها» نماز سنن و سنت که درین آن استوارست اگر نماز قبول شد و محراب عبادات را که عمل کرد قبول نگانند اگر مردود شد و محراب عبادات مردودند. جامعین عبادات نماز است، نماز و تمام سایرین مقدم بوده و صورت است حکم و مصالح ظاهر بجز نبی کثرت در آن چندین منظور شده و توجه بعبادت و صورت در سایر عبادات است پس قبل از روزه و روزه هیچ نوع عبادت محروم نیست و عبادت هر معروفی است از مگر مصالح نظام عالم موقوفه شده و جامعیت و عظمت اسلام بلند کرده است که در نماز هم سبب اصول تمام امور معاش کرده شده است لیکن نمازی که درین آن استوارست و نشانه بزرگ اسلام است قبولی آن تمام عبادات را در قبول بر روزه آن مردودند تنها این صورت نماز است که نماز را بجهت آنکه از جنبه و ثابت باشد.

(۲) آنه فضائل منافق تو امانی که در اجتماع مؤمنین نماز جماعت به اخبار اهل بیت علیهم السلام است در خدا ولی برای است که مؤمنین در یکجا میستاده و بیاد خدا بوده و ذکر و طهارت خود متوجه شده از حال شوق پیشین خود که سستی و محبت نموده و آداب سلوک را تعلیم گرفته صفاتی و موانع را از خود دور و خود را بملکوت نزدیک کرده باشند که صورت قبول تمام جزایات صورتی و صورتیست در روزه و نماز مؤمنین در یکجا که جمع اند از حالات دیگر با جزئیات و چنانکه هر یک با تمام و در گرفتاری داشته باشند و بجز آن بقدر وضع خود گوشش داشته و دفع گرفتاری از آن بزرگ نموده باشند تا رفاه حال پیدا نموده و در تمام تحصیل صرفت باشد که غایت خلقت عالم و آدم تحصیل معرفت است.

مخصوصاً نباشد در اول وقت بجا آورد (۱) و کوشید که حال مطابق باشد با مقدار دل را بادلدا داشت
 او را حاضر دانسته با زبان آقا مه خود را آماده کارزار با نفس کرده تکبیر سیره الاحرام پشت پا بر ماسومی زده در جات
 سیر را مطابق تقصیر پیوده که بجزر رسیده سلام دهد و البته سبیه باید براند که چه میگوید و با که میگوید و چه میخواهد و اگر
 دارای آن حال نخوردید و یوفیق نیافت خود را قاصد و مقصودیه نفس را سرزنش نماید (۲) و حال را بر روان را

(۱) عبارت بصورت نماز علی شاره بانست که حقیقت نماز علی مسئله دائم ذکر است پس آنرا فصل معتدل و متوسط است.
 (۲) در قرآن مجید مذکور میفرماید: «وَلَا تَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَأَنْتُمْ تُكْفِرُونَ حَتَّى تَعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَمُتُّونَ» که مسئله تمام مراد اصطلاحات و استماله
 را شاست حتی ذکر خفی که مرتبه اعلای آن همان ذکر خفیست و عکساری در موردی بر یکسانی تعبیر شده است مراد از حالت تکبر بر یک آن حالت است
 که راه تصرفات قوه حافظه را مسدود دارد و اختصاص شرب غیر یا شراب است و غیره از دوا در زمانه راه قوه حافظه نیست که نماز ذکر از زمانه رو بگو ایستاد
 و با که از زمانه توجه دارد و چه میگوید و چگونه نماز معمول درگاه نیست که نسبت بلکه مردود و حال آن گمانا بیگانه است پس لازم است که حال نماز
 گزار با تقصیرش مطابق اخبار را از نماز اول دور کرده که دل را دلا را باشد و را حاضر و ناخود است نیست که فرموده اند: «لَا صَلَوةَ لِمَنْ لَمْ يَتَّقِ اللَّهَ»
 که ختمی شود بجز در دل نماز گزار و همچنین فرموده اند: «تَضَلُّوا مِنْ بَرِّ الْمُؤْمِنِ» سیر مراتب اتصال در متابعا عالم حکومت که مطرح حکومت
 بدون حضور حکومتی امر نیست، اهم لازم دارد سلب این نیست قطع علانی و پشت پا زدن بر هر چه غیر معبود است و وحدت حق تعالی را بشود
 و درین حال نظر را در مطا بر هیده و نظر تم محمد صلی الله علیه و آله را بر بندگی گرفتارست و رسالت که بغایت ناموریت بستاید و

ادامه از یاد و رحمت او را بر محمد صلی الله علیه و آله بخوابد.

بلکه بر عموم بندگان صالح که مطا هر حقند و وادایافته اند سلام کند.

از مطالب بالا معلوم شد که نماز گزار در هر مرتبه ای که باشد باید حاشی با تقصیر مطا بغتت اشته باشد تا حد و نماز گزاران محسوب شود
 و آن نماز نخواهد بود.

داسر نماز زیادت که هر یک از بندگان بلاق و حال خود در گناهای خود و تقصیرات نوشته اند.

در نظر آورد که بتأیید شوق نفس برابر اندازد و اشارات در کتب عرفا بخصوصاً در کتب درجوم سلطانیه
 ششمه و هفتمه مبسوطه در نوافل موافق امر باشد بر بگویند و در نیت جز مومنی را نخواهد (۱) و باید از وقت
 و نجواوی در احکام نماز اشارات و دستورات عمومی که استنباط میشود دریافت رفتار کرد. (۲)

در برابر امری از بر امری صادر شود آن امر توجیه دارد یا مأموری که فاعل مختار و باغرم و اراده باشد فاعل مجبور و محسوس که مورد توجیه
 آن امر نخواهند بود زیرا غرم و اراده و اختیار و آنها نیست آن امر در باره آنها نفوذ نیست. وقتی مأمور فاعل مختار شد عملی را که
 مأمور بودن ترکیب میشود با غرم و اراده و اختیار همان داعی او بر ارتکاب عمل نیت است طاعت آن ندارد چیز دیگری را
 در خاطرش خنثور او را بجز آن یاد و مستند نیت و اخبار مانوره از آنکه اظهار طعم السلام نیست هیچ نامی از نیت نبوده بلکه باطل
 نیت فرموده و در کتب تقدیم از علما اسمی از نیت برده شده، این مسئله در کتب متأخرین مطرح و مورد اختلافات کشیده شده است
 که آیا نیت یعنی نیت با اختیار، بعضی داعی دانسته اند بعضی با اختیار، حتی بعضی زیاده روی کرده اند که زبان باید نیت شود آری نیت
 باشد یا بجز این طریق نیت که اطفال از عقلین کتب خانها یاد گرفته اند.

(۲) احکام نماز از مقدمات معارفات چون پسند مولی بوده است تکلف را اصل آن تکلف کرده است و هر چه پسند است در هر جا
 پسند است اختصاص نماز در مشا و مقدمات نماز لباس مکان نماز اگر ارادشستن دست در در وضو آب وضو پاک و مباح باشد
 معلومست پاکیزگی و مباح بودن پسند مریست. چون پسند است از دست در هر حال لباس مکان نمون پاک و مباح باشد بر همین
 قیاس سایر احکام نماز فرموده اند:

«از وقت و نجواوی در احکام نماز اشارات و دستورات عمومی که استنباط میشود دریافت رفتار کرد. علی»

و بگذرد بگذرد احکام آیت حال بین مراتب.

مانند پسندیدگی نظافت (۱) و بدی کسالت (۲) و یکی اجتماع و جماعت (۳) و پسندیدگی تعطیل جمعه (۴) تا بعد از ظهر و اثر نطق و خطاب (۵) و مراقبت عفت (۶) و جمعیت خیال توجه و رعایت خانه داری که :
 مسجد المذنبه تیمها و مساوات برادری (۷) و اطاعت بزرگان (۸) و یکگویی و جلوگیری از خود و دیگران در
 سنگرمی (۹) و حفظ الصحه (بهداشت) (۱۰) و لباس و طرف ناسخن از طلا (۱۱) و نقره که برای

- (۱) - از لزوم مهارت از غسل و وضو یا تیمم .
 (۲) - لَا تَصْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ .
 (۳) - از ترغیب در جمعه و عیدین بوجوب یا استحباب لفظ ابدان و عبودیتین بلفظ مفید جمع .
 (۴) - که برای ادای نماز آن فرموده است : « اِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ... »
 (۵) - در خطبه جمعه و عیدین شهادت عقل و تاریخ .
 (۶) - که زن مرد در نماز با یکدیگر فاصله داشته باشند، وزن جلوتر از مرد نباشد مگر با برده و یا تاریکی .
 (۷) - از عدم رعایت اشخاص در صفوف جماعت .
 (۸) - از پیرویی امام در قیام و قعود و رکوع و سجود .
 (۹) - از لزوم حلیت و غضب نبودن آب وضو و لباس و تحمل نماز .
 (۱۰) - رعایت مرضی در قیام و قعود و غیر آنها حتی در استفاده از دندان که بتصدیق بعضی بهترین شکل در نشست مخصوصاً در سحر اول بیداری .
 (۱۱) - جایز نبودن لباس زربفت برای مردان و منع استعمال طلا و نقره .

مبادله معامله مورد احتیاج عمومیست و مقید نبودن مردان (۱) بر نیت با تقدیر بنطاف (۲)
 و ملاحظه هم نشینان؛ اذیت نشدن آنان و لوازمی بد انسان و آسایش از رحمت (۳) کار
 دنیا توجه بخدا و پسند بودن بیداری سحر (۴) و خواستن برای مؤمنین (۵) آنچه که برای خود میخواهد
 که ابدنا بلفظ مفید جمعست و دستور جشن دیانتی (۶) گرفتن از نماز عیدین و جمعه ورود انبوه
 سعایت مؤمن نزد خدا و بزرگان (۷) بلکه لزوم شفاعت آنها از نماز اموات و توجه بخدا در تفسیر و
 انقلاب از نماز آیات و رعایت اقتصاد (۸)

(۱) جایز نبودن لباس ابریشم که برای مردان ضررناهی هم علاوه بر ضرر مادی دارد.

(۲) وضو قبل از نماز ناواستحباب غسل در جمعه و نخوردن سیر.

(۳) تعطیل جمعه بعبادت نه تفریح ظاهر.

(۴) از تفسیر نماز صبح و نوافل شب.

(۵) لفظ نصد و شستین اهدا و دعای چهل مؤمن در نماز تبرک بفرمان نماز شبست.

(۶) دستور نماز و اذن نظر در عید نظر و نماز و آنچه در عید ضحی که خلاصه بندگی و شکر خدا و خدمت خلقت.

(۷) در دعاهای بریت در نماز و لکن اِنَّا لَنَسْتَلِمُ بِرَبِّهِ الْاٰخِرَ .

(۸) اندازه آب غسل صلح و آب وضو و جایز نبودن لباس زینت ابریشم برای مرد چنانکه گذشت.

و میاند روی اگر چه در آب باشد و ترسیدن (۱) با رعایت احتیاط در نماز خوف غیر آنها
که مسلم با هوش باشد بر درمی یابد بلکه مؤمن در هر امری باید تدبیر کند که آنچه پسندد دست باشد در با
و چنان کند.

و بعد از نماز جم باید تا بشود در محل نماز او را دو تعقیبات نماز را
اوراد با توجه قلبی و دریافت معانی بخواند که در آنچه دستور داده اند رضای
 خدا و تربیت نفس است بشرط توجه بلکه اصلاح امر دنیا و آخرت و دفع
 هم و غم و حل مشکلات در توجه و توسل منظور و مروده داده اند (۲).

و دعا که خواندن خدات نجواست دست چه بر زبان آید و چه نیاید
دعا

-
- (۱) - در نماز خوف که نماز ترکان نشود و نوبت یک سته مستحفا باشد و در وقت که در خوف جان مال تمام نماید ولی اگر بولی بود بهر جهت بخواند
 (۲) - او را در نماز آید مستخواند در محل نماز بخواند و اگر موقع نیست کاری اردو جانی باید برود در بین راه بخواند ولی باید طفت معانی آن
 باشد امصدق و حتی تملوا انما تملون واقع شود بعباده بر اتعانت بمعانی توجه قلبی داشته یعنی در آن حال بزرگتر خود اشتغال
 داشته باشد.

که خواستن بدل و نذر روزه یا نماز برای کاری مانند زمالی نمودن و توسل بزرگان دین و شفیعی قرار دادن
 روانه‌های پاک آنها را نزد خدا که خدا در شفاعت آنها اجازه داده یا صدقات و خیرات در راه
 خدا و امثال اینها همه مراتب دعاست و توجه قلبی و محبت مؤمن بر امری دعاست و البته
 با توجه تمام دل و حال رستگاری و بیچارگی که بریدن از ماسومی است اجابت میشود و برای انفرادی
 توجه دیگر شدن دل پاک‌کن و پوشاک از حدت و خبث مال دیگران نبودن و پاک‌کنی دل
 از آلودگیها و توبه و انابه و خوراک حلال و مواظبت شرع و افسرده نبودن مؤمن و اجازه عمومی یا
 خصوصی دستور داده شده و البته در حال ریزش رحمت و موقع اجتماع مؤمنین بوجه ایمانی
 و موقع راز و نیاز مؤمنین مناسبتر و با اجابت نزدیکتر است مخصوصاً در حال توبه مؤمنین و مجالس
 و حلقه ذکر آنها که رحمت خدا شایسته است نباید کوتاهی نمود و دعای زبانی هم اگر از دل خیزد
 که زبان هم بگوید یا بخواند و توجه نماید که در دل اثر نماید و حال شود و حاضران بود و خواندن
 دعاها که مستلست از بزرگان رسیده برای آموختن طرز مناجات و راز و نیاز و بطریق

ادب بسیار مدحست (۱).

که کمترین بهره آن دستت که انسانی نباید از خود بنجایح برپرزو یا خود را بیگناه پندار
بلکه باید گناهان خود را پیش چشم آورده و بنجداپناه برود و از ابد بخشش بخواهد برای خود
و برادران و پدر و مادر و نیاکان و فرزندان خود.

(۱) - کار فرمای عالم تن دست، تمام احسان و جوارح و قوا کارگران اویند، از آنجمله دعا که خواندن بخواست دست چربا
زبان سرباشد و چه با زبان ستر اندر زوزه و نماز یا نذر مالی و یا توسل بزرگان و توسع قرار دادن آنان از اجای آنها یا
گذشتگان و توسل بردن پاک آنها که مجازت شفاعتشان از جانب خدای تعالی در با صدقات و خیرات و مبرات
تمام خواستن دل و دعاست برانند، حتی توجع قلبی نومن و همت خواستن بر امری دعا و خواست دست.
دعا اگر از فرشت مستسلم اجابتت نیرادل نومن از هر اجس نفسانی و علائق دنیاوی پاک و عمل نشین پروردگار است
خواهنده و خواننده حق اجابت گنسنده نیز اوست مولوی علی محمد فرماید: «چون خدا از خود سوال کند که
پس دعا می خویش را کی رد کند» این دعاست که در قرآن مجید فرموده است: «اذعوبی ششیت کلم» این دعاست
که در اربع عام شریطه مستسلم اجابتت چون ایمان از امری مرتبت، گسایک در مرتب نازک انداز دست بحسب شریطه نموده
در مواقع و موارد مخصوصه که ذکر فرموده اند دعا کرده تا مقرون با اجابت شود و گسایک ز بار بیعت خاصیه یا عامه نرفته اند فقط متصل
بخطه اسلام و ایمانند یا غیر آنها از مل دیگر اگر آن ثابت نگوییند که خدا تعالی در آنها بود بعد که ششیت باطل نکرده اند و حاضر
در خدا جوی شاید در بعض حالات دعای آنها مستجاب شود و گرنه تلاکمه و خدا تعالی از شنیدن صدای آنها مستغفزند.

و یکی آنها را از خداوند بخوابد (۱) و یاد کند شکران نماید و برای آنها بخشش و رحمت درخواهد
 کند و اجابت دعای برادران را بخوابد (۲) و چون خداوند اذن در شفاعت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله داده و شفاعت او را پسندیده در آقا زود انجام و حاجتگت بامان آن حضرت زنده و
 صلوات بفرستد (۳) و در استغفار و خنده بخشش و رحمت و نیز و مندی و دادن و ارانی و

(۱) - توبه و انابه تضرع و زاری نیاز مندی بزرگان دین که مصحوم از خطا و صیبا نند بده گاه خدا تعالی چنانکه در قرآن مجید
 حکایت از حال آنان فرموده و تیر در ادعیه مانورده زیادت فقط برای تعلیم امت نیست بلکه توبه و انابه گریه و زاری آن بزرگواران
 برای دیدن پستی خود و بلندی مقام معبود است لذا برای ساندن خود بتمام بالا عرض نیاز مندی داشتند ، بهر اندازه که گفت
 عبد زیاد است خود را کوچکتر نیست با بود یافته در جنب بزرگی خدا تعالی نیاز مندی و وظیفه هر عبدی بر بنو انور قهرش توبه و
 انابه و تضرع و زاری است بمرگه معبودش تا از نقصات آیته بتمامی بالاتر از آن نایل شود ، البته بر پروردان لازمست طریق تنگی را
 از آن بزرگواران بیا نوزده ما از صحنه غایت باج غرت رسند .

(۲) - در حضرت که از صدر جلال الهی خطاب بوموسی رسید که ای موسی بر جوان بزبانی که گناه نموده باشد ما من اجابت کنم عرض میکند
 پروردگاران که امام زبانت که گناه نموده باشد خطاب بید جوان مراد باره برادران مؤمن خود که طاقت و مشیبتن باره تو را نخواهند بایان
 خود که برگزبان بان گنای خود کرده و فایده و عارض و جوان علیه خود و خاکسند است بروهی که مقرون با حاجت .

(۳) - در زیارت جامعیه کبریاست که فرموده است « وَ مَعَهُ كَلِمَاتُ الْغَايِبِ هِيَ هَتَاءَ خَوَاتِمِ رِزَاوَاتِهِ » و در اخبار دیگر واردست که در اول آخر هر
 دعا که میکنید تا در صلوات بفرستید که در محنت نوبت آن بزرگواران شفاعت آنها در باره خواننده با حاجت مقرون میشود .

(۴) - اَسْتَغْفِرُكَ رَبِّكَ ثُمَّ يَتُوبُ اِلَيْهِ مَوْسَى لَمَّا عَلَفَ نَفْسَهُ مِذْرَارًا الخ .

فرزند و فرادانی و افزونی نعمت و برکت آسمانی و زمینسی داده شده است پس در دعا باید با حال
استغفار باشد و ذکر استغفار گوید و ما تواند با موردی که پستت پرورازد و خود را از بزرگ
به کم قانع سازد و بخدا و گذارد که او کفایت محمات نماید و بدی احدی را تابشود نخواهد که
اسباب رحمت گردد و اگر چه هر آنی که حال دعا بیاید همان موقع ساحت استجابت هر
شب بندگی نماید در برایش باز شود شب قدر گردد ولی او فایده که برای عبادت قرار
داده و نام برده اند توجه بیشتر و مؤثر تر است و موقعی که بزرگی بوصول رسیده (۱) و یا
درمی بروی خلق باز شده است البته توجه ما تر گردد.

و سحر تا که هوا صافی و تن در آسایش و روح روشن و بی آلایش است
و هنوز بکار دنیا نپرداخته در شبانه روز بهترین ساعات است که گناهان
خود را پیش چشم آورده راز و نیاز با بخشنده بی نیاز نماید و فواید روحی و جسمی

سحر

(۱) - مانند ۱۹ و ۲۱ رمضان و معیت و عید غدیر و عاشورا. و امثال آن.

و بهره برمی در کارهای دنیوی و اخروی بر بیداری بین الطلوعین فردان مترتبت ۱۱
 و در ایام هفتجده جمعه بهترست و در ماه بهار رمضان .

و در اسلام جمعه عید مسلمین قرار داده شده است و نماز

جمعه در آن بجای نماز ظهر معین شده که اجتماع شود و در

جمعه

برده یا شهری یک جماعت بر پا و از اطراف هم بیاید

و در خطبه خوانده شود که حمد و ثنای خدا و رسول صلی الله علیه و آله و مناجات با خدا و نصیاح

عمومی و دستورات لازم مطابق مقتضیات نطقه شود و در قرآن هم سوره نی بنام جمعه

مازل شده و شب و روز جمعه متمم و برای عبادت اختصاص دارد و بر این اجتماع مصباح

دنیوی و اخروی همه نوع مترتبت و شکوه اسلام و مسلمین و نمایش فرمانبرداری و یکرانی

(۱) - بطوریکه در اخبار آمده اظهار رسیده علت نجاست سنگ خواب بین الطلوعین اوست و تقسیم ارزاق در بین الطلوعین

پس فضیلت و ثمره بیداری در بین الطلوعین زیاد است .

و یگانگی آنها بوده بلکه بازار عمومی (۱) و توسعه اقتصادی بعد از نماز ملحوظ شده، متأسفانه در شیعه در زمان غیبت کبری اهمیت داده شده تا در این زمانها که حتی نام آن هم در میان نیست همه از این فیض محروم مانده اند و فی قراء بجمعه الله شب و روز جمعه را برای عبادت و زیارت و خدمت قرارداد داده تا بعد از ظهر کار دینومی نمی نمایند و ششهای جمعه را هم اجتماع داشته و دارند و رضای فقیر هم در اینست که این شیوه پسندیده را تا بتوانند ترک نمایند و تا بتوانند در آنجمنهای فقری ششهای جمعه حاضر شوند و البته شب و شب جمعه هم از سایر ششها امتیازی دارد و اگر بشود آن شب هم اجتماع فقری باشد بهتر است اگر چه اجتماع دینی همیشه مطلوب و در صورتیکه مانع کار و شغل آنها نباشد که اسباب زحمت شود خوب است و خود اجتماع مؤمنین بوجه ایمانی همچنان محبت و برکت و غنای آورد و باید اجتماع فقری برای عبادت باشد و بیاد خدا توجه قلبی مشغول باشند و اگر آذونی بود نماز جماعت خوانده شود و مصافحه در جمعه فضیلتش افزون میشود

(۱) - اِذَا نُفِثَ الصَّلَاةُ فَانْتَبِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ

۲- این کتاب در ۶۰ سال قبل نوشته شده است.

و خواندن کتب عرفاء که مطالب بیانت و معارف حقه مذکور و پند و اندرز داده شود مفید و بر
 دانائی و بیانی میافزاید و ضمناً در دیدار یکدیگر از حال هم آگاه و حاجات مؤمنین برآورد می‌شود
 و اندازه نشستن و توقف بر حسب موقع و محل و حال فقرات متفاوت می‌شود و البته اگر خواستند
 و توانستند تا صبح با هم باشند یا تا صبح بیدار هم باشند در رحمت بر کسی نبود پسندیده است
 و حضور غیر برادران در مجالس عمومی فقرات معنی ندارد اگر چه آنها غیر صورت نیستند و بهره‌نی
 جز دیدن چشم و شنیدن گوش غالباً نبینند و مصافحه فقری با غیر سلسله روایت .

روزه برای تربیت نفس و خودادان بر اطاعت و شکستن

روزه خواسته‌های نفس و کاباندن تواری حیوانی و صفاه روح و آگاهی

از حال ضعف و دیگر حکمتها در ماه رمضان بشراط و دستورات معین در

شرعیات آمده است هر اندازه از تن بکاهند بر روان افزوده شود و سستی که و عده داده اند

بروزه مشهود و کسالت بواسطه تعین بر وضع خواب بیداری زیاد خوردنی و تنبلی و ناپرهیزی

و خواب بین الظالمین بیگاری میشود انسان نباید چنان گرفتار شکم و عورت گردد که یکی دو عادت
 مثلا غذای او نتواند و برتر شود و از آن بهراس و ترس داشته باشد فقط و سوسه نفست
 و طش او بسگام بندگی و فرمانبرداری که باید پشت پابان زود و باید کوشید که در شب
 روز روزه بیایند و تمام اعضا و قوهی را از مخالفت امر خداوند ناینگاه داشت

زکوة خمس - خمس

زکوة عایدات مالی برای مصارف عمومی و خمس

۱۱۰ - روزه کف و بارداشتن نفست از شتهیات نفسانی بدستوریکه در کتب احکام مذکور است چون طاعت است
 نفس را بان دایم دارد که مطیع امر مومنی بوده و شتهیات ترک نماید و ترک شتهیات نفسانی قوامی حیوانی فالتی بدین ضعیف شود
 از کاسته شدن قوامی حیوانی و ضعف بدن که قفس زندان رحمت روح که از عالم امر و ملکوت و محیط بر عالم
 مادون خودست صفیاء کرده و ارتباط او با عالم ملکوت بیشتر شود با شریک ریاضت مجاہدت ترک کفین و علائق
 جسمانی و انصاف باوصاف ملکوتی و منور شدن بانوار الهی و روزه بستنهانی دارای خلق لبس است تبری و
 تویست که خلق را ذائل حیوانی و علائق دنیاوی و تبری از آن و لبس اوصاف انوار آئینه و تولا می آید عایشه و این صفات
 باوصاف الهیه دارای مراتب کثیر است تا سبحانی میرسد که خدا تعالی میفرماید: «الغفور الیمین ذوالانجری به»
 روزه برای سنت و من باو جزا داده موم .

غنائم و عایدات که برای و افراین و اقرباء رسول صلی الله علیه و آله و امام و مستحقین آنها معین شده (۱).

(۱) - زکوة بمعنای مطلق ترکیه و پاک نمودن یا نمودن و با اصطلاح فقهاء پاک نمودن زیاد کردن مال است و دادن تعدی از آنرا مستحق آن شایع مقدس زکوة واجب را در غلات اربعه و انعام ثلاثه و نقدین هزار داده و در برکات صد نصابی تعیین فرموده است.

و برای حکم و مصاحبه برای فقراء و مساکین سایر موارد لازم و مفید و با جماع و جامعه مقدار می زمال را که خود کرم نموده معین کرده که بمصارف برسانند و فوای محققین از علماء و رؤیه دوره ماسی و اهل اسلام رساندن بخلیفه و امام و دوا آنها بود با بوسیله آنان بستنی برسد، حتی امام در صورت بطی دامت که آن مقدار زمال را از نمودن دریافت دارد که فرموده است «فمن انزلهم صدقة» و در حدیث قدسی است فرموده: «انما المال نالی و الا غنیمت» و کلابی و انظر عیالی من یمنع نالی عن عیالی فیس منی» خدا تعالی مقدار می زمال خود را که خود داده معین فرموده که در مصارف معین شده داده شود خمس را در خاتم و فاضل نمون فرار داده حکمت وضع زکوة و خمس زیاد است فایده فی که راجع بشخص مؤدی و دهنده است اینست که چون هر صاحب مالی بازحات و مشقات آن مال را گرد آورده لابد حلاقه و محبت منوطی آن دارد و خرج آن مقدار زمال را در کردن آن حلاقه و محبت که از او صاف و زیلاست و براه آن حلاقه و محبت که فرموده «حب الدنيا رائس کل غلبتیه» و دهنده زکوة خود را از آن زیلاک خردت و نمانت و مالکیت را از خود سلب و بسگی بر طرف مالکیت استسقال خدا تعالی را دانسته و این خلق نقایص مستلزم لبس مقامی لا یرت که آن لباس طراست و شمول شدن محبت نبی است که در همان شیرین فرموده «فمن حرم نفسه من لبس علقه خمس» پس فایده بر این بنده زکوة و خمس خلق نقایص و لبس مقام کالت تا تشریح و تکلیف مطابق با کجورن بوده باشد.

انفاق

وسایرانفاقات واجبه و مستحبه برای کائماندن بسگی

دست بدینا و توجه با لکیت خد حق تعالی و مراقبت

عایدی « درآمد » و حساب خرج « هزینه » که تا تواند

بسا زد و خرج افزون از دخل نهد که بوام گرفتار شود و برکت برای پرداخت آن وعده

داده شده و دهنده که روزی میدهد میسوند کتیر یا بیشتر نماید یا از راهی که گمان نمیرد و بچشد و

حفظ کند یا بر مخصوصاً در فطره که اظهار بندگی و یادداشت بیعت و نمایش فطرت ایمانست

تا یکد بیشتر شده است و انفاقات مستحبه از قبیل ضیافت و مساعدهت مؤمنین و صدقات و

اطعام و کسوة فقرا و ساختن آسایشگاه عمومی از قبیل پل سازی و حوض و حمام و مساجد و

بیمارستانها و آموزشگاهها و مانند آن با توانائی و میانه روی پسندیده خدا و خلقت و موجب

دوستی و حفظ و رفع گرفتاری و بلیه است و اختصاص بدستند معین ندارد و آسایش نوع با

منظور باشد و هر چند ظاهر سازی بی حقیقت و تقید بی نتیجه در آن کتیر باشد بهترست .

جهاد بزرگ که کوشش بانفس در بندگی خدا و رستگاری اوست

واجبت بر مؤمنین که باید با اسلحه ذکر و فکر و مکتب

جهاد

باطن پر جهاد با شیطان نمایند و کوشش ظاهری برای

توسعه و حفظ اسلام و اسلامیّت جان و مال را در راه حق دادن و جهاد کوچکت در صورت

امر امام یا دشمنان خارجی با اسلحه جنگیدن بر تمام مسلمین مگر اشخاصی که معاف شده اند

واجبت و بکذا دفاع از مهاجم در هر زمان با امکان .

و آموختن آداب جنگ در هر زمان برای مسلمین عموماً و مخصوصاً شیعه که انتظار ظهور امام

و جهاد در رکاب آن بزرگوار دارند لازمست (۱) .

(۱) - جهاد اصغر آنست که با دشمنان اسلام در حضور امام و امر امام بر مسلمانان واجبست جنگیدن مگر اشخاصی که شرفاً از

جهاد معافند و باید مسلم درینصورت از دادن مال جان دروغ نداشته باشد و آن غیر از دفاعست که بر هر مسلمی لازمست در

صورت امکان از هر مهاجمی در هر زمانی چه زمان حضور باشد یا نیست دفاع نماید .

و اما جهاد اکبر آن جهاد جنگیدن بانفس و هوا نفسی بر اینست بر اینسانی و دستور مسلم الهی .

امر معروف و نهی از منکر دو پایه استوار و دو نگاربان

اسلامند که بعنوان آمریت و طیفه صاحبان امر است

یا کسیکه اتصال با آنها یا ماقه و خود زقار بر آن

داشته و از آفات نفسانی خلاصی ماقه و در کشف

امر معروف و نهی از منکر

خط خدائی قرار گرفته نیک و بد اشخاص را دانسته باشند و زمان را مقتضی دیده باندازد

اقتضاء و پیشرفت امر و نهی نمایند و بعنوان نیکی خواستن برای برادران و ودالت بر خیر

و هم برای دینکی و پرهنرگاری و پیشرفت و نگاهداری قانون الهی و جلوگیری از شیوع بدی

۱- معروف آنچه پسندیده و امر فرموده و منکر آنچه نهی شده است که بر هر مسلمی در صورت وجود شرایط لازمست امر معروف

و نهی از منکر نماید تا تو این اسلام از خطا و ظل مصون و محفوظ بماند و از جهل شرایط است که آمد و نابی باید بطیبه

داشته باشد تا بتواند امر و نهی را بوقع اجرا گذارد و در صورت نبودن شرایط فعلش لغو و بلکه تو بهن اسلامت

و سبب مزید تجری آنها خواهد بود در مستحب و مکروه امر و نهی نیست زیرا فصل و ترک مستحب و مکروه علی السوی است غیبی

خداستعالی از باب لطف بر فصل مستحب ثواب قرار داده است بنابراین تعیر که بعضی از جهال در بعضی احکام که مستحب یا مکروه

عاشد فاعل تبارک را امر و نهی کرده باشند شرایط امر و نهی در نظر عام خود نمی میکنند از این امر و نهی بانی نبرده اند که سهلست بلکه

مترتب چندین گناه از یکبیره و صغیره شده اند « اعادنا الله من شرورنا نقیفا » .

و تنفر قلبی از بدیها و تشویق و تکیه در نیکیها بطور مقتضی از وظایف تمام مسلمانست با دانستن
نیک و بد و مواقع آن و رفتار خود بر آن و البته بهترین امر و نهی بر قارست که ثمرش است غایب.

سایر احکام شریعتی و فرمانهای خدائی که در

قرآن ذکر شده یا بزرگان که مبسوط قرآنند

فرموده اند باید تا بشود رفتار کرد و کوتاهی ننمود

مستحبات

چون دوست می پسندد که آنچه پسندیده آنها بوده مستحب در فقه نامیده شده و تا بشود باید

سجا آورد که غالباً آثار دینی هم بر آن مترتب است (۱).

طهارت و چون نومن و انتم بیاد خدا و در حکم نماز گزار است تا ممکن شود غسل

(۱) - فعل مستحب محدودست که خداوند تعالی از باب لطف بفاعل آن عده ثواب داده و ترک آن عتاب و عقاب نیست

و در کرده فعل ترک مساویست نه در ترک آن ثوابی و نه در فعل آن عتاب و عقابست بنابراین اگر مستحبی متروک یا

مکروهی سجا آورده شود فاعل تارک مورد عتاب نیست ملامت کنندگان گناهی را مکتوب شده اند از آنجائی که مستحب

پسندیده و مکروه ناپسند نیست ملامت باید پسند دوست را سجا آورد و ناپسند را متروک دارد و انهم در صورت تشخیص دارن

مورد پسند و ناپسندست بجهت برگزیده پسند پسند و ناپسند ناپسند نمیشود.

و اگر نشد وضو و الا تیمم داشته باشد که حفظ از شیطان و سلاح جهاد است مخصوصاً در زیارت
 مؤمنین و مجامع دینی و خواندن قرآن طهارت و بلوی خوش خوبست و باید که کوشید که باطن
 هم پاک شود. (۱).

و آنچه نبی از آن رسیده سالک را از خدا دور و دل را چرکین و بسته

نواهی

بدنیا میبندد و باید دوری کرد و لذت موهوم فانی را برای دریافت

خوشیهایی جاودانی ترک کرد و بجز در زشت که پسند عقل نیست و خاطر بزرگان را میسر نجامد
 و مورد تفرقه و بدنامی و دشمنی مردم هم نگردد و غالباً آثار آن میباید نباید خود را آلوده ساخت و
 در شریعت مقدسه اسلام معروف و منکر معین و راه جلوی گیری دستور داده شده که در کتب

(۱) - مؤمن حقیقی کیست که بواسطه قبول ایمان که همان لطیفه نور الهیت که داخل در قلب او میشود همیشه حال آن
 نور است و آن نور نماز دانست که خدا تعالی فرموده: «الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ» همانطوریکه
 در نماز بواسطه بودن یا خدا باید با طهارت باشد در نماز و نم نیز باید یاد خدا باشد طهارت بجاست و همچنین در هر جا که
 یاد خدا و برای خداست شایسته است که مؤمن با طهارت باشد و استعمال بی حی و غیر مستحسنت و اینها مقدمه
 برای پاکی باطن است که مقصود اصلی از سلوکت است.

سطورت و مسلمین غالباً باید دانست باشند ذکر آنها بطول کشیده و کتاب مفصلی میشود و بعضی گمانیان
که حال توبه را هم غالباً میبزند و نفس جاسمیند بزرگ و کبیر فرموده اند و در قرآن نمی سخت یزد
و بعضی صغیره محسوب میشوند که اصل بر آنها نیز نفس را بالاخره جرمی و دل را تیره میگرداند و در
ضمن عبادات و معاملات و معاشرت با تیره است .

مثلاً قمار که بر اندازنده خانواده تا عادت دهنده به بیماری و پیری
کننده فکر و دشمن کننده دوستان است از مسکرات و عاقل
نباید پیرامون آن بگردد .

قمار

بگذا مسکرات که عقل را که امتیاز انسان است از حیوانات
دیگر و مفاصفا و کردار نیکست زایل میکند و تریاک و چرس و

مسکرات

بگذا هم از مسکرات محسوب است . (۱) .

غایت خلقت عالم تحصیل معرفت و شناسائی خداوند تعالی است تا باید کرد و ملکوت که غیب عالم ملکوت و شهادت است مبارک
سعال از باب لغت و در فهم شدن شامل معرفت عقل را که باید الا تمایز بین نوع انسان دیگر انواع حیوانات است و عاقلان فرموده و نیز تمایز
عالم انسان صغیر است آن صادر اول ظاهر خلقت که فرموده اول عاقل انداختن این بیان درست است پیغمبر فرموده است اول عاقل انداختن

برادران من

تأمل
 فقر و درویشی علقه دل را از غیر خدا بریدن و رو به عالم مجرد
 آوردن و تن با خلق و دل از آنها برکنارداشتن^(۱)

و منافق نابل و گرفتار زن نیست بلکه تأمل سنت اسلام و حفظ از بسیاری از خطرات و
 آرزنده روزی و در صورت اداء وظیفه و تحمل ملامت مردمی ساکت و تنهایی روانیت گریزناچهارمی
 و نباید در گرفتار زن ملاحظه دارانی و جمال نمود بلکه دانامنی و تحصیل بیستم نهامیضیت باید ملاحظه
 نجابت ذاتی و دیانت و عفت و اخلاق و وقار کرد و ملاحظه نداشتن مرض مسری بهم لازمست

در فقر و ناداری و حاجتمندی متعالی غنا و بی نیازیست. فقر نیست مرموم و فقر نیست صمغ آنکه مذمومت بعلاوه بر ناداری
 دل بنیاد است و از خدا بریدنست که فرموده اند در حدیث شریف «کاد الفقر ان یكون کفرًا» بسیار شود که آن فقیر را
 بر سادس شیطان بجهنم کشاند، و فقر صمغ دل از دنیا کردن و نظر بر خدا داشتن نیازمند بودن که خود را حاجتمند و خدا
 تعالی را بی نیاز بداند و این همانست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده «الفقر تجزی» پس ساکت نموسن باید دوستی نیاز اراز
 خود دور و تمام توجه بخدا داشته باشد و درین حال که در میان مردم است از آنها دل برکنار و روی به عالم مجرد داشته باشد
 تا معرفت که غایت خلقت است تحصیل نماید.

و ملاحظه اولاد که بقاء نوع در آنست و نتیجۀ ازدواجست باید داشت و حتی الامکان از تکلفات
 در اول و بعد هم در زندگانی برکنار بود که غالباً اینگونه گرفتاری مانع ازدواج میشود یا تولید زحمات
 و خرابیها میکند و در معاشرت با زنهای محبت و گذشت و تربیت موافق دستور بزرگان رفتار
 شود که خواهی نخواهی آنها هم محبت و طیفه خود آگاه و رفتار نمایند. و البته آنها هم از
 و طیفه خود نباید تجاوز نمایند چون منظور اصلی بقاء نسلست در نزدیکی زیاد روی روایت
 که مراد لازمۀ زندگانی بدن کم شود و در ندرستی رخنه افتد و موافق دستور بزرگان اولیست
 و البته خدای حلال خوردن و در آنحال بیاد خدا و بانیست امتشال بودن که اولادی اگر پیدا شود
 نیک باشد لازمست چون توانائی عدالت بسیار ندارد است زیاد از یک زن خیر جمعت
 بهره نمی نذار و مگر در ناچارسی و موارد ضروری .

و طلاق در نزد خدا و خلق ناپسند و بر حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله مگر در ناچارسی ناگوارست و بردباری

طلاق

در ناگواریهای زنان تابشود گوارا تر از طلاقست .

اولاد و مادران آداب لازمته اولاد داری و حفظ الصحه خود و فرزند را از اول

حل و ایام حل و وضع حل و شیر دادن و ایام عادات خود و تربیت

جسمی و روحی فرزند باید بدانند و حال و خلق پدر و مادر در وقت نزدیکی در فرزند مؤثرست

بلکه وضعیت بدنی و خیالات طرفین در شکل و روحیات و مزاج فرزند بلکه پسر یا دختر شدن مؤثرست

پس باید مراقب باشند و اولاد تا هفت سال زیر دست مادرست و گفتار و کردار بلکه

طرز رفتار با فرزند میآموزد و آینده او بسته به نیکی و داناتی مادرست و بعد بیشتر زیر دست

پدر و آموزگارست .

و پرورش تن و روان فرزند که تحصیل هم از آن محسوبست

با پدر و مادرست و خواندن و نوشتن را می توان برای

تحصیل

بگلی لازم دانست مانند اینکه خواندن کتاب حتی کتب بیگانه هم بعد از خواندن کتب خود

و بیانی در دستورات بزرگان خود برای آموزش آگاهی برای همه خوبست و آموختن عقاید و احکام لازم به اندازه حاجت برای همه لازمست. البته آموختن علوم مختلفه دینی یا دنیوی بر اندازه بیشتر بود یا فراهم آمدن وسایل فضیلت و کمالست. (۱).

کسب

و باید انسان که با طبع مدنی آفریده شده و بسیکه مگر محتاجت نکات بهم نماند و هر کسی کاری انجام دهد که سیکر بچوده و بار بر جامعه نباشد و تکیه بخدا و استغنا داشته چشم داشت و طمع نداشته باشد که چشم داشت و تکیه بظواهر بزرگان هم بدست یابد باطن آنها نتواند

داشته چشم داشت و طمع داشته باشد که چشم داشت و تکیه بظواهر بزرگان هم بدست یابد باطن آنها نتواند

(۱) هر دو پیشتر گفتند که در پیش گرفتن دستورات بزرگان از عقاید دینی احکام الهی لازمست از آن پس در آب خانه داری تربیت فرزند را تعلیم بخیر و نماز شکر بر کرد رفتن سوزان روح نبوده خود شوهر مادام العسر و حذاب نباشد و تمام کلمات منحصراً بشین بیلم نباشد تا با بر پسران پس از تعلیم خواندن و نوشتن با گرفتن عقاید و بنسبت احکام شرحه لازم پس از آن دیدن کتب کجایان برای کسب اطلاع از عقاید آنها و طمینان بد اگر درون بصحت عقاید خود ضرری نرود تعلیم گرفتن علوم مختلفه دینی دنیاوی فضیلت شیخ بهائی علیه الرحمه در کنگوش میفرماید: «برای دفع چشم بدستندت»

(۲) تکیه بظواهر بزرگان هم بدو از خود جدا خواندنست عاقل علیه الرحمه فرماید: «بیدلی در دنیا حال ضایع بود او نمیدیش از خود خطا میکند»
 باطن شیخ بهائی در مقام ولایت که تمام خیرات و مبرات از آن به موجودات و بخصوص مالک فاضله شود. مالک از آن است که باوقتی وقت خوبی صورت یابد آن که نوزاد نماید همان لطیفه الیه ایمان و ولایت داخل مالک میشود و تمام خیرات و مبرات از این باب مالک فاضله میشود و تکیه باطن شیخ بهائی در مقام ولایت در بقصد سزاند تکیه بظواهر و مالک هر چه میخواهد از خود بخوابد یعنی از راه باطن خروج و بقلب و خج و بجهت توجیه است با کرد و در بقصد میرسد.

و در کار کردن که پسندیده خداست باید کوشید و تا توانست با مومنان بهر استقامت و خودنهایتان
 نموده همیشه کنجکاو می برای آگاهی بر مجبولات کرده و همسر خود را ترقی داد و اگر چه دارا باشد که
 از دارائی خود بتواند زندگانی کند باید مکتب جامع نماید و بوسه رسیدگی و آبادانی دارائی خود که
 سرانجام آن آسایش مردمست و از گدائی و فری که دو نقطه مقابل کسبست در اسلام نهیست
 شده است و در می باید کرد که مبادا در کسب حلال او هم پدید شود و از دستوراتی که در شریعت
 برای معاملات رسیده تجاوز نکند که مالک استحقاقی تصرف آنرا ندارد و در کسب خوشنودی
 خدا و مکتبندگان را بخواهد.

رباء و از ربا، که مخصوصاً در قرآن مجید تهدید سخت دارد و در حکم اعلان جناب با

خدا و رسالت و در می گیرند و ربا غیر مضاربه و غیر معیبت که رواست.

و بعضی کسها که نمی رسیده و در نزد مردم هم بد نما و ننگست
 مانند قصابی و سکار و احتکار بی برکتی آنها پیدا است.

کسب منہی

و کم دادن و بیش گرفتن در کمال دوزن بدست بلا مومن

در بنده نذار و گفتار و کردار خود باید کم نفر و شید و بیش

نخرد و آنچه نخورد را در او در بد گیران رواد داشته باشد

تطهیف

انصاف که یک معنی انصافت .

و باید از آنچه انسانی را به بیماری عادت دهد و بار گردن جامعه سازد تا چه رسد که خانمان

بر اندازد باشد پرهیز کند مانند عادت بجالس خوشگذرانی و شرب و قمار و مشاقی کیمیا بازی

و تریاک و حشیش مانند آنها که دستورات اسلام بر پانیه کار و مردانگی و بندگی خدا گذارده شده و در

بر کاری هم میانه روی خوبست که تن فرسوده و روح خسته و مزاج ناتوان نخورد و بین شش ساعت

و شش ساعت در شبانه روز بقاوت کار فکری و جراحی و تفاوت هوای گرم و سرد و

تفاوت کار و مزاج و محل باید کار کرد مگر مورد لزوم .

و تشبلی هم بد تباها ساختن حق جامعه است و تقصد به کسب کار هم کمی از مستیارات سلند

علیه نعمه اللّیه بوده و هست که در کوشش بجدانه سر مشق بوده دستند و در خرج هم باید
 میانه روی کرد که در هر کار تندی و کندی ناپسندست و چنانکه پیشتر هم اشاره شد نباید خرج
 را تابشو و جلوانداخت بلکه آنچه را داد آمد است مختصری پس انداز کرد و آنچه بماند بر زندگانی
 تقسیم کرد که معنی قناعت و سادگشت اینک بتواند و بر خود سخت بگیرد و نباید انسان
 در خرج نگاه بیالادست نماید که بشبه برنج باشد بلکه به نادر تر از خود نگاه کند که خوش باشد.

برادران من

شفقت تمام خلق دست ساخت و آثار حقند از این جهت باید
 بر حسب عهد خدائی با همه شفقت و مهربانی کنیم و بگوئیم
 تا دیده دل ما بر شود و همه را آینه دیدار باریسیم و در هر حال باید به احدی را تنخواهیم.

و بانوع بشر خیر خواه و همراه باشیم کوچکان را مانند پدر و جوانان را برادر و پیران را فرزند باشیم
 و گفت در کار همه نمایم بطریقه که زیان آن دیگر گری نرسد و البته مؤمن مقدم بر دیگرانست
 که باید خدمت آنها بایستیم و بهتر دوست داریم و یگانه باشیم و مسلم بر اهل کتاب آنها بر
 سایرین مقدمند (۱).

و در معاشرت باید با روی گشاده و نرمی مهربانی با همه قفا
 نمود و تند خوئی با هر کس نباشد بدست و افسردگی آورد و خود را

حسن خلق

(۱) مکرر گفته شد که ایجاد موجودات بر تحصیل معرفت که محبوب حقیقت است آنجا که فرموده است: «فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ»
 پس موجودات محبوب حقیقتند، با هر چه محبوب حقیقت باید مهربان بود. مؤمن پس از بیعت و اطاعت و امر و نواهی قاطبیه
 و قسبیه ریاضات و عبادت پاره دل را که در پس پرده نامی ضمیمه می نماید نفسانیه استوار و پنهان بوده است باز کرده آنچه
 ناپدید می بود می بینند. مانند علی الرحمة میفرماید: چشم دل باز کن که جان بینی آنچه نادیده نیست آن بینی
 در آن حال هر چه بدیخ بینی مولی امیر المؤمنین سلام الله علیه فرماید: «ما رأیت شیئاً الا ذکرت انی قد فعلته و بعدد و تعدد فی»
 با با طاهر عیان علیه السلام فرماید: بهر حاجت گم کرده در دوست نشان از دست رعای تو دهم
 پس هر چه بدیخ ببیند «لیس فی الدنیا غیره و دنیا» در هر نظری ظهور کلی محبوب بیشتر است محبت با بیشتر دانسان که جمله
 ظهور بیشتر از نام موجود است محبت با او بیشتر از دیگر موجودات باشد و در افراد انسان نیز تفاوت مراتب تجلیست در هر کدام بر دلی
 یار را بنده خود را واحد شکر دارد اند که خدمت با خدمت محسوب است.

هم بر جرئت ز کمال راتباه سازد و فشار قبر که ظهور فشار دست آورد و حسن معاشرت و گشاده روی
نیست بجز نیک و بد . (۱)

و مخصوصاً نسبت بوالدین جسمانی که واسطه پیدایش

احسان و الین

تن خاکی بوده و از آغاز بسته شدن نطفه و هنگام

حل شیر و روزگار کودکی تا جوانی چه رنجها کشیده و چه کدشتهها از خود برای فرزند نموده اند و تا
مادام که زنده اند محبت آنها بفرزندان روز افزونست باید احسان و فرمانبرداری نمود که خداوند
بعد از بندگی خود امر با احسان آنها میسماهد مخصوصاً در پیری آنها که تا می بناید ورزید و پرستاری
باید کرد و حتی اگر برخلاف دین باشند فقط در امر دین نباید پیروی کرد ولی معاشرت را
باید نیکو داشت و نسبت بخویشان دیگر هم بدرجات آنها باید مهربان بود و نگذاشت از هم بپاشند

۱) گفته یکی از بزرگانست که از پیش تر گفته شده :

و المؤمن من یسب بناتم لم یسبکم

و الضعیف کالم یسبکم لیسبکم

تسخیرنی و افسردگی . افسردگی آورد . شاعر گوید : افسرده دل افسرده کند بجهنی را در محل خود راه دهد همچونی را .

و از هم جدا گردند بلکه پیوستگی را باید محکم نمود.

صله رحم که صلّه رحم بر عسر و مال افزاید و بارار رفع نماید و قطع رحم عمر را کوتاه گرداند و افسردگی اندک را جلوگیری باید که سرایت نگیرد

و بزرگ نگرود که بین دو برادر اگر کلمه مندی اندکی بهم بود اگر جلو نگیرند نزد فرزندان گفته شود در آنها ذاتی گردد و بدشمنی کشد. و از طرفین باید گذشت داشته اگر خود و خویشان را خواهند خود خواهی را کنار گذارند که در معاشرت با هر کس باید گذشت داشت میل او نزدیک شد و اگر نقص داشت بتدریج به نیکی برداشتند آنکه او را بنحو ابرش خود خواست که همیشه بی دوست بماند.

فرق اسلام و نسبت تمام فرق اسلام از شیعه و سنی و غیره که همه در تحت لواء یک کلمه و دارای یک دین و یک

پیغمبر و یک کتاب و همه اهل یک قبله ایم باید برادر اسلامی بوده یگانگی دینی را منوط

داشت و بنیسن را در اخوت و برادران طریق را بخدمت برگزید.

مخصوصاً در سلسله علما که مجازین روایت نامورین
تخلیل علماء تبلیغ احکام و رشته عرفا که مجازین روایت نامورین

اصلاح نفوس و تهذیب اخلاق و متوجه نمودن خلق بسوی خدایند جنبه بیگلی و نمایندگی را
منظور و وجه روحانیت را محرم شمرد این دو سلسله مانند دو دست یک شخص و دو
شعبه یک اداره اند و باید گیرگانه بوده گفتگو و مخالفتی نداشته اند و القاء مخالفت بجهت
سیاسی در او اخر صفویه نموده و نادانان طرفین را فریب دادند و همین عمل یکی از موجبات افت
صفویه گردید بعد هم در رفع اختلاف اقدام محمی نشد و بجهت این میان نمایان طرفین اختلافی
نیست و علما و انانی را از انبیا بوسایط گرفته و علم نمونده و ارث نبوتست و علما پیشوایان
مسلمین و نمایندگان بزرگانند در ذکر احکام و اگر یکی بخلاف و طیفه فرضاً رفتار کرد روا
بغضبان یا شخص بد گفتن بلکه طاعت متوجه صفت و کردار داشتند توین عنوان نسبت علم بد است

بلکه خانواده رسول را که نسبت جسمانی دارند محترم باید داشت
و البته وظیفه آنهاست باستغناء و دیانت بی طمع
احترام خودشان آبرودی ملت را نگاه دارند.

سادات

با سلاسل فقر و فسوق بان طریق مهم محبت و برادری نبی
و قرب مسلکی زقار و معاشرت بی نیکی و تحسب باید شود

سلاسل فقر

و آگاهی و اطمینان بر او رویه خود ثبات بر آن مستلزم محبت با آنهاست که نام مجرب
از آنها شنیده شود نه مخالفت.

ولی در مصافحه بطریق خودمان چون علم بصحت اتصال باید باشد با دیگران رو نیست
و نباید بدگویی با حدی کرد که تائیس و کلویش بر اخلاق دگر دارست بلکه: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا
فِيْنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» را باید منظور داشت مخصوصاً بزرگان بی سرح دسته بر نباید گفت
و در مقام رد مسکلت دیگران نباشید که دشمنی آورد و ساجت افزاید.

و سب و لعن احدى رو نیست مگر آنرا که بطور صریح از

بزرگان رسیده باشد و موجب اختلاف و نفاق و

فساد گردد و تبری بیزارى از شیطان و نفس و مظاهر

آن و از کردار زشت باید بجهت به دل عمل و در پنهان نه آشکار و بزبان چنانکه پناه

بردن بخدا از شیطان بعد از تکبیر الا حرام پیش از بسم الله است گفتن مستحب است

و بسم الله بلند گفته شود و نام گذشته گان و رفقا گان به نیکی برید و بد نگویید که بر حال وقت

مردن آنها آگاه نیستید مگر از بزرگان که حاضر در آن هنگامند رسیده باشد که بد دانستن

بفرمایش آنها راست نگفتن .

و محترمین ظاهری را محترم بدارید و در برابر مرتبه

خط مراتب نموده اسباب تهیج حسد و عداوت

نشوید و در سخن گفتن با هر کس باید مطلب را با الفاظی که طرف مانوس است و بسلیقه او گفت که

سب و لعن

احترام محترمین

ناگوارش نباشد و از حق گیران گردد که انسان دشمن خیریت که نداند و در پاسخ پرستش
 آنچه یقین بداند و در اثر گفتن مطمئن باشید بگویند و الامر اجبه و انما تران و بید.
 در باب مسکنت خود مجاهد نکشید که دل را تیره و غرض را آشکار گرداند. دعوت دیش
 باید به کردار نیکو و اخلاق پسندیده و معاشرت خوش باشد نه بزبان اگر چه جوینده را
 گفتم رساندن و فهماندن و رفع شبهه از نمودن لازمست ولی برای غیر دردمند
 گفتن دار و مؤثر نیست و بر تعصب بیافساید.

و تعصب و بی انصافی از هر کس و در هر جا

باشد ناپسندست که حضرت مولی علیه السلام

انصاف در قول

فرموده: «دشمن نگرند در گوینده».

و کردار ناپسندست مؤمنین بیشتر از هر چیز مردم را از حق دور میسازد با اینکه نباید کردار آنها
 را برینگی و بدی مسکنت دلیل گیرند ولی انتظاری عموم رفتار نیست و از اینکه فساد بر زمانه و محیط

غالب باشد نباید یا بوس شده خود را تسلیم نفس و کردار زشت نمود « لَا يَصْرُوكُمْ مِنْ ضَلَّ آذَانَهُمْ »
 یختر زن فرعون در میان فرعونیان ایمان خود را نگاه داشت (۱) شما خود را با نذازه می که
 بتوانید حفظ کنید که امتیاز شما معلوم شود و بیدی مردم کاری نداشته آنها را بواسطه کردار
 بد نگویید بلکه کاربرد آنها را نخواهید و اگر بهرمانی توانستید از آن کار بازدارید و اگر نخود شما
 بد گفتند که لازمه نادانیت سلامتی و نیکی جواب دهید بلکه اگر بد کند شخص شما تا می توانید
 بخدا و الله ادرید بلکه عفو نماید که کار ساز بضرکارت .

و در معاشرت با کسانی که عفت بجز
 زشت آنها مبتلا شوید یا مورد تهمت

مواضع هفتم

(۱) همچنین است حال نومن در وقتیکه دنیا با درونی نداشته و جدا است از عفت با باشد از رحمت الهی یا بوس نشده
 خود را تسلیم نفس و کردار زشت و دوساوس شیطان تئاید که یاس از رحمت الهی کفر آوردست چنانکه در قرآن مجید فرموده
 « وَلَا تَبْسُوْا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُؤْتِي مَنْ يَشَاءُ رُوحَ اللَّهِ إِلَّا الْغُورِمُ الْكَافِرُونَ » در آن حال باید نومن پابنده باطن
 دلی امر که از پیش بان اشاره شد شود و یاد خدا توجه بقلب خود داشته تا گرفتار بهارض و در روزی هم بر او گشاده شود.

واقع گردید دوری کنید مانند مجالس تریاک و چرس و بگت و امثال آن و از مجالس و معاشرت مساکین دوری نکنید و ننگ ندانید .

و در معاشرت با اهل حق و بندگان خدا در رأ
خدا از طاعت باک ندارید و نهراسید و با کسی

معاشرت نیکان

بهر بانی و اطمینان رفتار ولی چنان احتیاط از نزد بخترین دوستی یافند که اگر بالاتر دشمن شود بهانه نداشته و ایرادی نتواند بگیرد .

و از خود را با حدی تابشود نباید آشکار کرد و از مردم را هم باید

نگهدار بود و سپرده او را تباه نساخت و سعایت اشخاص را نباید

حفظ راز

شنید و با او کرده و ترتیب اثر داد که اغراض خودان در نظر نگشت ولی احتیاط را هم نباید

از دست داد و مومن باید با همه مردم بامانت و راستی و درستی رفتار و جان و مال و آبرو و ناموس

همه پس را حفظ نماید .

اطاعت قوانین

قوانین مملکتی را محترم دانسته مطیع باید بود.

تا بتوانند از وظیفه شخصی خود تجاوز ننمایند

بلکه بکار خود پرداخته در سیاست دخالت

نکنند که مباد آلت دست بهانه اجراء مقاصد دیگران گردید و در کار دیگران دخالت نمایند

و در معامله و محاسبه با مردم باید خوش حساب

و درست قول بود که درست حساب شریک

دارائی مردمست و باید وامی که گرفتیم در اولین

حق الناس

اداء قرض

بمقام توانائی پرداخت و گذاشتن که بطلبه برسد که غالباً بی پردانی در مهربانی را برود

خود و دیگران می بندد بیشتر بار معمول نموده است و فرضاً محکم بر تیره حکمی کرد که نزد خود و خدا

خود را مقروض میدانند باید بر دازید که حق مردم سخت تر از حق خداست که حق خدا اگر چه

سخت گیری شده و بردادن نوید برکت داده اند ولی به بارگشت و استغفار می کند و در سجده

ولی حق مردم تا خودش نگذرد مملکت و از کسی که طلب آرید و نتواند بدید باید مملکت داد
اگر گذشت میرفت بلکه کاری شود که بتواند نان خورد و او هم سهم بگذارد بهتر است .

و نسبت بزیر دستان باید ترحم نمود و تربیت و تعلیم هم
با مهربانی و نرمی کرد . هر چه را از بالا دست انتظار داریم
بازیر دست باید معمول داریم .

زیر دست

با همسایه منزل و ملک هر کس باشد بلا حظه زغار باید کرد تا
چهره سد بشیرکایت .

همسایه

نسبت بغریب مخصوصاً که آشنا داشته باشد مهربانی باید کرد و ماکو
بایتمیم که بی پرستارست پرستاری و در جوانی باید کرد و قهرت
باجاهل که قدر عالم و علم راندانسته و لذت محبت را نخشیده

غریب

یتیم

نباید سخنی کرد بلکه نرمی باید اورا فهماند و رساند . با بسویه زمانی که کس و کار نراند و غیر زمانی که خوا

شده اند و اوم داری که بدون کوتاهی زیان برده و از طلبکار شرمساری دارد باید رعایت
و ترحم نمود. بر آوردن حاجات مسلمانان و عیادت بیماران و همراهی مسکینان و شیخ جازة
آنان و زیارت گورستان و بجزئی آسیب دیدگان و دستگیری افتادگان در ماندگان از
لوازم ایمانت .

افساده بین دو نفر رو نیست مگر در موردی که صلاح دیانت در آن
و امر به آن رسیده باشد و باید در نقل قول دیگران هم مواظب بود

اصلاح

که گفتنی در ضمن آن نشود .

عیب جونی و آزار مسلمین از شخص مسلم که باید مسلمانان از
دست زبان او در امان باشند خطا و استهزاء و شتمت

آزار مسلم

و عیش و سخن چینی و کنهان سخن با ایمان نارد است و مؤمن باید از عیب خود بدگویی نپردازد

روش زندگانی

برادران من

مشورت

مؤمن در امور خود دیگران باید پایان بین باشد و پیرامون

کار را بسجد و با داناتر از خود مشورت نماید و بعد از مشورت

صلاح دین و دنیا را برگزیند و رفتار کند که مشورت از لغزشش نگاهدارد.

و اگر در کاری مرده ماند و به نگاشش تردید برخواست

استخاره نماید و نیک بدکار خود را از خدا بخواهد آنچه

استخاره

پاسخ آید خیر او باشد و توکل بر خدا و اگذا بر پیش آمدیم بیک نوع استخاره است که هر چه

صلاحست پیش آید (۱) -

و بجزئیات و سادوس نفس از کار نباید باز ماند که تطیر و فال بدزدن
 تطیر
 نمی رسیده است و خیال را نباید بپذیری که اثر طبیعی آن معلوم نیست
 و از بزرگی هم نرسیده پانده و موشش ساخت که حتی بزبان آوردن نمی رسیده و نفس را مضطر
 سازد و اگر چنین خیالی پیش آید با استغفار پردارد و پناه بخدا برود و صدقه بستمی رساند
 رفع شود (۲) -

(۱) توکل بر خدا و گذاری اموری را که تریده دارد و آن پیش آمد از جانب تعالی بالاتر از استخاره است زیرا از هر محض
 جز کوفی ناید چه بر حسب ادراک آن خوش باشی یا ناخوش و عسی آن نکو هواستند و هو خیرکم و عسی آن خجواستند
 و هو شر لکن پس بر چه صلاحست از دست رسیده نگوست لی برای رفع تریده فعل اقدام از خدا بخواند که آنچه صلاح
 اقدامست خود مقدم بر سایرین پیش آمد کند و هر کدام در سائل در فراهم شد صلاح داند خود یکت نوع استخاره است.
 (۲) تطیر فال بدزدن تعالی فال نیکت دست خود در می زغال بزودن بزبان آوردن کدل طرف را که کین خیالش را پیش
 کند بسا باشد تریده واقع شود لذا منهی جنبه است و اگر چنین مضطرب نشویش خیالی پیش آید استغفار کند بخدا تعالی پناه
 و بستن صدقه داده تا خدا تعالی آن را رفع فرماید.

و فال نیک زدن خوبست که امید را قوی و همت را
راسخ و دل را آرام گرداند .

تَفَان

و چون انسان از اول تولد تا آخر زندگی تحت تاثیر و اجتهاد
و یک آن از صورت تراشی و اجتهاد سوده نیست و آبادانی

موهومات

گیتی بتوسط و اجتهاد نیست مانند بالکل گریزان باشد و از موهومی که گریخت در موهوم دیگر افتد
لیکن بسیاری از موهومات راه و روزبه بحقیقت باید در آغاز پیدایش و انجام آن وقت
کرد و بعضی از آن که از بزرگان رسیده باید مقصود را دریافت و مراقب بود چرا که روح
قوی نماینده الهی در آن امر اثر بخشیده و بعضی که موافق با آثار آشکار و پنهان طبیعی
یا دارای اثر روحی بود و یا خیالیست که مؤثر در تربیت یا سودمند در آسایش مردمست
یا بدون آن توده مردم در وظیفه انسانیت یا دینت خود کوتاهی مینمایند نباید موهوم
صرف گفت بلکه تفادات مراتب باید حقایق نامید و آنچه غیر اینست اگر چه آثاری

آن تبصافی یا از توجه نفوس بان پیدا شود باید موهوم نام گذاشت پس آنچه فرمایش
 بزرگان نیست فرمایش آنها را که اثر خارجی بخشیده باید تعظیم نمود و بسیاری از موهومات یا
 مثلها هست که دستور اخلاقی و نتیجه تربیتی در آن منظر بوده است باید پی بان برد و آنرا ترجیح
 کرده و موهوماتی که در میان عالم است هر دسته و هر دهم هر شهری میگویند تا توجه بان هست نباید در نظر
 بی اقصائی نمود بلکه از توجه نفوس بان اثری پیدا میشود پس اذعان بان باید منصرف بیدار کرد (۱).

(۱) - توه و احمه که یکی از فوایدی بخانه با خداست از باب لطف و حکمت بآن خداوند تعالی جهت انکشافات امر در تیره و دانسان بین توه
 متعقله و توه حافظه قرار داده کار عقل و نفس است کار احمه در عالم بدن گرفتن صور محفوظه در حافظه بدست متعقله دانست تا
 بدستاری یکدیگر صورت تراشی کرده و حکمت عقل تنظیم امور معاشیه و معادیه نموده و انکشافات امر نفسی با معادیه برقرار نماید چنانکه
 گفته ام اگر این صورت تراشی معاشیه ای احمه بر سر نفسی عقل با طاعت از او حاصل باشد راه در روزنه بحقیقت پیدا کرده و آن صورت
 تراشیه از حقایقت بدین زمانه که در لایحه افواه نامس را می جاریست و اگر با مخالفت عقل با طاعت از نفس باشد از حقیقت
 خالصت با جهان حال در لایحه افواه میزان جسمیان یا قدس انسان از لایحه موهومات که در میان مردم متداولست گریزان نموده
 ولی نباید لایحه آن عقیده منبذ باشد بلکه مراقبت وقت نموده تا هر یک را بهی بحقیقت از دیباچه غوی یکی از بزرگان در آن تاثیر بخشیده
 یا آثار روحی یا جسمی در آن موهومت یا در ترتیب آسایش مردم سودمندست بان عقیده منبذ بوده و بان رفتار او از آن روح یا
 موهوم صرف نموده و اگر غیر آنست از حقیقت عالی و موهوم صرف غیر قابل اعتقاد و اعتمادست گر اینکه توجه نفوس بان
 تا اثری پیدا شده باشد که از آن نیز خود را می نامد و دیگران تاثیر بیدار و آن منصرف نماید.

و نباید در کارهای دنیوی که فوقی نیست شتاب پیش از وقت کرد و مخصوصاً
 در انتقام و مواخذه بنگیسی و تاخیر بهتر است که پشیمانی نکشد یا آنکه در مسائل
 عملیه
 هر کار را پیشتر باید آماده ساخت که در موقع برزجت و جمله نقد که عملیه پیش از
 وقت روایت و تهیه مقدمات در وقت روایت و تاخیر آفات دارد (۱).

تأمینی و تمبلی و کاحل هم که موقع بگذرد بد است و در کارهای دینی یا فوقی شتاب پسند
 و میانه روی که در هر کار مطلوبت موقع شناسیست و باید آنرا پیشه خود ساخت
اکل و شرب و خوردن و آشامیدن از حلال و با یاد خدا هم زیاده روی نکند که در فرض (۲)

(۱) در حدیث شریف است که العبد یمن الشحان التأمینی من الرحمن اگر در دنیوی در مورد مواخذه و انتقام است تعجل فرست که بسیار پشیمانی
 آورد و غیر انتقام نیز بری از هم در وقت مقدمات و مسائل آن تحصیل نمود تا بزمانه باستانی آن کار را انجام دهد درین مورد تعجل مذموم و تانی محسوس
 و اگر در کار فروعی اطاعت او امر دنیوی است نه دینی است شریف فی التاخر لغات با عجل و شتاب عمل نکند که بسیار از وقت شود مولوی
 علی القاری در مشهور فرموده: «صوفی ابن اوقت باشد می فرقی نیست و گفتن از شرطیست که خود در صوفی نمی نقد از زینیه خیر نیستی
 مولی الموالی حضرت امیر المؤمنین سلام ندیده فرموده: «کن لیسنا کما کانت نفس ابدا و کن لا یخربک کما کانت نوبت» میانه می دهد شامی ای سکت دیگری
 مطلوب آنرا پیشتر خود سازد.
 (۲) خدا بیستالی در قرآن مجید فرماید: «کلوا و اشربوا و لا تسرفوا» در جای دیگر فرماید: «و لا تأکلوا أموالکم بینهکم و انتم لا تعلمون» و الله اعلم
 کل ذلک و یخبره اناس کل ذلک پس زیاده روی در خوردن و آشامیدن بسیار مذموم و در مرتضی خواهد بود.

در معاشرت با حلال تجاوز از حد ننماید که مزاج را ضعیف سازد .

و بگردن خواب که ناچار نیست از حد اعتدال نگردد و از ملذذ شبانه

روز بیشتر نخوابد و از ربع کمتر نشود و بیاد خدا بخوابد و فوری روی

خدا و به پشت نخوابد .

وقوع

خواب

و در لباس اسراف نخند و سخت هم بر خود نگیرد و لباس مخصوص

مقید نباشد حتی در اندازه لباس میان روی داشته باشد و یکی

از استیارات فقراء سلسله نتمه اللہیمین مقید نبودن لباس خاصست ملی دست پوشیدن

لباس پاکیزه داشتن لازمست .

لباس

و نظافت در بر امری خوبست و در اسلام ترغیب شده و مخصوصاً

امر به وضو روزی چند مرتبه و غسل که شستن تمام بدنست بوجوب

در مواقع معینه و باستجاب در ایام اجتماع مانند جمعه ها و جشنها و زیارت فرموده اند برای نظافت

نظافت

و برای تیره نشدن روح و متفر نشدن مؤمنین و هم نشینان حتی بومی خوش داشتن را پسندیده اند
 و سردن بعضی موباه و حفظ پاکیزه نگا بد داشتن سایر موباه که اسباب متفر نشود رسیده و کوتاه کردن
 لباس و رفتن حمام و گرفتن ناخن و اصلاح محاسن و جاروب کردن و گرفتن با عنس بکوت
 امر شده است.

و مسافرت مخصوصاً برای مردان سودمند است و مسافرتها در این زمانه
 بواسطه ایست و خوبی راهها و مسائل آسان شده باید مراقب شد که بر ظاهر

سفر

گردد و گفتگان شود که مسافرت آفاق و انفس دیدن کشورها و مردمان و مردان نامی برای
 مؤمن افزونی دانانی و تربیت و تجربه در دوو مسائل کسب آبادی و تفریح و آداب دانی
 و مردم شناسی را فراهم سازد پس در صورتیکه تریب زندگانی بهم نخورد و گردش محدود است (۱).

(۱) منتجب بولی امیر المؤمنین سلام الله علیه است که فرموده: «تَعَرَّبْتُ عَنْ الْأَوْطَانِ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ وَ نَأْتِي فِي الْأَنْصَارِ خَيْرٌ
 تَفْرُجُ عَمَّ وَ الْوَسَائِلُ يَعْشَبُ وَ عِلْمٌ وَ آدَابٌ وَ حُجَّتُهُ يَجِيدُ» خدا تعالی در قرآن مجید فرموده است: «سَتَجِدُ أُمَّتَنَا
 فِي الْأَقْصَانِ وَ فِي الْأَقْسَى مَعَهُ بَيْنَ لَعْنَةِ اللَّهِ أَنْتَ لَتُحَى» پس در صورت فراهم بودن مسائل بهم نخوردن امور زندگانی مسافرت
 برای سلامت ممدوح که بر آفاق و در ضمن سیر انفس نیز در آست.

و فرموده اند در اول قصد سفیر یاد سفر مرکب بم نقد و وصیت

وصیت

کند و وصیتنامه بنویسد و نوشتن وصیت در بر حال بسیار

خوب و مختص سفیر مریض نیست با مینمست چون نومین باید مرکب را در نظر دارد و کارهای دیگری خود را هم باید مرتب داشته باشد.

لعو

و نومین از گفتار و کردار لغو و بیهوده باید روگردان باشد و خوشنود خیار را در کردار خود نخواهد و خود و عسر و قوامی خود را که سپرده مانجی ایند تبا نه سازد و بسیار بچه مشغول نشود (۱)

مزاح

و شوخی بیجا و زیاد بم لغوت و مخصوصاً با کسان نمد خود و آنها نیکه یار بشوخی نیستند را و او خنده یار باید پلند و بیجا مخصوصاً در حضور مخیرین بدیناست (۲)

(۱) خدا تعالی در قرآن مجید فرماید: «وَالَّذِينَ يَمُنُّونَ بِاللَّغْوِ لَعْنَةُ اللَّهِ» نومین باید از لغو بپرهیزد و در می جوید تا نعم الهیه از تو بی ظایر و باطنیه و اعضا و جوارح و عسر بر حالت گذشته و یاد خدا و امری مصرف از حال لغو حال اعراض از حق و غفلت و غفلت از نماز و کسب رست چنانکه در پیش بیان اشاره شد.

(۲) مزاح و شوخی بیجا و مخصوص با اشخاص نمد خود از قبیل لغوت، خنده بلند و زیاد که تقصیر اش گویند بخصوص در حضور بزرگان از قبیل لغوت و تقسیم نومین با یاد خدا بودن مودعت.

در معاشرت و نشستن مجالس هم نباید تمقید بجای
 معین بود و هر جا بود نشست رعایت احترام سایر
 داشت که تمقید پائین نشستن هم مانند تمقید بالا
 نشستن و پائین و بالا موهوم صرفست و در

معاشرت و جلوس

رفت آمد و دید و باز دید بدون لزوم نباید تمقید شد بلکه منظور طاقات و دوستی باید باشد.

مؤمن باید راستگو و راست کردار باشد. شهادت
 دروغ ندهد و راست را کتمان نهد اگر چه بر زبان خود و

شهادت

پدر و مادر و خویشان باشد. مگر سود ایمان مؤمن و

خوشنودی و اصلاح در آن منظور باشد.

وقسم گرچه راست باشد یاد نهد که نام دوست را برای دنیا
 بخوابد بر زبان راند و دین را آلت دنیا سازد که برای عبادت

قسم

هم فرود گرفتن روانیست تا چه رسد به قسم لغو و چه رسد به قسم بر دروغ (۱).

خلاصه صفات مؤمنین

خلاصه

در خاتمه برای از یاد او توجّه خواننده صفات و احساق مؤمن را که نیایب تر از کبریت
احمرست و از فرمایشات خدا و رسول و حضرت مولی الموالی و سایر مولی علیهم السلامست

۱) عبادت برای خداست و در آن قصد خلوص و قربت لازم گرفتن فردمانی با خلوص و قربت که برای دنیاست برای دنیا
چنانکه نعمانی رضوان الله علیهم در وقت بر نفس در کتب خود متوضّفند که چون وقت عبادت است برای خداست و قصد قربت
لازم و در وقت بر نفس قصد قربت نیست برای دنیا باطلت بنا بر این در صلوة و صوم استیجاب و همچنین گفتن
اودان و ذکر مصیبت حضرت خاتم آل عابدان لآل العیتمه و الثنا با که قصد خدا باشد و ذکر موعظه و نصیاح در منا بر چون
عبادتند باید با قصد قربت باشند و در این موارد قصد قربت وجود ندارد و گرفتن فرد باطل آن فرد حرامست لی در حج که
رفتن تا میقات هم جز عمل حج نیست و مقدمه است و بعد از مرگ اجازه داده اند و باید نیایب گرفته شود حتی در جهات شخصی که
مستطیع شده و زنده و بموجب مرض و نحو آن یا بوسه گرفتن باشد گرفتن نیایب اجازه داده اند.

بجای خلاصه آنچه تا اینجا نوشته شد می‌نویسم که در این مورد تکرار هم مطلوب و برای تاکید و تذکر است :

مؤمن خداخواه و خداجست . نیت خالص . و دل خاشع . و تن خاضع دارد .
 پایش از راه بیرون نرود . و بر راه لغزو . دوستیش بی آرایش و کردارش بی غش باشد .
 بخود پرداخته ، بدیگران نپردازد ، و از خود بر خود ترسان و دیگران از او در امان باشند .
 گناش بی‌عرفت ، بهره اش عبرت ، خاموشی و حکمت ، گفتارش حقیقت . دانائی را
 با بردباری . و خرد با پایداری . و گذشت با توانائی . و شجاعت با نرمی و مهربانی دارد .
 و هنگام نیکی کردن شادان ، و از بدی پشیمان ، و بر خود ترسان باشد . پایان کار را بسنجید
 و در سختیها پافشاری کند ، و در هر حال و هر کاریاری از صبر و صلوة جوید ، و آماده و همیگانی
 مرگ باشد . و ساز و برگ آنرا فراهم سازد .

سرمایه عمر را بهیچ وجه نگذراند و در نیکی صرف نماید و سفارش به نیکی نماید .

حیاش بر شهوت چیره باشد. و گذشتهش بر خشم. و دوستی بر کینه. و قناعت بر آرزو.
 جامه مانند مردم پوشد. در میان آنها زندگانی کند. و دل با آنها نبندد و در کار بندگی
 شتاب کند. و کار امر و زبرد اینستندازد. و در دنیا میانه روی کند. و از محصیت خود
 نگاه دارد. زیانش کبسی نرسد. بیکسندند بر خود نیکی کند. و با آنکس که از او بگسلد بی پیوندد
 و محروم کننده را بخشد. سوال از کسی کند. و درخواست دیگر از او نگیرد. روی نیاز جز به بی نیاز
 نبرد. و نیاز نیازمندان را بر آورد. انصاف نخواهد و انصاف به خود را از لغزش نگاه دارد
 همیشه مقصر شمارد. و از لغزش دیگران درگذرد. دشمن مستکرمی یار شکستیده گان باشد.
 از سر روی مردم دیگر نگرود. تحسین عیب نکند. و خد پذیرد. عیب پوشد. از چالپوسی مردم
 شاد نگردد. از بدگونی اندوه بخورد راه نهد. با مؤمنین یکدل باشد. و در سادی آنها شاد و
 بجز قاری آنها اندوهناک نگردد. اگر تواند به سرای چاره اندیشه و دل آنها را خوش سازد.
 و اگر نتواند از خدا درخواست چاره نماید. - برای آنها خواهد آنچه برای خود خواهد و بر آنها پسندد

آنچه بر خود پسندد، از منم قهر نکند - و پند در پنهان دهد، و نیکی آنها در آشکار و پنهان خواهد بود
 بر روی آوردن دنیا خوشنود نگردد و از رفتن آن اندوگین نشود، بهمت بلند دارد، با عبادت
 خو کند، لغزش را تحریر نکند، تا پسرشند گوید و چون گوید کم و بسجیده گوید، کردارش گواه نقاش
 باشد، از بدبیر زندگانی فرود گذار نکند، از فزونی و دروغ بر کنار باشد، و خود را بزرگ شمارد
 و دیگران را پست بنسند، کسی را سرزنش نکند - و با مردم نسیزند، و با زمان کم نیشند ولی با آنها مهربان
 باشد و دشمنان خوش آمد، دل همسایه را بدست آورد، صدرا بلند نکند، سخن چینی نزد کسان ننماید
 در اصلاح کوشد، در حکم ارادت می نگردد، سهم روان دارد، در چند پرده جفا نبرد، در کارها تاسا نکند
 نام مردم بیدی نبرد، بخت الغیب همه نماید، دشمنان ندب، دوست را نگریند و از یار بد پسر همیزد،
 یاور استمردگان و یار آوارگان و ناتوانان باشد، با درویشان نشیند و خوشنود می مردم را بر خوشنودی
 خدا نگریند، و بمال جان اندام در مسرعی کوتاهی نکند، او را که خوانند پذیرد، بر دوستان بدیدار
 سلام کند، در کار مشورت نماید، در مشورت خضانت نکند، رشوت بپذیرد، اگر چه حق از حقه و حق سبحان الله

ناز نیست سازد اگرچه وقت دین مضامین با سنجیدن خود و کردار مانا امید می آورد ولی
 کرم خدایی پایان و فضلش فراوانست، نباید دست از طلب داشت آنچه به تمام نتوان دریافت
 بجهت آنست که گشت: «گرچه در صالین نه بخشش دهند در طلبش آنچه توانی بگوش»
 باید که شوی این صفات را میزبان ساخته کردار را بر آن سنجید و خود را گناهکار و تبه روزگار دیده
 با نیاز از درگاه بی نیاز پوزش بخوا: «بنده همان به که تقصیر خیرش عذر بدرگاه خدا آورد
 در نه منرا در خداوندیش کس نتواند که بجا آورد» امید که ببنده دوستان حال بندگی دنیا زندگی
 بخشند و آنچه پسند موی است موفق دارد.

هر چند که شیدم که نامه مختصر کرده خامه تندی کرده و نامه بدرازی کشید، از دوستان پوزش میخواهم
 والسلام علی من اتبع الهدی تاریخ عید اضحی سال هزار و سیصد و پنجاه و هفت قمری جمعی مطابق بازده بهمن ماه

یکنهزار و سیصد و هفتاد و هشتی

این فصل از این نامه شریفه که خاتمه است فرموده اند خلاصه است از آنچه گذشته فی الحقیقه نه تنها خلاصه است

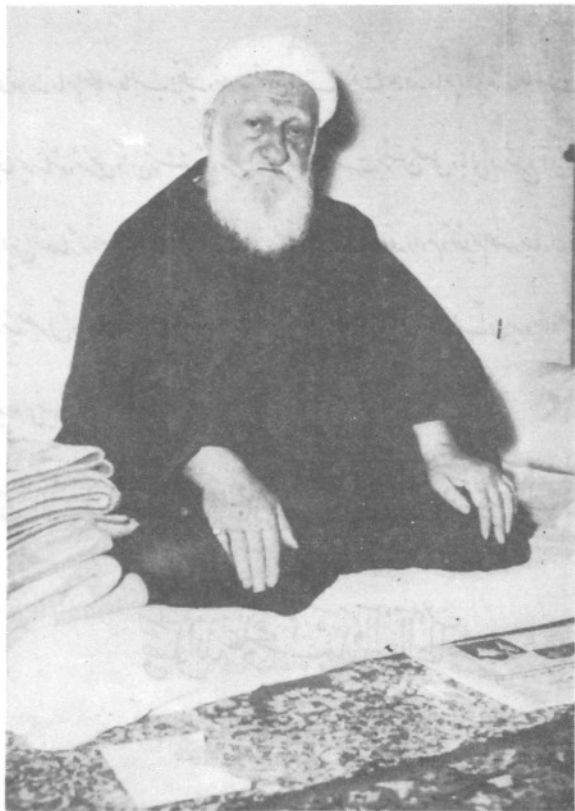
بگذر خلاصه تمام احکام قابل تلبیه و تلبیه و خلاصه تمام مراتب معرفت و خلاصه تمام وظایف سالکست
چنانچه نباشد شرحی در آن نوشته شود هر جمله از آن محتاجت بنوشتن فصلی و بابی در شرح آن انهم
با این احتصار که نامور زیادت نیافست لذاعلمان مسلم در کیده و خاتمه دادیم و تقدیم حضور مبارک داشته
امید مقبول آن درگاه حقیقت استسماه اقمه پس از قبول بردارن ایمانی از مطالب آن بهره مند و حیرت را
بدعای خیر یاد و شاد نمایسد .

رَبَّنَا اِنْفَعِلْنَا وَنُصِّبْنَا وَانْفِقْنَا وَانْفِقْنَا وَتُبِّبْنَا وَتُبِّبْنَا فَادْفِئْنَا مِنَ الْاِضْرَافِ اِلَى الْقَوْلِ الْكَاثِرِ

وَصَلَّى اللهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِ

بنایخ دراز دم صفر المظفر نبریز یصد و بنقاد در دوقری مجری مطابق دم با نماند نبریز یصد و منی است شمسی

کتابت در روز پنجشنبه ۱۳۰۲ هجری قمری در شهر تبریز



تمثال حضرت عالم عارف بآبانی آفاقی محمد مہدی مجتہد سلیمانانی تنکابنی «دفاع علی» رحمۃ اللہ علیہ

نویسنده توضیحات پاوریہما و ذیل صفحات

دارم دست در این میان با ستمین خود در کارمان ^{با این} ^{آورد}

دلم کرم ضرایب میان و فصلی خوان است باید دست ^{اطلب}

دست و آنچه تمام نتوان در دست ^{بهر این} ^{را هم نتوان} ^{لذا}

کرم و همان نیز میباشند و ^{بعضی} ^{را} ^{فرد} ^{توان} ^{موس}

باید که همه دانستند ^{را} ^{ساخته} ^{که} ^{دار} ^{را} ^{ان}

و خود ^{بکار} ^و ^{تبر} ^{کار} ^{با} ^{سایر} ^{از} ^{راه} ^{در} ^{روز}

سبزه همان بود که ^{بفکر} ^{عزیز} ^{بود} ^{که} ^{فرا} ^{ورد}

در زیر دارها و در ^{کس} ^{نماند} ^{که} ^{یا} ^{ورد}

است که ^{هم} ^{چون} ^{عالم} ^و ^{بسی} ^{است} ^{بود} ^و ^{ما} ^{کجه}

بسی ^{است} ^{موفق} ^{دارد} ^و ^{هم} ^{ضد} ^{که} ^{بسی} ^{که} ^{بفکر}

فان ^{بهم} ^{تندر} ^{زده} ^{لطیف} ^{الکلمه} ^{در} ^{روز} ^{بسی}

منجم و ^{لهم} ^{عاف} ^{البحر} ^{من} ^{بج} ^{عم} ^{مصر} ^{مصر} ^{مصر}

و اما ^{لا} ^{تقل} ^{مصر} ^{که} ^{البحر}

رایگان

ISBN : 964 - 90907 - 1 - 1

شابك: ۹۶۴-۹۰۹۰۷-۱-۱